

# بانوی قلم فرسا

زنده گی بی زن + نباشد زنده گی  
نور باید، تا دهد رخسار زنده گی  
زن بود شہکار کلاک کبریا  
زن بود تمسیر المظاہر خدا

مؤلف: تیز احمد ظفر

# شناس نامه

مؤلف : وارث الشعراء نذیر احمد ظفر

سال طبع: 2024

دور نخست

حق چاپ محفوظ است

# فهرست مندرجات

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه بقلم نذیر احمد ظفر

تقریظ بقلم داکتر فرید یونس

تقریظ بقلم داکتر عنایت الله شهرانی

تقریظ بقلم استاد برهان الدین نامق

فصل اول:

تقریظ دانشمندان درباره کتب مطبوع خانم دارو

فصل دوم:

دیدگاهی دانشمندان در مورد شخصیت دارو

فصل سوم:

خاطرات دانشمندان و فرهنگیان در مورد دارو

فصل چهارم:

اشعار شعرا در باره خانم دارو

فصل پنجم:

مصاحبه ها

فصل ششم:

نظریات دانشمندان و فرهنگیان در فضای مجازی

فصل هفتم:

نمونه آثار بانو دارو

فصل هشتم:

تصاویر سخن میگوید

# اهدا

اهدا به دوشیزه گان مستضعف وطنم که در اسارت  
زن ستیزان جاهل قرار دارند

نذیر احمد ظفر

# سپاس

از تمام اساتید و فرهنگیان فرهیخته که با ارسال تقاریظ و ابراز  
نظریات شان ؛ بنده را مدد رسانیده اند؛ اظهار سپاس مینمایم.

باحرمت

نذیر احمد ظفر



خانم ماریا دارو و محترم مرحوم محمد یوسف دارو



## بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

مقدمه !

با درود بیکران به عزیزان خواننده که این کتاب را بمطالعه گرفته اند و توفیق خوانش تانرا  
تمنا میکنم .

چرا خواستم این کتاب را تالیف کنم ؟

تا لایف کتب با آنکه غنای معنوی به مولفان است خدمتی فرهنگی به جامعه و همه اهل بینش  
بشمار می‌رود.

در شرایط کنونی که خفاشان زن ستیز و بینش گریز در وطن مستضعف و غمدیده ما استقرار  
دارند و مکاتب درسراسر کشور بروی بانوان دانشجو و عاشقان آموزش مسدود ساخته و قفل  
های تعصب سنتی به در و دروازه های دانشگاه و دانشکده ها آویخته شده است، بانوی که  
از تظلم روزگار و حاکمان غدار با فرزندان صغیرش مجبور به ترک زادگاهش میشود و با  
شرایط دشوار مهاجرت، از یکسو پدرگونه برای معشیت زنده گی و تحصیل فرزندان به شاقه  
ترین کار اقدام میکند و از سوی دیگر با قلب خونین و احساساتشین در احیای فرهنگ و  
معرفی فرهنگیان و هنرمندان قلم بدست میگیرد و شب و روز با پژوهش و تلاش هفت کتب  
مجلد را به رشته تحریر درمی آورد.

این با نوی قلم فرسا محترمه ماریا جان دارو نویسنده چیره دست بانوان کشور ماست که آوان  
جوانی زمانیکه تحصیلات عالی را در اتحاد شوروی سابق موفقانه انجام دادم و غرض  
کار بکشور برگشتم در اولین تقرر با این با نوی مدبر در مدیریت عمومی مامورین در رادیو  
تلویزیون ملی با وی معرفت حاصل نمودم که در آن وقت سمت مدیر عمومی رادیو تلویزیون  
و افغانستان را بدوش داشت. طی مراحل تقرر و آغاز کار در تلویزیون با همکاران تخنیک  
نیز معرفت حاصل نمودم که از جمله محترم مرحوم محمد یوسف دارو بود که سمت ریاست  
عمومی تخنیک رادیو تلویزیون را بدوش داشت و پیوسته با خدمات شایان و خسته گی نا  
پذیردوشا و دوش همکاران نشراتی ایفای وظیفه میکردند که از ایشان خاطرات خوشی به ماند  
گار مانده است. بعد از مدت دو سال کار در تلویزیون بنا به امر وزیر اطلاعات کلتور آنوقت  
محترم جناب بشیر رویگر ضمن دایرکت برنامه های تلویزیون به صفت کارشناس رادیو و  
تلویزیون در دفتر مطبوعاتی صدارت اعظمی ایفای وظیفه میکردم که آنزمان خانم ماریا دارو  
در ریاست جمهوری وقت توظیف گردیده بودند و بعد از فروپاشی دولت توسط نیروهای  
ارتجاعی و ورود مجاهدین بکشور و آغاز جنگهای تنظیمی که همه روشنفکران و فرهنگیان را  
یکی پشت دیگری مهاجر ساخت من هم مانند دیگران رخت سفر بستم.

در سال 2004 به ایالت متحده امریکا مهاجر شدم و در پهلوی کار برای معشیت زنده گی ،  
دروب سایت های افغانی نیز مطالب و اشعارم را میفرستادم که ازین طریق خوشبختانه با  
قابطه از نویسندگان و شعرا و هنرمندان معرفت بیشتر پیدا کردم و یکی ازین خوشبختیها

خوانش مقالات و نبشته های خانم دارو بود که هم همکار سابق من و هم نویسنده برازنده و خوش نویس بود که ایشانرا از همین دنیای مجازی دوباره دریافتم.

چرا برای خانم ماریا جان دارو این کتاب را تالیف نمودم؟

درین مقطع زمان مکاتب و دانشگاه بروی بانوان ما با ورود متعصب ترین و جاهل ترین افراد (طالبان) خصمانه مسدود گردیده است و هزاران بانوی وطن از مزیای تحصیل محروم مانده اند؛ برای ارج گذاری مقام نسوان و تثبیت قلم فرسای بانوی افغان از علما و نویسندگان و هنرمندان متبحر و شناخته شده کشور با ارسال پیامها تقاضا نمودم تا در مورد کارکردهای فرهنگی خانم دارو نظریات شانرا ابراز بدارند که خوشبختانه به ندایم با مسرت و موافقت لیبیک گفتند که از فرد فرد این قلم سالاران اظهار امتنان دارم.

قابل یاد آوری میدانم که خانم دارو در ضمن اینکه هفت جلد کتب را تالیف نموده اند ایشان دارای وب سایت ( ماریا دارو داد کام ) میباشند که پیوسته مطالب و مضامین نویسنده گان و شاعران و هنرمندان را بدون هیچ نوع تبعیض به نشر میرسانند و در احیای زبان و فرهنگ دین میهنی خود را صا دقانه انجام میدهد و غرض مطالعه هموطنان ما کتب خویش را نیز بطور مجانی در سایت ( ماریا دارو ) گذاشته است در حالیکه اکثر نویسندگان و شعرا کتب شان را به قیمت مختلف بفروش میرسانند که مجانی بودند کتب خانم دارو در وب سایت شان مبین احیا و دوستی فرهنگ است.

در فرجام برای با نوی قلم فرسا خانم ماریا جان دارو طول عمر و سعادت دارین را با توفیقات بیکران از بارگاه رب العزت خواهانم و از نویسندگان و اساتید که درین کتاب مرا یاری رسانده اند؛ اظهار شکران میکنم .

با مژد حرمت

نذیر احمد ظفر

جنوری 2024



## تقریظ بقلم داکتر فرید یونس



قبل از اینکه چند کلمه در مورد بانو ماریا دارو بنویسم؛ جا دارد تا از برادرگرا نقدر دانشمند جناب نذیر احمد ظفر؛ خبرنگار شهره و ادیب دانشور کشور ابراز سپاس کنم که گردآوری و تالیف این اثر همت گذاشته است؛ تا یادگاری باشد در راستای ادیب و سخن کشورمان بنده با سبک نوشتن بانو دارووی آشنایی دارم و افتخار از من است که چند سطر در باره این بانوی سخنور و ادیب کشور می نویسم در این عصر که زنان جهان قدم به قدم با مردان در عرصه های گوناگون شانه به شانه گام بر میدارند و جهان؛ جهان حقوق مساوی افراد جامعه

است.

زنان کشور ما در داخل به نام دین و سنت خود ساخته ای استنمار شده اند و بانوان وطن ما در بیرون؛ از مزایای آزادی و کرامت انسانی برخوردارند و در همه علوم با برادران شان نه تنها همکاری میکنند بلکه خود شان مانند بانو ماریا دارو مصدر خدمات شایان فرهنگی میشوند.

جالب و قابل یاد آوری این است که اسلام نه تنها از نگاه مدنی زن و مرد را مساوی دانسته؛ زنان مسلمان در طول تاریخ در کنار مردان مسلمان در بنیانگذاری تمدن اسلامی نقش بارزی بازی کردند.

حضرت بی بی خدیجه کبرا (رض) همسر گرامی پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) یک بانوی تجارت پیشه بود و یا حضرت بی بی عایشه صدیقه (رض) همسر جوان و گرامی حضرت پیامبریک بانوی اهل فقه بود. وقتی که مردم سوال میداشتند به او رجوع می کردند.

امروز دختر و زن مسلمان در کشور ما از نعمت کار و تحصیل محروم است در حالی که فاطمه الفهری اولین شخصیت بود که اولین دانشگاه را در جهان بشریت در شهر فارس؛ المغرب افتتاح کرد. قبل از او در جهان کسی یک سازمان را به نام دانشگاه نمی شناخت. در این حالت که کشور ما در حالت نزع به سر میبرد و بانوان مبارز کشور از همه حقوق اسلامی محروم هستند؛ چکیده های قلمی با احساس بانو ماریا دارو امیدی است برای نسل امروز و آینده کشور.

بانو ماریا دارو توانست تا رسالت انسانی و معنوی خودش را برای بیداری و توانمندی بانوان کشور منحصیث یک شخصیت ادبی و فرهنگی به انجام برساند و هنوز هم دوام دارد که باعث افتخار جامعه ادبی و فرهنگی کشور است.

موفقیت های مزید این بانوی بزرگوار که بصورت خستگی ناپذیر وبا اندیشه عدالت و کرامت انسانی که قرآن مجید به ما گفت « لقد کرما بنی آدم» به پیش میرود؛ قابل تحسین و تمجید است.  
برایش موفقیت های بیشتر از خداوند «ج» میخواهم .

داکتر فرید یونس

استاد بازنشسته ای بشر شناسی فرهنگی خاورمیانه و فلسفه اسلامی ؛ دانشگاه ایالتی کالیفرنیا - آمریکا

December 2023

### تقریظ بقلم پروفیسور عنایت الله شهرانی



کتاب هذء خبرنگار دانشمند؛ شاعر توانا و نویسنده محترم وارث الشعراء نذیر ظفر بدون تردید یک کار فوق العاده و قابل تحسین می باشد.  
دوستان فرهنگی و شخص جناب محترم ظفر برایم وظیفه دادند که نظری در مورد کتاب مذکور ارائه بدارم؛ نمی دانم و در بین پیرانه سرچه بنویسم.  
از سالها بدین طرف با دختر نازنین و بادانش وطن عزیز ماریا بیگم به جهت کارهای ادبی؛ هنری و بالاخره فرهنگی ارتباطات کتبی و مجازی داشتم.  
از اتفاقات نیک با وجود خواندن و مطالعه دو کتاب ماندگار و بسیار مهم محترمه ماریا جان دارو زیر عناوین « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر و چهره های جاودان» تقریظ ها نوشته و تبصره ها کرده ام و حتی در مصاحبه های خودم با مطبوعات در تلویزیون ها از نوشته های کتب شان تقدیر نموده ام. به تعقیب آن دو کتاب دیگرشان بنام های ( خورشید شرق « سید جمال الدین افغان» و نگاهی به نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان ) قبل از طبع برایم رسید و تقریظ های بقلم این راقم تحریر گردید. کتاب خورشید شرق به تایید و استقبال کتاب « بیدارگر عصر؛ سید جمال الدین افغان» تالیفی

جلالتماب استاد فضل الرحمن فاضل و کتاب دوم یعنی جنبش مشروطه خواهی تالیف محترم پوهاند سید سعدالدین هاشمی؛ که جناب محترم پوهاند هاشمی از شخصیت های برازنده و استاد پوهنتون کابل بودند که عالیجناب برای راقم این سطور از صنف دهم لیسه تا صنف چهارم فاکولته استادم بودند و فرزند معنوی شان بشمار می آیم. در باره مولف بیدادگر عصر باید گفته شود که آن دانشمند از جمله نویسندگان اول بلند مقام افغانستان؛ با آنکه شخصی سیاسی و سالهای زیاد منحصیث دیپلمات کار کرده ولی علمیت و دانش او از فرش تا عرش رسیده است. خوش بحال ماریا جان دارو که کتابهای این دوشخصیت بزرگوار را تقدیر و بررسی و انکشاف داده است.

در دو کتاب اخیر الذکر نگارنده این سطور کلمات چندی را در مقام آنها نوشته و تبصره انجام داده ام و منظور من فقط بدرجه اول تقدیر از کارهای نویسنده دانشمند گرامی ماریا بیگم بوده است. و اینک شاعر شیرین سخن شخصیت دانا؛ متواضع و مردم دار کشور عزیز ما جناب محترم وارث الشعراء نذیر ظفر که پیش از این کتاب؛ تالیفات و اشعار را تحریر و سرورده اند؛ متوجه به شخصیت علمی و خدمات فرهنگی ماریا جان دارو شده اند و کتابی را درباره زندگی و کارهای تاریخی و یادگارهای زرین شان نوشتند. و خوبتر اینکه در متن کتاب نظرات و تقریر شخصیت های با صلاحات و شناخته شده کشور عزیز ما را درباره شخصیت ماریا بیگم جمع آوری نموده و درج کتاب ساخته است. که واقعاً به شایستگی و زیبایی کتاب افزوده است. نگارنده این سطور روزی را بیاد دارم که اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان در بیرون از کشور؛ در زمان ریاست شخص من از طریق کمیته ادبی؛ نظربه فعالیت های ادبی جناب نذیر ظفر و سرورده های نایاب او؛ خواستند برایش لقب را در شان او صدق و تفویض نمایند. بنا فیصله بر آن شد که لقب اعلی « وارث الشعراء » بهترین خواهد بود. زیرا القابی را که اتحادیه سراسری هنرمندان و شعرا و نویسندگان در خارج کشور برای اشخاص به قدردانی از خدمات فرهنگی شان تفویض می گردد؛ اتحادیه از طرف دولت افغانستان به رسمیت شناخته شده میباشد. بنابراین القابی را که اتحادیه صادر مینمود؛ مورد تصدیق وزارت اطلاعات قرار میگرفت. چنانچه مکتوب تفویض لقب استادی هنرمند محلی « میرمفتون » طی مجلس اتحادیه؛ اعضای وزارت مذکور و توسط شخص وزیر اطلاعات و کلتور برایش تقدیم گردیده است. طوریکه در سطور بالا گفته آمد که آقای نذیر ظفر از شخصیت های فعال و نام نیک وطن؛ ژورنالیست توانا؛ شاعر زیبا کلام و نازک خیال و از نویسندگان مقتدر می باشد. او شخص متواضع و چون درخت پرمیوه و پُر ثمر در جامعه افغان در بیرون از کشور و همیشه مشغول خدمت است و شایسته لقب وارث الشعراء میباشد.

ولی جناب ظفر با همه صفات والا؛ در نوشتن زندگینامه بانوماریا جان دارو تهور بخرچ داده و یک سنت شکنی بی مانند را انجام داده است. چون که در تاریخ وطن عزیز ما این نوع نوشتار همیشه در مورد دانشمندان ذکور صورت میگرفت. برخلاف اناث را ضعیفه و سیاه سر خطاب می نمودند؛ دریغا که به صدها شاعر نامور و شخصیت های با شهامت در بین اناث؛ در تاریخ کشور ما بی نام و بی نشان رفتند. مانند رابعه بلخی شاعر قرن چهارم هجری بعد از مرگ به شهرت رسید و اشعار وی زبازند عام و خاص شد.

گلبدن بیگم بنت بابرشاه اولین تاریخ نویس مقتدر بود که همایون نامه را نوشت؛ گوهرشاد بیگم همسرسلطان شاهرخ میرزا تیموری؛ بزرگترین شخصیت فرهنگی و سیاسی در عهد تیموریان هرات بود؛ بدون گوهرشاد بیگم تاریخ فرهنگ هرات نیمه تمام میماند اما این خانم دانشمند تاریخ سیاسی و فرهنگی هرات را به شکوفایی رسانید.

شاه بیگم مخفی بدخشی؛ مانند نامش مخفی ماند و سه کتاب بعد از مرگش اول توسط غلام حبیب نوابی؛ و بعد بنده راقم این متن آن را انکشاف داده؛ چاپ کردم و بار سوم نیز بنده شاه بیگم مخفی بدخشی را بنام لعل سخنگوی نوشته کردم.

محبوبه هروی بعد از مرگش جناب محمد علم غواص زندگینامه و دیوانش را معرفی کرد. عایشه درانی شاعر داغ دیده وطن ما که فرزند جوانش را از دست داد و اشعاروی از قلب یک مادر داغ دیده سخن میگفت صد سال بعد مرگش توسط یک دانشمند گرامی که اسمش را فراموش کرده ام؛ زندگی نامه و دیوان او را معرفی کرد و بار دوم توسط بنده حقیر «شهرانی» نوشته شد.

تا جای که آثار خانم ماریا دارو را مطالعه کرده ام؛ از شهامت و دلیری و همت و الاء او انگشت گزیدم زیرا در طی چند دهه در کشور عزیز ما حوادث زیادی سیاسی و اجتماعی؛ اقتصادی؛ خانه بدوش و بالاخره مهاجرتها رخ داد. و این بانوار جمند در جوانی شوهرش را از دست داد و کمر همت بست چهار کودک معصوم را که از نعمت پدري محروم شده بودند؛ به سروثمر رسانید. بخصوص در کشور بیگانه غربی با کارشاقه توانست که هم وظیفه مادری و هم پدري را انجام دهد و هم چنان فرهنگ وطن را با قلم زیبایش زنده نگه دارد. تا زمانی که هنوز کتابهایش را نخوانده بودم. نوشته های بانو ماریا دارو را در یک مجله زن که در ونکوور کانادا چاپ میشد و اواز جمله نویسندگان آن مجله بود؛ خوانده بودم و چندی بعد تصادفاً یکی از دوستان یک کتابش را بنام «آوان ماندگار زنان» برایم هدیه نمود. دانستم که این خانم از جمله کسانیست که به فرهنگ و مردم وطن عزیز ما؛ به تمام عقاید شان احترام خاص دارد. زیرا در کتاب آوای ماندگار زنان از هر نژاد و زبان خانم هایی که در رادیو تلویزیون ملی کار می کردند؛ بدون سمتگیر سیاسی؛ عقیده وی؛ و نژادی حضور دارند. چه زیباست که این بانوی دانشمند که هنوز در قید حیات اند؛ وی گرامی داشت و از کارهای فرهنگی وی تقدیر صورت گیرد بناً اولین قدم نیک را جناب محترم و عالیقدر وارث الشعرا نذیر احمد ظفر برداشت.

بعد از مطالعه آوای ماندگار زنان جهت تبریگی برای خانم ماریا بیگم دارو تیلفون کردم و از وی خواهش کردم؛ شما تمام کارمندان فرهنگی را می شناسید؛ خوب میشود کتاب درباره تیاترچی ها نیز بنویسید. از همین جا با ماریا بیگم آشنا و ارتباط مجازی برقرار شد. در هر حال نوشتن مشکلات خود را دارد و به خصوص نوشتن درباره اشخاص خیلی سخت بوده؛ مهارت خاص میخواهد.

زیرا بعضی افراد نمی خواهد کسی در مورد شان بنویسد. از این روی برای خانم دارو که با حوصله مندی در کنار وظایف مادری و کارشاقهء زندگی؛ تربیه و فراهم نمودن زمینه تحصیل برای فرزندان برای فرهنگ پربار کشور عزیز ما به صدها مقاله و هفت جلد کتاب نوشته اند و شاید کتاب های زیاد دیگر نیز بنویسند؛ تبریگی گفته و

تقدیر مینمایم و آفرین به شما آقای ظفر که سنت ناپسند را شکستی و شخصیت عالی یک خانم افغان « ماریا دارو » طی این کتاب عالی و پرکیف نوشتی و شهادت خودت را با دختر کابل زمین ماریا دارو به یادگار گذاشتی اگر چه تقریظ و یا مقدمه آئینهء دورنمای متن کتاب می باشد ولی عمداً در این نوشته مختصر آورده نشد؛ تا خواننده گرامی مزایای گهر این کتاب را بجویند و بخواند درباره شخصت دانشمند محترم نذیر احمد ظفر باید علاوه کنم که این شاعر توانا در ولایت پکتیا در شهر گردیز در یک خانواده روشنفکر متمدن تولد گردید و در دامن پر مهر والدین دانشمند؛ پرورش یافته است. چنانچه خود میگوید:

زاده ای گردیزم و پرورده کابل زمین -- تاجک دری زبانم؛ فخر میباشد همین.  
محترم نذیر ظفر یک ژورنالیست با استعداد و شاعر مشهور وطن از آوان کودکی با شعرو نویسندگی سرو کار داشته است.

وی نوشتن را از کمکیانو انیس آغاز کرد و بعد به بسیار جراید و مجلات و روزنامه همانند مجله پشتون ژغ؛ اخبار انیس؛ اصلاح؛ جریده نگاه؛ مجله شوخک قلم زده است و از قلمش در و گوهرزینت بخش جراید فوق الذکر گردیده و خوانندگان زیادی را جلب کرد.  
این نویسنده توانا استعداد ژورنالیزم را از همان کودکی در ذهنش پرورش داد و به عشق که به هنر زبان و ادبیات داشت باتلاش فراوان به درجات بلند تحصیلی خود را به این مسلک شریف رسانید.

جناب ظفر دانشمند؛ بر علاوه شعرونثر استعداد فوق العاده در آموختن زبانهای مختلف نیز دارد و به لسانهای دری؛ پشتو؛ روسی؛ فرانسوی و انگلیسی بامهارت زیاد خوانده و نوشته و تکلم کرده میتواند و در زبانهای فوق الذکر تحصیل خود را نیز انجام داده است.  
جناب ظفر عالیقدر جهت آموزش بیشتر به دانشگاه کابل در فاکولته ادبیات رشته روانشناسی شامل گردید و بعد از آن بمنظور تحصیلات عالی به اتحاد شوروی وقت اعزام شد. از آنجاییکه جناب شان به ادبیات علاقه خاص داشتند در آنجا رشته روان شناسی را به رشته ادبیات و ژورنالیزم تغییر داد و با کسب دانش عالی و حصول گواهینامه ژورنالیزم بدرجه ماستری دو باره بوطن بازگشت.

وی در رادیو تلویزیون ملی منحیث خبرنگار در بخش تلویزیون تقرر حاصل نمود.  
بنابر به لیاقت و کارندانی و استعداد فوق العاده که در ژورنالیزم داشت بحیث دایرکتر نشرات مستقیم تلویزیون و در عین زمان؛ کارشناس دفتر مطبوعاتی صدارت عظمی؛ جمهوری افغانستان ایفای وظیفه مینمود.

محترم وارث الشعراء ظفر گر انقدر با وجود مصروفیت های وظیفوی در روزنامه ها و جراید وطن همکاری قلمی خود را نیز ادامه داد و اشعار را که درد مردم؛ حقوق و آزادی بشری بخصوص زنان که خود یکی از حامیان قاطع حقوق آنها میباشد با وحب وطن دوستی انعکاس داده است. اشعار محترم ظفر مانند تیغ بران برگلوی ستمگران معاصر که از روشنی میترسند و دروازه های مکاتب را بروی نیم پیکر جامعه ما بسته کرده اند؛ میباشد. مانند این شعر وی:

شمع زن است روشنی بخش جهان ما  
از زن رسیده سوی تمدن زمان ما

گر فیلسوف؛ مخترع و مکتشف شدی  
بی زن نبود این همه نام و نشان ما

اشعار میهنی وارث الشعرا ظفر گرامی که از چشمهء صداقت وطن دوستی و احساس پاک وی  
سرچشمه میگیرد؛ بر روح و راون هر وطن دوست تاثر گذار میباشد. چنانچه سروده است.  
وطن خاکت شوم جان تو زخمیست  
سراسر کوه و دامان تو زخمیست  
نگه کردم به بگرام و شمالي  
ز کابل تا به پروان تو زخمیست  
\*\*\*\*\*

و یا

سوخت میهن کس نگفت کار منست  
کس نگفت این جرم کردار منست  
قتلها شد کس نگفت من قاتلم  
کس نگفت این ظلم رفتار منست  
مکتب و دفتر به آتش در گرفت  
کس نگفت از ملت خوار منست

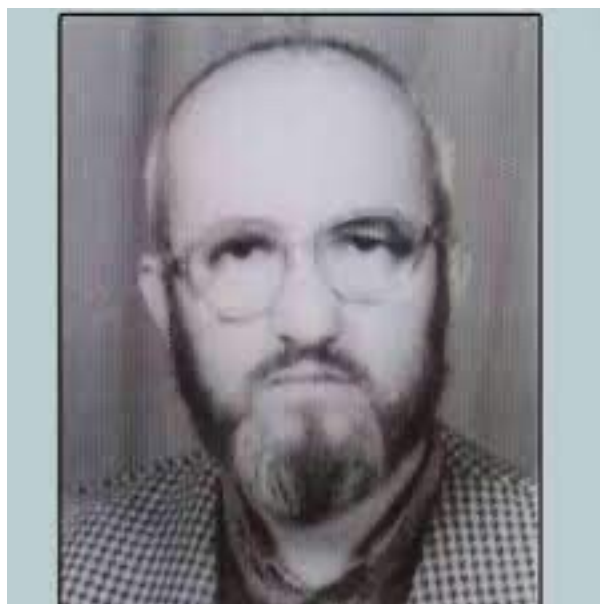
وارث الشعراء ظفر دانشمند؛ نویسنده موفق روزگار ما می باشد که از اشعار وی  
بسیار هنرمندان جوان وطن فیض برده اند و اشعارش در قالب موسیقی سروده اند.  
در پایان از خداوند «ج» برای این دوشخصیت دانشمند «ماریا بیگم و جناب نذیر احمد  
ظفر» توفیقات بیشتر میخواهم.

با عرض حرمت

عنایت الله شهرانی

هشتم نوامبر 2023 میلادی  
بلومینگتن اندیانا - امریکا

## نگهی بر فعالیتها و خدمات فرهنگی خانم ماریا دارو



نوشته: برهان الدین نامق

به نور آفتاب از سایه نتوان یافت آثاری  
هوس مفروش بیدل محو دیدار اینچنین باید  
کمینه کمترین از سال (1359 تا سال 1369) خورشیدی کارمند رادیو تلویزیون ملی  
افغانستان بودم و در این سالها برای مدت دراز در برنامه های تورکی اوزبیک، برنامه های  
سیاسی و اجتماعی نشرات رادیو افغانستان و رادیو کابل با زنده یاد عبدالمحمد غیاثی و  
همایون راوی همکار بودم؛ در این وقت بانوی گرامی ماریا دارو در اول مدیر استخدام و  
پست آنها مدیر عمومی مأمورین رادیو تلویزیون ملی بودند، چون این بانوی ارجمند انسان  
دانشمند، رسالت مند و مبارز و متعهد به مردم و وطن و جامعه خود بودند و از جامعه و  
مردم خویش از نزدیک آگاهی صحیح و درست داشتند با همه کارمندان رادیو تلویزیون  
ملی افغانستان با کشاد رویی و حوصله و سعه صدر فراوان برخورد می کردند، بهر حال  
بقول شاعر

زندگانی به مراد همه کس نتوان کرد  
این قدرکز تودلی چند شود شاد بس است  
تا جایی که من با آثار ایشان آشنایی دارم در نوشته های این بانوی بلند اندیش و والافکرشور  
میهن دوستی و عشق رسیدنی به افقهای پهناور، نوجویی و گرایش به آزادی به شدت خود  
نمایی میکند و اوبا دید انتقادی و اجتماعی ریالیستیک به محیط خویش وچیستی وچونی  
شرایط زندگی هموطنانش مینگرد و عمده ترین و اساسی ترین هدف وی را هم در نوشته

هایش پیرایش جامعه از شرارت و فساد و پلشتی و پتیارگی تشکیل میدهد و در این زمینه به خصوص در برانگیزاندن زنان و بیدار کردن آنان از خواب گران قرون و اعصار و ادا کردن ایشان به گرفتن حقوق اساسی انسانی و اسلامی شان می کوشند سهم نیکو و شایسته داشته باشند.

بدین ترتیب باید یادآور شد که بانوی گرامی ماریا دارو برای برآورده ساختن این اهداف والا و بالا و برین خویش دست به متون تاریخ میبازند و از آنها یاری و کمک می طلبد که این بذات خود انتخابیست سخت بجا.

بهر تقدیر

خوشتر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

مولوی

یکی از سخنوران بلندآوازه زبان فارسی مینویسد:

مردم ما بامتون زندگی میکند و از آن تغذیه می نماید و مدام نیازهای شان را به آنها ارائه نموده و پاسخ میطلبد و متون هم نیز بیتفاوت و ساکت ننشسته؛ بلکه به مخاطب و به نیازهایش پاسخ میدهد، متون چند لایه و چند معنی و پویا نه تنها با گذشته بلکه با آینده نیز در گفتگو هست. همینگونه یکی از دانشمندان مغرب زمین در این باره می نویسد:

هیچ اثری نمی تواند در سده های آتی زندگی کند مگر اینکه از سده های گذشته تغذیه کرده باشد، تعامل متون با گذشته و حال بدین شکل خواهد بود.

گذشته- متون- آینده، باید گفت همین نسبت و ارتباط را متون با تاریخ نیز دارد و هم از تاریخ تاثیر می پذیرد و هم بر تاریخ تاثیر مینهد از این جهت رابطه و نسبت آنها با تاریخ دوطرفه و دیالکتیکی است، متون و تاریخ و تاریخ و متون، بدینگونه متون پویا و چند معنی است و گنگ و صامت نیست، بلکه گویا و ناطق است، همینگونه شی نیست بلکه شخص است.

برای گفتگو و مکالمه بامتون از دو شیوه میتوان سود جست یکی شیوه نگاه درونی و ناظر است و دیگری شیوه نگاه بیرونی و حاضر؛ زمانی که ما متکلمانه به اثر مینگریم نگاه ما درونی است، در این نگاه نخست به چیزی باورمند میشویم، سپس برای توجیه و تفسیر آن از متن شواهدی بدر میکشیم؛ در نگاه بیرونی فیلسوفانه به متن نگاه میکنم، از نگاه یک آموزنده و شاگرد و باورمند به متن نمینگریم بلکه از چشم یک محقق به متن نگاه میکنیم.

خانم گرامی ماریا جان دارو در آثار مثل «نگاهی بر نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان اثر پوهاند هاشمی»، «هنرمندان تاریخ ساز تیاتر»، «چهره های جاودان»، «آوای ماندگار زنان»، «خورشید شرق (علامه سید جمال الدین افغان)» و دیگر آثارشان از چشم یک محقق به متون مینگرد، متکلمانه به اثر می بیند و به آنچه که به آن در زمینه باورمند است برای توجیه و تفسیر آن از متون شواهد بدست میدهد.

باید گفت در این ارتباط برای نویسنده زبان سه نقش مهم را همواره بر عهده میگیرد؛ یکی ارتباط، دیگر حمل و انتقال اندیشه و باور و سوم هم خلق آفرینش زیبایی های زبان است، قرار معلوم زبان هر چه از نقش اولیه خود که ارتباط انسانها باهم است دور میشود شفافیت خود را از دست میدهد، نویسندگانی که این نقش اولین و آغازین زبان را از یاد میبرند سرانجام از متن



جامعه رانده میشوند، برای اینکه آدمی موجودی اجتماعی و زبان نیز پدیده ایست اجتماعی و کاملاً با رخدادهای اجتماعی و حوادث تاریخی و بحرانا پیوندگست ناپذیر دارد بانوی گرامی ماریا دارو رخدادهای اجتماعی و حوادث تاریخی را بگونه بسیار زیبا و دلنشین آموزنده و جذاب باهمدیگر پیوند داده است و برای مخاطبان آثارش فهم و درک آفریده هایش را پیش از پیش سهل و آسان نموده است و این کاری را که وی متقبل شده است از عهدۀ بسیاری از نویسندگان کنونی ساخته و پرداخته نیست.

بوی گلیم و ناله بلبل بهار ماست  
 زین رنگ دست هایم سوی هوا طلسم  
 بهر حال به گفته شاعر  
 آیندگان بدانید  
 اینجا!

تدبیر عمل مشعله ای بود؛  
 در ظلام؛  
 و من الله التوفیق

برهان الدین نامق

کابل - افغانستان

2023 سپتمبر



# فصل اول :

تقاریظ از قلم دانشمندان درباره کتب مطبوع  
خانم ماریا دارو



## هنرمندان تاریخ ساز تیاتر و خصوصیات این کتاب

دکتور عنایت الله شهرانی

کتاب هنرمندان تاریخ ساز که اینک تحت مطالعه شما خوانندگان محترم قرار میگیرد کتابیست ارزنده و مهم که جایش در میان کتابهای هنری در افغانستان خالی بود. مولف دانشمند بانو ماریا دارو در این مجموعه بسی معلومات تازه را داخل و بررسی ها و رسیدگی های را در باره هنر بازیگری و بازیگران هنر تیاتر در افغانستان انجام داده است.

در این اوراق نظریه کلماتی چند به تائید نویسنده عالیقدر و ارجمند ماریا جان تحریر مییابد امید است در متن کتاب بشکل ممد واقع گردد. مروری برگزیده های هنر در سر زمین زیبای کشور افغانستان و مردم آن دارای فرهنگ غنی و قدیم بوده و در هر رشته هنر؛ تاریخ طولانی دارد. درباره هنرهای نقاشی، هیکل تراشی، صنایع دستی و مستظرفه معماری و مهندسی خطاطی موسیقی و تمثیل میتوانیم به اثر مطالعات تاریخی و از روی کوشها و کشفیات بشرشناسان تا حدی معلومات حاصل نمایم. کشفیات در استوپه بودای تپه سردار - طلا تپه

جوزجان، لشکرگاه، هده، آی خانم و غیره نمایانگر سابقه و قدامت هنر در افغانستان میباشد. همچنان دوشاهد خاموش سلسال و شاه مامه عظیم قدرت و مهارت هنرمندان و ظنمان را شهادت میدهند که در طی دو نیم صد سال کار و زحمت آنها را در بامیان کهن و نامی تراشیدند.

در مغاره های بدخشان بنام کرها و بعضی حصص دیگر و ظنمان مدنیتهای بیش از پنجهزار سال کشف گردیده است. داکتر لویی دوپری بشرشناس امریکایی در افغانستان سالهای پیش بر این نگارنده آلات و ابزار جنگی شکار را که از دوره سنگ نمابندی میکرد نشان داد که درباره هر یک از آن آلات شرح و بسط ها داشت و معلومات زیاد ارائه مینمود. در دوره های کوشانیان و یفتل شاهان با عظمت کارهای هنری زیاد صورت گرفته است که شمه ای از آنها را بمانند سکه ها، مجسمه ها و غیره بدست داریم که نشان دهنده با فرهنگ بودن مردم قدیم ما میباشد. در دوره غزنویان یا عصر شهنشاهی سلطان بزرگ شرق محمود غزنوی باغداری معماری سنگ تراشی ساختن جواهرات از سنگهای قیمتی نقره و طلا وجود داشت. تاجهای مرصع شهریاران غزنوی که در تاریخ خوانده ایم



پروفیسور دکتور عنایت الله شهرانی

محصول دستها وانگستان هنرمندان ما بوده است. در کتابت قانون مملکتی جهانکشایی ادبیات و شعر رسیدگی به رعایا در آن دوره نوشته ها زیاد است از آن سبب است که غزنی را در تاریخ بنام عروس البلاد یاد کرده اند.

در زمان شهنشاهی محمود کبیر؛ موسیقی ارزش بسزا داشته و بدربار شهنشاه موسیقی نوازی صورت میگرفت.

ابوریحان البیرونی منجم و نابغه زمان وقتیکه با سلطان محمود غزنوی در سفر هند همراه بود معلومات زیادی در خصوص موسیقی هندو هندوها با خود به ارمغان آورد و در کتابهای مال الهندنوشت. ناگفته نباید گذشت که در دوران حکومتهای غزنویان و پادشاهان پیش از او موسیقی نوازان چه در هند و چه در افغانستان موجود بودند و موسیقی مشترکی داشتند که مردمان از آن لذت میبردند. موسیقی در سرزمین سحرآمیز هندوستان صبغه دینی داشت و از آن سبب موسیقی در آن سرزمین سحرآمیز پیشرفت و ترقی زیاد کرده بود که تا اکنون موسیقی بقایا و یادگارهای قدیمه آن دیار را از دست و زبان اخلاف شان میشنویم. موسیقی نوازان در افغانستان بدریا شاهان هنرنمایی مینمودند اما در کنار آنها موسیقیدانان هند نیز بدربار هنرنمای مینموده اند و مردم ما تاکنون به موسیقی هند علاقمند بوده و موسیقی شان را بیگانه نمی پندارند. گرتوجه گردد تا اکنون از ساحات هلمند تا دره های لغمان کشور ما بشمول کابلستان مردم ما به موسیقی هند علاقه مفرط دارند چونکه تبدالات در هنرنمایی ها صورت میگرفته است. آنچه را قابل یاد آوری میدانم اینست که بعضی اشخاص میگویند که موسیقی از ملک ما به هند رفته است که نویسنده این سطور موضع را بروی راست گویی و حقیقت پسندی رد مینماید.

البته بعضی نوابغ ما که در آن سرزمین چون سلطان الشعراء امیر خسرو دهلوی حیات بسر بردند و اختراعاتی را در زمینه موسیقی بمیان آورده است فراموش هیچ کس نمیگردد و ما میتوانیم که او را یک فرد افغانستان بدانیم؛ اما فراموش نباید بنمایم که او در هند تولد یافته و موسیقی را در همان جای آموخته است در قضاوت آفاقی اینطور باید گفت که بعضی مسایل موسیقی را هندی ها از ما و بعضی را ما از آنها آموخته ایم ولی هرگز نمیتوانیم بگویم که موسیقی هندوستان محصول موسیقی دانان افغانستان میباشد.

در آغاز حملات مغلها چندان معلوماتی در خصوص موسیقی و دیگر هنرها نداریم ولی به اثر گذشت زمان تعداد از حکام و اهل مغل علاوه از اینکه به اسلام گرویدند فرهنگ و عنعنات مردم آسیای مرکزی را تا اقصای تورکیه پذیرفتند که در آن حال بدبار آنها موسیقی شعرو شاید هم تمثیل انجام می یافت.

در زمان تیموریان هرات هنربدی پیشرفت نموده بود که دوره شان را بنام رنسانس شرق یاد کرده اند. چنانچه چند نابغه زمان آن دوران بنامهای میرزا بایقرا نواسه امیر تیمور صاحب قران امیر علی شیرنواوی صدراعظم سلطان صاحبدل حسین بایقرا استاد کمال الدین بهزاد استاد میر علی هروی حضرت خاتم العشراء نورالدین عبدالرحمن جامی سر بر آوردند.

که تا اکنون کارها و آثار آنها چون شمع فروزان در مجالس ادبی و هنری روشنی میبخشند و آثار ماندگار شان زیب بزرگترین و غنی ترین موزیم های جهانی میباشد. در دوره بابرریها

شعر و ادب و نویسندگی با هنرچه در افغانستان و چه در هندوستان ترقی و پیشرفت نموده بود و باغها و عمارات در کابل ساخته شد و کابل در زمان بابر یکی از زیبا ترین شهرهای منطقه بشمار میرفت. بعد از زمامداری نادر افشار تا زمانهای امیر شیرعلی خان فقط در جمله نقاشان استاد ابکم و میر عبدالرحمن<sup>۱</sup> میرزا یعقوب خان کابلی را در جمله نقاشان و شاید تعداد کمی دیگری را میشناسیم هم چنان درباره هنر تمثیل در این دوره افسانه گویانی نیز داشتیم. در زمان حکومت امیر شیرعلیخان ارتباط موسیقی هند در کابل با مردم سرزمین ما شکل و رنگ بخصوص بخود گرفت که در ساحه خرابات ویا گزر خواجه خوردگ در هنر شریفه موسیقی رنگ خاص داده شد و تا اکنون تاثیرات آن زمان در افغانستان بوجه احسن مشاهده میگردد. در وقت وزمان غازی امان الله خان محصول استقلال افغانستان شخصی از مربوطین بزرگان میمنه بنام پروفیسور غلام محمدخان مصور میمنگی ظهور نمود که بیرق هنر نقاشی را در افغانستان بلند کرد و بار اول در تاریخ افغانستان هنر را صبغه رسمی داد و مکتب صنایع نفیسه کابل به اساس پیشنهاد پروفیسور غلام محمد میمنگی و هدایت شاه امان الله خان بنیاد و پی ریزی گردید که بعد از آن در ساحات هنرها فعالیت های زیاد صورت گرفت و پیشرفت های بدست آمد که شرح آن را در این مختصر لازم نمیدانم دوره درخشان امان الله خان همانطوریکه هنر هیکل تراشی<sup>۲</sup> نقاشی بصورت اساسی موقوف پیدا کرد هنر موسیقی نیز در مکتب عسکری از جمله ضروریات بشمار میرفت در این باره یک تعداد از شخصیتهای نظامی کشور ترکیه کمک های شایانی نمودند. سر ایندگان و خوانندگان چون استاد قاسم «افغان» نه تنها در دربار شاه بلکه تاحدی در میان مردم کابل هنرنمای نمودند علاوه در زمان امان الله پادشاه هنر دوست هنر عکاسی نیز شکل و رنگ بهتر گرفت و کم کم مردم از افکار خرافاتی در خصوص عکاسی های زنده جان پائین آمدند در دربار عکاسان بنام عکاس باشی و سپس در شهر به تعداد عکاسها افزوده شد.

در همین زمان یک نفر امریکایی یک فیلم خاموش از صفحات شمال افغانستان که بنام تورکستان یاد میگردد<sup>۳</sup> تهیه داشت<sup>۴</sup> این فیلم بیصدا اگر چه توسط یک شخص غیر مسلکی تهیه شده بود ولی ارزش آن بخاطریکه شاید اولین فیلم محرک و بیصدا بود و توسط همان عکاس به امریکا آورده شد<sup>۵</sup> او به زودی در رشته عکاسی کورسهای را تعقیب و سپس به بخاطر فیلم برداری بهتر افغانستان دوباره برگشت اما متاسفانه اینبار او را نگذاشتند<sup>۶</sup> فیلم برداری نماید.

در سال نزده هفتاد و هشت 1978 میلادی این فیلم بیصدا را نگارنده این سطور در سیاتل ایالت واشنگتن مشاهده نموده است. در همین دوره شاه امان الله خان بود که هنر تمثیل بشکل بسیار عالی ولی ابتدائی بار اول در هرات و دوم در کابل در سینما تیاتر پغمان به نمایش آغاز گردید مبتکر و قهرمان این ابتکار استاد علامه صلاح الدین سلجوقی بود بعد از مروج ساختن هنر بازیگری در کابل این هنر شکل و رنگ بهتری بخود گرفت پیش از اینکه هنر تمثیل در کابل در معرض عمل قرار بگیرد<sup>۷</sup> استاد علامه سلجوقی هنر مذکور را در هرات باستان یکسال قبل ایجاد و مروج ساخته بود که هنرمندان اول آن صحنه ها مرحومان استاد عبدالواحد خان بهره تیموری و سرخوش هروی بودند چون کتاب حاضر درباره هنرمندان تاریخ ساز تیاتر جلو چشمان تان قرار دارد بیجا نخواهد بود تا مرور مختصر به گذشته هنر

تمثیل و بازیگری بنمایم ما در گذشته افسانه گویانی داشتیم که در خانه ها مهمانخانه ها گرد هم آبی ها در حضور مردم بالهجه های بسیار جالب و هیجان انگیز قصه گویی مینمودند. در کابل مداحان وجود داشت که بروز های معینه در میدان ها در جمعیت مردم قصه ها و افسانه های هیجانی و بعضاً قصه های فرهنگی و اجتماعی را با لهجه های گوناگون و صدای مخصوص تقلید مینمودند و مردم از شنیدن آن لذت میبردند. این مداحان و افسانه گویان ماهر از خود شاگردانی نیز داشتند که انرا بنام «جمبوری» یاد میکردند. مدحان مذکور با زبان سخن میگفتند و بعضی حرکات نیز از خود نشان میدادند که در حقیقت حرکات شان تمثیلی و دراماتیک بوده است. در کابل قدیم شخصی بنام ملا خضری بود میگفتند که از جمله افسانه گویان یکه تاز شهر بشمار میرفت و در میان مردم خیلی محبوبیت داشت.

در حدود یک قرن پیش شینده بودیم که مردی بود بنام سائین قناد که یک دسته از ممثلین را تشکیل داده بود. او در دربارها و مجالس عمده و خاص با دسته ممثلین خویش هنرنمایی میکرد و مردم از سمع و تماشای هنرشان لذت میبردند. آن همه نمایشات و حرکات جسمی مردم را آهسته آهسته به تماشای درامه ها و صحنه های تمثیلی آماده ساخته بود اما قرار نوشتهء خانم دارو ارجمند آثار آنها روی کدام سند درج نگردیده و نام هنرمندان را کسی نمیداند خوشبختانه در عصر امان الله خان غازی دانشمندان گرانقدر به ایجاد تیاتر رسمی در اثر مساعی شخص شاه امان الله پرداختند خوشبختانه که در این کتاب شرح مفصل درباره هنرمندان نویسندگان دایرکتران مترجمین و سایر فعالین هنرشهکار تمثیلی معلومات مکمل تحریر شده است.

ذکری در خصوص طرح این کتاب:

نگارنده این سطور با دانشمند گرانقدر و نویسنده توانا و با شهامت وطن محترمه ماریا جان داور که در کشور کانادا حیات بسر میبرد آشنایی نداشتم از اتفاق نیک دوسال پیش از سال 2013 م- جهت موضوعات هنری از کاناد برایم تیلیفون کرد سپس دو جلد کتابهای تالیفی خود را طوری هدیه فرستاد که واقعاً از خواندن آن بهره های بدست آمد. بعد از آن تماسهای تیلیفونی زیاد صورت گرفت و عموماً در خصوص هنر و الای کشو صحبت میگردید. در یکی از مکالمات تیلیفونی برایش عرض کردم که راجع به جمله نقاشان هیکل تراشان موسیقی نوازان و اندکی درباره خطاطان کتابها نوشته و به چاپ رسانیده ام و اما در خصوص تیاتر و یا هنر بازیگری هنوز زمینه میسر نگردیده است که بنویسم و از جانب دیگر نه تنها معلومات زیاد ندارم بلکه حوصله هم کمتر گردیده است. تا درباره هنرمندان گرامی وطن در مسلک بازیگری تیاتر چیزی بنویسم.

بآنکه در سال 1979 م- شعبه ای را بنام «شعبه تیاتر» در فاکولته هنرهای زیبا تاسیس کرده بودم که در تاریخ تیاتر افغانستان یک موضوع بسیار مهم بود تیاتر برای بار اول به شکل اکادمیک در چوکات دانشگاه بسویه لسانس بنیاد گذاری شده بود تا جائیکه بحافظه مانده گرامیقدر ماریا جان پلان های کتاب نویسی اش را برایم شرح نمود و از تیاتر و تمثیل یادکرد و دانسته میشد که معلومات فراوانی در زمینه دارد طوری که در سطور بالا ذکر گردید این نگارنده از یکطرف معلوماتی کافی درباره هنر بازیگری نداشتم و از جانب دیگر توان

کاربرایم کم مانده بودُ برایش عرض نمودم؛ آیا میشود که پلان های دیگر را در گوشه قرار داده و در قسمت هنرمندان تیاتر کار بکنید؟... که در تاریخ بنام نامی ات قاطبه مردم افغانستانُ خصوصاً هنرمندان و زیبایی شناسان افتخار و مباحثات نمایند.

از روی معلوماًیکه در کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر بر ایم بدست آمد شخصاً خود ماریا جان هم تصمیم نوشتن کتاب درباره تیاتر و هنرمندان تیاتر را داشتُ چونکه در کتاب هذا بارها نام گرامی اش در جمع هنرمندان و دانشمندان مطبوعاتی و بخصوص در جمع هنرمندان تمثیل بمشاهده رسید و او خود وارد مسلک هنر تمثیل بوده است و اینک دیده میشود که در کتاب هنرمندان تاریخ ساز چه کارستانی را انجام داده است که رقیب نخواهد داشت.

راقم این سطور کتاب های مرحوم غلام حضرت کوشانُ استاد مهدی دعاگوی رادر قسمت تیاتر افغانستان خوانده بودمُ کتاب آقای خان آقا سرور و مقالات جناب محمد نعیم رفاه را نیز مطالعه کرده بودم که هر کدام در ذات خود درخور اهمیت میباشند.

### اهمیت و مقام معنوی این کتاب:

کتاب هذا « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر » افغانستان که بقلم توانای شخصیت با احساسُ هنر دوست وطن دانشمند ماریا جان داور که اینک در مقابل چشمان خوانندگان گرامی قرار داردُ از جمله کتابهای میباشد که واقعاً در تاریخ فرهنگ افغانستان جایش خالی بود. یکی از خوبیهای این کتاب هم دقت و شرح و بسط درباره هریک از هنرمندانیست که از روی اسناد و چشم دید ها تهیه گردیده است مُذیت دیگری کتاب اینست که از کتب دیگری که در این مسلک نوشته شده مکملتر و دقیق تر میباشد.

موضوع دلچسپ که در متن این کتاب قابل یاد آوری میباشدُ این است: چونکه نویسنده یک «زن» و یا بانو است و قتیکه مسایل تراژیدی و یا مشکلات فامیلهای و اطفال و جوانان در میان میآیدُ احساس پاک زنانه و قلب نرم و دلسوزش در ر قلمش انعکاس نموده و بوضاحت محسوس میگردد. در مرگ هنرمندان جوان احساس ماریا جان چنان در نوشته هایش نمایان میگردد که گویی بوقت نوشتن اشکهایش سرازیر میشده است.

در متن کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان نویسنده خانم ماریا دارو چنان روش و اسلوب نویسندگی را تعقیب و انتخاب نموده است که خواننده نمیتواند نویسنده را بکدام قوم نژادُ زبانُ سمت و یا کدام مذهب متعلق استُ تشخیص دهد البته با چنان سیاست بیطرفی و پاکدلی میتواند کتاب دارای کیفیت اعجازی باشد. زیرا ماریا جان در موقع نوشتن سوانح اشخاص سعی بلیغ نموده که هنرمندان را منحیث یک نویسنده عالی در میزان و تحلیل قرار بدهدُ از زندگی های فامیلیُ تحصیلیُ روابط اجتماعی در دستگاہ هنری هریک از هنرمندان گفتنیها و ارزیابی های انجام داده است که ارزش کتاب را خیلی بلند میبرد.

نویسنده این کتاب «ماریا دارو» در بسا وقایع که بر سر هنرمندان و کارمندان دیگر موسسات و دفاتر وارد شده استُ شاهد عینی بوده و زرای و روسائیکه در رشد و اعتلای هنر و هنرمند کوشا بودند و برای رشد و ترقی هنرهای زیبا زمینه را فراهم ساخته اندُ میداند و یا آنده کسانیکه از قدرت خویش بیرحمانه در قسمت عدم رشد هنر تمثیل ضرر رسانیده اندُ و

هنرمندان را نکوهش کرده اند، یک بیک حکایات و گفتنی‌ها دارد که باحوصله مندی و بیطرفی خاص در تحریر آن کوشیده است که متن کتاب را قویتر، مهم و دلچسپ ساخته است. با تهیه و نوشتن این کتاب در حقیقت کمبود تاریخ هنر عصر حاضر افغانستان را بانو دارو با کمال صداقت پر نموده که برایش از خداوند توانا و دادگر اجر جمیل تنها می‌گردد.

یقین دارم که تمام هنرمندان و هنردوستان از این گزینه با اهمیت هنری تاریخی و چگونگی احوال هنرمندان لذت می‌برند مگر چیز که در کتاب حاضر کمبود بود و ماریاجان دارو نمی‌خواست در آن باره در این کتاب با اهمیت بنویسد درباره کارهای فرهنگی و هنری خودش می‌باشد.

با تمام معنی می‌توان گفت که کار ماریا جان دارو در این کتاب بحد اعلی درست و بشکل عالی ترتیب از روی مدارک تهیه شده و در رشته تحریر در آورده شده است. زیرا نگارنده این سطور از آغاز تا انجام کتاب هایش در جریان قرار داشتیم خوب میدانم که زحمات و تکالیف مولف ارجمند بکدام درجه بوده دوری از وطن تربیه اطفال ضعف اقتصادی کارهای داخل و خارج از منزل مشکلات دیگر که در دنیای غرب موجود است و سایر پرابلم‌ها ولی خداوند برای این بانوی با شهامت با غیرت و باهمت وطن قدرت و جرئت خاصی را عنایت کرده است که این کار بسیار بزرگ را بخوبی و شایستگی کامیابانه به انجام رسانیده است.

با عرض حرمت

عنایت الله شهرانی

تاریخ دوازدهم مارچ سال ۲۰۱۳

شهر بلومینگتن - ایالت اندیانا - امریکا

## زندگینامه ماریا دارو بقلم عنایت الله شهرانی

خانم ماریا جان دارو شاید اولین شخصیت زن در افغانستان باشد که دارای تالیفات و مقالاتش خارج از حساب می‌باشد بنا نگارنده این سطور مکرراً پیشنهاد نمودم که زندگینامه خودش را نیز در قطار فرهنگیان درج کتاب هایش نماید دیدم که حیا و تواضع وی رمانع این کار می‌سازد و با بسیار فروتنی معذرت خواست بنا چون در کتاب های «چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» راقم این سطور بقدر توان ادیت و ویراستاری نموده و از ماهیت و کیفیت کتابها بخوبی آگاه شدم بی تردید خانم دارو در قطار هنرمندان تاریخ ساز و شخصیت های چهره های جاودان مقام دارد لذا لازم دیدم تا این مولف نازنین وطن را و وطنداران و فرهنگیان با احساس خوبی بشناسند اینک در ذیل بطور فشرده و با شناخت که از وی دارم بمعرفی ماریا بیگم پرداخته میشود.

ماریا جان فرزند الحاج محمدابراهیم بهاء در سال 1336 هـ.ش - در شهر پلخمری مربوط ولایت بغلان دیده دنیا گشود. تعلیمات ابتدایی را در مکتب بی بی حوا در شهر پلخمری آغاز



و الی ختم صنف سوم خواند زمانیکه دوباره به کابل نقل مکان کردند الی ششم را در لیسه آمنه فدوی واقع شاه شهید «ع» تعقیب نمود و بکلوریا را درلیسه عایشه درانی به پایان رسانید.

ماریا جان درصنف دوم یک پارچه تمثیلی نوشته ای محمد ناصر غرغشت را درحضور سردار محمد داوود خان صدراعظم وقت افغانستان که جهت بررسی مکاتب به ولایات کشورآمده بودند اجرا نمود

موقعیکه بکابل کوچیدند روابط خود را ازصنف ششم مکتب با ارسال مقالات کوتاه ادبی با رادیوافغانستان آغاز کرد و درمکتب نیز درپروگرامهای فرهنگی سهم فعال داشت درختم صنف هشتم به کمک شاد روان محمد هاشم ارشادی به اداره هنروادبیات رادیو افغانستان معرفی شد و درمدیریت درام وداستانهای دری به هنرتمثیل پرداخت واین وظیفه را تا ختم مکتب انجام داد. بعد ازختم صنف دوازدهم در اداره هنروادبیات بصفت ماموررسمی عزتقرریافت.

خانم دارو مدت طولانی در ادارات مختلف رادیو وتلوویزیون ملی ریاست هنروفرهنگ وزارت اطلاعات وکلنور وادرات مختلف ریاست اداری وزارت اطلاعات وکلنور مرکز ریاست کتابخانه های عامه کتابخانه جدیدالتاسیس حصه اول خیرخانه مینه مدیریت تبلیغات اداره کوپراتیفهای دهقانی و آخرین وظیفه او در ریاست جمهوری در وقت شهید داکترنجیب الله بود وی در ادارات مختلف بخشهای مختلف هنری فرهنگی واداری را پیش برده است. گفته اند که او در کارهای اداره خیلی پابند وبا مسوولیت وقانونی بود.

ماریاجان در رادیو تلویزیون با مرحوم محمد یوسف دارو شناخت پیدا نمود واین شناخت به ازدواج منجرگردید درزندگی با شوهرش خیلی مسعود بود زیرا شوهرش یکتا از جوانان روشنفکر بود که به مقام والای بانوان خیلی ارج میگذاشت.

متأسفانه شوهر را در جوانی از دست داد و در جریان جنگهای داخلی با چهار فرزندش به کشورکانادا مهاجرت کرد.

سعادت‌مندان خانم دارو در عالم هجرت چهار فرزند خیلی صالح وبا تحصیلات عالی تربیت نمود. وی وظیفه پدری ومادری را با تمام پرابلمهای هجرت موفقانه پیش برد.

ماریاجان دختر زحمتکش خانواده خویش نیز بود زمانیکه هنوز در رادیو افغانستان بصفت ممثل اجرای وظیفه نمیکرد بخاطر تقویت اقتصاد خانواده در یکی از کمپنی های تولید پوستین که مالک آن از اقارب شان بود بحیث مامور بعد از وقت مکتب مقرر و تمام امور اداری وحسابی کمپنی را پیش میبرد و برای تصفیه حسابات کمپنی حتا به ولایت ننگرهار نیز سفرهای وظیفوی داشت از همانجاست که به امور اداری وارد گردید. با آنکه مسیر زندگی او با تشویق وشفقت شهید سردار محمد داوود خان از صنف دوم مکتب تغیر خورد و گرایش به هنر و فرهنگ پیدا نموده بود اما سیستم کار اداری را از همان کمپنی تولیدات پوستین آغاز کرد وبعد از بسته شدن آن کمپنی به رادیو رو آورد اما روی بعضی مشکلات وحق تلفیها نتوانست در بخش تمثیل کارش را ادامه بدهد بنا از هنر وادبیات قطع رابطه نمود و بااساس موافقه و کمک مرحوم مهدی ظفر که در آنوقت مدیر عمومی هنروادبیات

رادیو افغانستان بود بمديریت مامورین رادیو طور خدمتی ایفای وظیفه نمود و بعداً در تشکیل ریاست اداری بوظیفه خود ادامه داد.

نخستین وظیفه اودر مدیرت مامورین مراقبت حاضری و اجرای کوپون مواد ارتزاقی مامورین و کارمندان رادیو بود و بعد کتابت امور مدیرت مامورین سپس مامور استخدام و بعد معاون استخدام بعد از آن مسوول استخدام مامورین پروژه انکشافی تلویزیون ملی گردید. در مدیرت مامورین چانس برایش رو آورد که بودجه انکشافی دولت جمهوری بمنظور پایه گذاری دستگاه تلویزیون ملی منظور گردید و ماریا جان نیز ارتقاع بست نمود. بهمین ترتیب مدیر حاضری مدیری سوانح مدیر خدمات مدیر استخدام و عمومی مامورین ریاست اداری رادیو تلویزیون را برای مدت طولانی پیش برد. در همین دوره بود که خانم دارو با هنر مندان بیشتر آشنا شد و هر کدام را به شناسایی گرفت.

زمانیکه نور محمد تره کی به قدرت رسید روانه زندان شد بعد از رهایی زندان در خانه تحت مراقبت قرار گرفت تا بالاخره مخفی گردید.

در زمان خلقیها چند بار بخاطر گرفتاری شوهرش خانه او مورد حمله قرار گرفت و تماماً نوشته های ادبی مانند داستان کوتاه - پارچه های تمثیلی و غیره را که از دور متعلمی نوشته و جمع کرده بود؛ بدست افراد تلاشی دولت وقت افتاد و آنها به گمان اسناد سیاسی آنرا با خود بردند. از همین جا یک شکست روحی برایش دست داد و قلم را کنار گذاشت صرفاً بوظایف محوله خود دوام داد و زمانیکه شوهرش را از دست داد دوباره به نوشتن آغاز نمود.

خانم دارو از زمان متعلمی پارچه های خورد و کوتاه ادبی مینوشت و به برنامه های رادیو جهت نشر ارسال مینمود که بعضاً از طریق پروگرام ها نشر میشد و بعضاً البته بنابر تقاضای وقت قابل نشر نمی بود اما زمانیکه در ادراه هنر و ادبیات بصفت ممثل عقد قرار داد کرد به کمک شادروان حسیب الله سراج معاون مجله پشتون ژغ نوشته هایش در مجله پشتون ژغ اقبال چاپ پیدا کرد و نخستین نوشته او بنام « میروم » یک داستان کوتاه ادبی بود به نشر رسید. به همین ترتیب در جرید دهقان در رابطه با کارهای دهقان زنان افغان و صنایع دستی شان و غیره نوشته هایش به طبع رسیده است.

در بخش مطالعه از آوان نوجوانی به مطالعه کتاب اخبار و جراید علاقه فراوان داشت و در رادیو به تشویق مرحوم حسیب الله سراج به کتابها و داستان های پولیسی علاقه مند شد اما بعد از آن با مطالعه کتاب « آدم فروشان قرن بیست » شیوه خوانش کتاب را تغییر داد و به مطالعه کتابهای هنری و ادبی و کمیدی و رومان پرداخت و نوع ادبی و رومان را خیلی دوست دارد. ماریا جان موقعیکه غربت سرای کانادا رسید از عدم دسترسی به کتب و آثار فارسی خیلی متأثر بود و خود قلم برداشت و به تولید آثار نوشتاری خویش اقدام نمود.

اولین بار برای نوشتن در کمپیوتر به کمک فرزندانش دست یافت و آثارش را به سایت های مختلف مردم افغانستان بدست نشر سپرد. این نوشته ها و به صدها مقاله در رابطه به وضع رقت بار زنان و جوانان در افغانستان وقایع مهم و روی داد های حیاتی مربوط به مردم افغانستان را در بر میگرفت و هم چنان در باره وقایع زنان در جهان نیز بی تفاوت نبوده و دست به قلم برده است.

در سال 2008 میلادی کتاب « آوای ماندگار زنان » را نوشت و در کانادا به طبع رسانید. در آن کتاب به تعداد نود و چهار تن از خانمهای که در بخش رسانه های جمعی مانند رادیو تلویزیون فیلم و تیاتر گویندگی و هنرنمایی و خدمت نموده بودند تحقیقات زیاد انجام داد و سوانح و چگونگی شرایط کار بانوان را با تصاویر آنها با شرح تاریخ پیدایش رادیو و تلویزیون و سینما و تیاتر تشریح نمود که یک ماخذ خوبی برای تمام کسانی که به هنرمندان نطقان علاقه دارند میباشد.

دومین کتاب او رومان بنام « پا برهنه بازگشت » میباشد که از واقعیت های تلخ زمان جنگ های داخلی افغانستان و سرنوشت دوجوان هموطن در دوره نامزد شان بحث میدارد و درگیری های جنگ داخلی و وقایع غیر باور غرور و ناموس داری و وفای یک مرد جوان را بخاطر بدست آوردن نامزد مفقود الاثرش نشان داده است این داستان با در نظر داشت تمام اصول و پرنسپ ها و خیالات روماننیک و ادبی در رشته تحریر آمده است که خواندن آن قلب انسان را تسخیر مینماید.

ماریا جان دارو تا حال چند کتاب تحقیقاتی و رومان تحریر کرده است و آماده چاپ میباشد اول - رومان بنام اتاق شماره بیست دو - آماده چاپ میباشد دوم - عشق یک سرباز کانادایی در قندهار آماده چاپ است؛ فشرده آن به صدای ماریا دارو در یوتوپ موجود است.

سوم - دو خواهر هندو و مسلمان در زیر یک بیرق واحد آماده چاپ بوده و فشرده آن بصدای رجنی پران کمار در یوتوپ موجود است.

چهارم - عشق شمس و قیسی بحث درباره سنن و عادات سنتی که ازدواج برای هنرمندان آواز خوان در فامیلهای غیر هنری چه مشکلات را در برداشت آماده چاپ است.

پنجم - نژاد ها و زبانهای افغانستان و تاریخ پیدایش اقوام و قبایل آماده چاپ میباشد. ششم - روی دادها و تحولاتی سیاسی از زمان شاه امان الله خان تا حامد کرزی - آماده چاپ است.

هفتم - چهره های جاودان چاپ اول در کانادا

هشتم - هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان چاپ اول در کانادا

نهم - آغاز هنر آواز خوانی طبقه انانث و معرفی بانوان آواز خوان افغانستان ناتمام است مقالات

در مورد کشته شدن بررحمانه زنان در افغانستان.

کشته شدن شکیبیا ثانگه اماج

باره سنگسار آمنه در بدخشان

پیرامون فعالیت های بشر دوستانه خانم صفیة معروف به عمعه جان و کشتن او از طرف طالبان در ولایت کندهار

کشته شدن خانم جوان افسر پولیس بنام ملالی در ولایت کندهار

درباره سنگسار بی رحمانه دوجوان بنام های صدیقه و خیام در ولایت کندز

عروسی طفل چهارساله بنام گلثومه و فرار وی از ظلم خانواده شوهر در ولایت هلمند در باره تجاوزات جنسی دختر خانمها در سرتاسر افغانستان

پیرامون حوادث در زندان های زنانه شهرکابل  
کشته شدن مرموز خانم شیما رضایی گوینده تلویزیون شخصی طلوع در کابل  
کشتن ذکيه ذكي پروديوسروگوینده برنامه خانواده در رادیو محلی شهر کابل  
تیزاب پاشی بروی متعلمین لیسه زرغونه انا ولایت کندهار  
خشونت و رفتار ظالمانه و تجاوزمسولین و افسران ذکوردرزنانان های زنانه شهرکابل  
پیرامون بریدن گوش و بینی عایشه خانم جوان توسط شوهرش در ولایت هلمند  
پیرامون مبارزات پالمانی خانم ملالی جویا-  
درباره زنان محتاط به مواد مخدره درافغانستان  
پیرامون زن فروشی در ولایت ننگرها توسط شوهران شان  
مصاحبه با سی و سه هنرمند آواز خوان شاعر و موزیک دایرکتر در مورد تجلیل از  
پنجاه سالگی وحید قاسمی هنرمند سرشناس کشور.  
مصاحبه با خانم قمرگل آواز خوان معروف افغانستان  
مصاحبه با شمس الدین مسرور آواز خوان مشهور کشور  
در باره شرح حال استاد اول میر - درباره فعالیت های هنری استاد محمد دین زاخیل  
در باره استاد سید مقدس نگاه در مجله درد دل افغان بمدیریت سراج و هاج  
درباره پران ناتھ غنیمت آواز خوان پر آوازه کشور  
یاد و بود استاد فضل محمد فضلی در پنجمین سال وفاتش  
درباره فعالیت های هنری استاد رفیق صادق-  
سه مقاله در پنجمین سالگرد وفات ضیا قاریزاده و سبک اشعارش در مجله زن و  
سایت های انترنت و هم یک مقاله خیلی عالی برای دخترش « پروین قاریزاده» که در محفل  
یاد و بود پدرش قرائت نمود و بعداً همان مقاله را در جریده امید در امریکا به نشر سپرد که  
نویسنده اصلی معرفی نشد بلکه « پروین قاریزاده» آنرا بنام خود سرقت نموده بود این  
دزدی مطبوعاتی قابل بخشیدن نیست.  
درباره مرگ نا به هنگام گل احمد شیفته و فعالیت های مطبوعاتی شان.  
پیرامون مرگ نا بهنگام خانم مستوره یوسقی سابق نطق رادیو تلویزیون ملی  
در باره وفات مرحوم ظاهر هویدا  
در مورد وفات استاد هم آهنگ و فعالیت هنری شان  
ملاقات و مصاحبه با شادروان رحیم مهریار غزل خوان معروف کشور در واپسین  
روزهای حیاتش در آلمان  
مصاحبه با خانم ناهید اواز خوان معروف کشور در تورنتو  
درباره مشکلات حنجره محترم امان الله امانی هنرمند محلی  
پیرامون قتل حامد نوری نطق رادیو تلویزیون ملی در کابل  
مقاله در باره آیا معنی تجاوز را میدانید؟ .. برداشت از سرگزشت یک خانم افغان  
درباره شخصیت و هنر والای استاد امیر جان صبوری هنرمند و موزیک دایرکتر  
سرشناس کشور  
در مورد تیزاب پاشی بروی نویسنده معروف کشور رازق مامون

پیرامون مجموعه جدید شاعر بلند پایه کشور محمد یوسف کهزاد همکاری قلمی دایمی از سال 2007 میلادی تا اکنون با نشریه زن که ماهانه بمدیریت خانم شفیقه نورزی در کانادا منتشر میگردد. مصاحبه با عبدالروف پردیس هنرمند تیاتر مصاحبه با نعمت الله گردش هنرمند تیاتر مقاله درباره غزنه مرکز ادبیات اسلامی مقاله تحت عنوان «مدیر مامورین» درباره اجراءات قانونی و خواسته های غیر قانونی مامورین.

مقاله تحت نام «شکایت از دل تنگ زندان» خاطرات زندان یک خانم زندانی حدود بیست چهار داستان کوتاه که بصداى رجنی پران و به آواز «ماریا دارو» خوانده شده است و در یوتوپ موجود است.

از گدی پران نفرت دارم داستان کوتاه از یک واقعیت تلخ و درد ناک یک مادر بی تفاوت که برای گرفتن آزادی گدی پران پسرش را تشویق نمود پسر در بالای پایه برق جان داد. کوچه باغهای عشق داستان کوتاه «واقعی» گل کوکو چطور عینکی شد درسه قسمت «کمیدی» طنز در باره خانم بیسواد سناتور انتصابی حامد کرزی ماجرای زندانی شدن یک خانم مسن افغان انتقال مواد مخدره در لابلای قالین افغانی داستان واقعی

نقد درباره کتاب گوهر اصیل ادبی ... تالیف محمد عالم افتخار معرفی و نقد درباره مجموعه اشعار نذیر احمد ظفر بنام شب یلدا نقد و معرفی کتاب نوای غربت طبع نشراتی خانه فرهنگی مولانا بلخی در ونکوور کانادا

سهم گیری در کتاب «یادگاری یکی از اعضای جنبش مشروطه خواهان الحاج محمد کبیر نورزی» طبع نشرات خانه مولانای بلخی در ونکوور کانادا دهها مقاله تشویقی و معرفی هنرمندان جوانان ذکور و اناث از آواز خوانان و هنرپیشگان سینما و نقاش و غیره.

پیرامون مرگ مرموز خانم هنرپیشه سینما در فیلم «وزارت» و اخطار برای خانم پرنیان هنرپیشه دیگر فیلم وزارت

ماریا دارو از سال دوهزار و پنج به این طرف یک وبلاک را بنام خودش پیش میبرد که انعکاس دهنده تمام مسایل هنری فرهنگی و وقایع داغ جهان و افغانستان میباشد. دهها گزارش و مقالات در موارد مختلف مربوط به افغانستان که بیشتر آن درباره فرهنگ هنر و ادبیات و پرابلم های جوانان و زنان افغانستان میباشد ماریا دارو در گروپ سی و سه امنستی انترنیشنل در شهر که زندگی مینماید عضویت دارد. این انجمن درباره حقوق بشر فعالیت میدارد؛ در کانادا میباشد.

Saskatoon - SK / CANADA

[Amnesty International Canada](#)

این انجمن هفته وار جلسات شان در موارد مختلف بین المللی بخاطر رهایی انسان از قید و بندهای ظالمانه ممالک مختلف دایر میگردد، بخصوص در باره تعدیلات قوانین حقوقی و پناهندگی.

خانم دارو عضو انجمن « زنان کانادا برای زنان افغانستان » نیز میباشد این انجمن معاش سالانه معلمین که در مکاتب « دختران » تحت پروگرامهای مالی این انجمن تدریس میدارند از طریق دایر کردن محافل و کنفرانسها اعانه جمع آوری و سایل مکتب از قبیل کمپوئتر و معاش معلمین ارسال میدارند. این انجمن در طی چند سال توانسته است پنج باب مکتب در کابل و یکی در کندهار در مزار شریف هرات و هلمند برای دختران ایجاد نمایند و معاش معلمین و مصارف انترنت و مواد درسی مکاتب مذکور بدوشن همین انجمن میباشد.

## Canadian Women for Women in Afghanistan

دهها مقاله درباره پرابلم های زنان در روزمحو خشونت علیه زنان در مورد خانم ژیلا آواز خوان معروف کشور کشتن شاعر جوان بنام نادیا انجمن بدست شوهرش در ولایت هرات راجع به خود سوزی زنان در ولایت هرات خودکشی و یا فرار زنان از منازل ازدواج های اجباری پسران و دختران در افغانستان- کنفرانسها:

در انجمن زنان کانادا برای زنان افغانستان هر سال چهار بار کنفرانس عمومی دایر میشود و در هر حادثه غیر مترقبه درباره زنان و هر هشت مارچ وضع زنان افغانستان پیش رفتها و وقایع مربوط به زنان در کنفرانس اشتراک و بیانیه داده است.

تا جائیکه معلوم میشود خانم ماریا جان دارو نوشته ها و مقالات زیاد دارد که در این مختصر نمی گنجد از وی تقاضا نمودیم تا تمام خاطرات زندگیش را در یک رساله بچاپ برساند. خانم دارو فرمودند:

اخرین کتابم که تحت عنوان خودم نوشته خواهد شد از تمام حوادث و رویدادهای زندگی شخصی اجتماعی و فرهنگی من بحث خواهد کرد تا حدودی تحریر کرده ام و برای فرزندانم هدایت داده ام که بعد از وفاتم بدست نشر بسپارند.

خانم ماریا جان دارو ایام شباب را در حوادث سیاسی و غیر قابل باور گذرانیده است اودوبار در جریان وظیفه زمانیکه مسوولیت تبلیغ و ترویج کوپراتیفهای دهقانی را داشت در قریه شیوکی و ده سبز کابل در محاصره مجاهدین قرار گرفت و دوبار هم که برای افتتاح مغازه کوپراتیفهای دهقانی به ولسوالی سرای خواجه و ولسوالی پغمان میرفت از بم های کنار جاده جان به سلامت برده است.

این فرهنگی شایسته خاطرات بسیار جالب و تراژید از زندگی دارد امید داریم که کتاب زندگینامه شان در زمان حیات شان بدسترس ما قرار گیرید. در اواخر از تمام هموطنان و مخصوصاً فرهنگیان هنرمندان و هنر دوستان تقاضا میدارم تا با مطالعه کتاب « چهره

های جاویدان و هنرمندان تاریخ سازتیاثر « افغانستان که از چگونگی احوال فرهنگیان و هنرمندان از تمام رازهای هنر فرهنگ چگونگی و خاطرات جالب هنرمندان آگاهی حاصل میدارند فراموش نفرمایند و برای مولف آن موفقیت طبع این دو گنجینه پرُ بها را تبریک گفته طول عمر صحت و سلامتی برایش آرزو مینمایم همیشه سرفراز و چون بهاران سبز و شگوفان باشند.

عنایت الله شهرانی  
بلومینگتن - اندیانا - ایالات متحده امریکا  
مارچ 2013



## سخنی درباره این کتاب



دکتر عبدالغفور روان فرهادی  
شمال کلرفورنیا - امریکا

این کتاب چهره های جاودان فرهنگی واجتماعی وهنرمندان قرن بیست ما را که از سالیان پیش آثار عمده باقی از ایشان مانده است؛ به ما آشنا می سازد. در این زمینه آنچه قابل تقدیر است تلاشهای نگارنده ارجمند این کتاب بانو ماریا دارومی باشد که در پی کتابهای دیگر با عنوان های مختلف در این زمینه نگاشته شده؛ ارزش این کتاب ارزنده را تقدیم میدارد که در آن مطالبی ومنابع دیگر وجود ندارد. بنده « فرهادی» سالیان مدید زندگی را سپری نموده ام؛ بعضی کسانی که در این کتاب معرفی شده اند؛ دیده و شناخته ام که حتی از صحبت بعضی ایشان نیز برخوردار شدم. هم چنان صحبت شخصیت های دیگر کشور نیز نصیب من شده است. اکنون می توانم چهره های جاودن کشور خود را با ایشان مقایسه کنم وبگویم که شخصیت های کشور من در مقابل استادان برجسته کشورهای دیگر که من شناخته ام کوتاهی نمیکند و برای شان دعای خیر میکنم. نگارنده این کتاب در وطن وبعد در دیار غربت وجدایی از وطن توانسته است منابعی را پیدا کند که دیگران بدان دسترسی نداشته اند و کتابی با این مواد نه نوشته اند. دشواری های علمی گوناگون درباره چنین تحقیق و پژوهش موجود است که باکوشش یک نفر تقدیم ویک کتاب درباره شخصیت های بارز کار آسان نیست وهم آسان نیست که همه محتویات چنین کتاب صد درصد بسنده باشد. یعنی چنین معلومات از توان یک فرد خیلی بالا بوده؛ قابل تحسین است.



در جوامع پیشرفته چنین کتب را انجمن های علمی که دارای اعضا و وسایل زیاد باشند تهیه می کنند. بعضی اشخاص بارز خود نخواستند اند؛ شناخته شوند و اکنون چشم از جهان بسته اند و یا در کنج عزلت نشسته اند و به سالیان خاموشی رسیده اند.

رویدادهای تاریخی قرن بیست کشور ما بطور خاص تسلط خلق و پرچم سبب شد که عده زیاد از وطن و از جمله طبقه روشنفکر رهسپار دیار عدم شوند و یا به زندان ها بیفتند و دیگران رهسپار بلاد مختلف گردند؛ چنانچه در زبان این مهاجرین را به دانه ارزن تشبیه کرده اند. این همه زیان و آسیب زیاد به جامعه افغانستان رسانیدند.

این همه ضرورت چنین کتاب را که برای یک فصل خاص تاریخ معاصر وسیله تحقیق میباشد؛ ثابت میکند.

یقین است که نویسنده گرامی خانم « ماریا دارو » بعد از چاپ این کتاب باز هم تحقیقات علمی خود را ادامه خواهد داد و در دوام این خدمت ارزنده از خداوند برایش توفیق میخواهم.

دکتور عبدالغفور روان فرهادی

شمال کالیفرنیا - آمریکا

جون ۲۰۱۳

هنرمندان  
تاریخ ساز  
تیاتر



دارو

ماریا

ماریا

دارو



چهره های

جاودان



## سر دروازه؛ بقلم داکتر صبورالله سیاه سنگ



نوشتن به هریک از زبانهای مردم افغانستان بخش از مبارزه فرهنگی است. تنها از همین دیدگاه میتوان برگهای میان دو پستی کتاب کنونی را دست آورد ارجناک خواند. بانو ماریا دارو در رسانه های برون مرزی نام نا آشنا نیست؛ زیرا سالهاست برای چندین سایت دربخشها هنرو فرهنگ مینویسد و از آگاهیهای دست اول را به خوانندگان پیشکش می کند. شناخت او از هنرمندان؛ گویندگان؛ سخنوران و دست اندرکاران دستگاه رادیو؛ تلویزیون؛ تیاتر و سینما افغانستان برمیگردد به سه دهه پیش که خود نیز همکار بسیاری از آنها بود.

به دنبال آشوب ها و آشفتگی های فزاینده سیاسی؛ بیگناهان فراوان داغان شدند؛ رشته های زیاد گسستند و گسسته های زیادی به هرسو پراکنده فتادند؛ چنان که گویی مهره های گلوبندی بر فراز تپه بلندی از هم پاشیده باشند. هنوز هریکی شتابنده تر از دیگر خواسته و ناخواسته تا دور دستها میرود؛ بدون آنکه واپسین ایستگاه ویا حتی سوسوی چراغ از اندرچشم انداز کسی پیدا باشد. درچنین روزگار که آدم نمی تواند خود را درآینه بیابد؛ بانو ماریا دارو به یاد همکاران پیشین می افتد و میخواهد از آنها بنویسد؛ بخواند و افسانه های شان را گرد آورد. چه گامی با ارزنده تر از این؟ آوای ماندگار زنان» را میتوان کلکسیونی از خیال و خلوص و خاطره نامید. این همه گفته ها و گفتنی ها فشردگی نمی پذیرند. باید آن را خواند تا بار دیگر آوای ماندگار بانوان نامدار کشور را شنید و به یاد آورد که چرا میگفتند:

مه قربان سر دروازه میشم

صدایت میشنوم ؛ ایستاده میشم

صدات میشنوم از دور و نزدیک

مثال غنچه گل تازه میشم

در پایان باید گفت این کتاب از چندین نگاه « به » است ولی می توانست « بهتر » باشد.

با بهترین آرزوهای پُر بار

صبورالله سیاه سنگ

رجینا - کانادا؛ برگریزان - دوهزارهشت. میلادی

## درباره کتاب پابره‌نه بازگشت: دکتور احسان الدین نصیرزاده

نظر بدرخواست دوست عزیزم خانم سرکار ماریا دارو این افتخار نصیبم گردید که از جمله اولین خوانندگان این داستان زیبای کتاب «پابره‌نه بازگشت» باشم. این کتاب شرح حال زندگی مردان و زنان شریفی است که گرفتار جنگ نا شرافتمندانه ای شده اند. جنگ خانمانسوز که سالیان متمادی گریبان ملت شریف افغانستان را گرفته است. این داستان سفریست میان مردم عادی افغانستان، به خوشی‌ها، سختی‌ها، به غمها، شادیهای شان، سفریست به جنگ و به یکی خون آلودترین جنگهای معاصر. در این کتاب راوی داستان در یک سوی جبهه در زندگی قرار نگرفته است. داستانهای زیادی در باب جنگ خوانده و شنیده ام، اغلبا راوی در روایت وقایع ای که در طرف خود دیده است، می‌پردازد. مردم طرف دیگر جبهه را یا قسی القلب و یا خون آشام و یا بزدل و شکست خورده می‌پندارد و یا چون اشباحی که فقط برای لحظه ظاهر میشوند و سپس ناپدید میگردند. تنها برداشت خواننده این نوع داستانها احساس همدردی با این «طرفها» و احساس انزجار به «آن طرفها» جبهه است. داستان کتاب حاضر از معدود داستانهاییست که در آن خط مرز برای روای قصه وجود ندارد. این سوی جبهه و آن سوی جبهه باد در نظر داشت واقعیتهای تلخ که دامن گیر مردم هر دو طرف جبهه شده است، مساوی است. نویسنده داستان شما را به هر دو طرف درگیری های جنگ می‌برد. خواننده با چشم خود میبیند که دوست و دشمن در کار نیست، حق و ناحق وجود ندارد، هر دو سوی جبهه انسانهای آلوده بجنگ قرار گرفته است. شما با مطالعه صفحات این کتاب به سوگ کشتگان هر دو طرف جبهه می‌نشینید، دل به محبت دل سوختگان هر دو سوی جبهه می‌دهید و سر گریه بر سر شانه تمام غمدیدگان این جنگ ویرانگر می‌نهدید. در این سفر در می‌یابید که در جنگ برنده و بازنده ای وجود ندارد هر دو طرف بازنده اند. هرکس که وارد جنگ شود؛ بازنده فطرت انسانی خویش است. آنگاه عقل و زبان از چاره جویی وامانده میشود، انسان دست او ایز جنگ شده و برادرکشی را پیشه میسازد. آن زمان جنگ همچو زهریست از فرط تشنگی. واقعیت تلخ را در هر صفحه این کتاب به وضوح می‌تواند دید. این است که جنگ «مقدس و نامقدس» بهترین شرایط را برای فرصت طلبان فراهم میسازد تا به چور و چپاول جان و مال مردم بپردازند. در اوراق این کتاب غم زیبای نهفته است که منزله از نفرت می‌باشد، با خواندن هر برگ این کتاب دل تان مال مال غم می‌شود، ولی حتی زره ایاز نفرت در قلبتان احساس نمیکنید. برای بی رحم ترین شخصیت های داستان، آنها که برای نجات عزیزان

خویش دست به قتل عزیزان دیگران میزنند. اما زیبا ترین و شگفت انگیز ترین حقیقتی که با خواندن این کتاب دریافتم؛ این بود که «عشق» تنها چیزی است که مصون از جنگ میماند. جنگ؛ آتش خویش را به جان، مال شرف و ناموس همگان میزند ولی هنوز درگیر و دار جنگ چشمانی را می بینید که باهم گیره خورده اند، قلبهای که برای یکدیگر می تپند، مادرانی کودک تازه متولد شده خویش را در آغوش می کشد و پدرانی که همچو یعقوب «ع» چشم براه یوسف گمشده خود دوخته اند.

این مردان و زنان چنان غرق در دنیای عاشقانه خویش میباشند که گویی هاله از نور آنها را از اطراف شان جدا کرده است. بلی از دنیای آلوده به نفرت، خشم، جنگ، خونریزی، ویرانی و برادرکشی. در انتها در ضمن تشکر از خانم سرکار ماریاجان دارو برای نگارش این کتاب گرانقدر که از واقعیتها استخوان سوز دوران جنگ منشاء گرفته تجربه تلخ، با نهایت مهارت در رشته تحریر و قیمتی که بر حیات مردم افغانستان تمام گردیده است؛ در آورده است. بنده برای تمام فارسی زبانان گرامی مطالعه این کتاب را سفارش می نمایم.

داکتر احسان الدین نصیرزاده  
اپریل 2009 تورنتو - کانادا



نویسنده خوش قلم و هنرشناس خانم ماریا دارو: داکتر عبدالواسع لطیفی



هنرمندان  
تاریخ‌ساز  
تئاتر



ماریا دارو

در شماره (۹۶۷) جریده وزین امید بتاريخ (۱۹) فبروری سال (۲۰۱۴) م - از قلم پوهاند عبدالواسع لطیفی در بخش نشرات تازه کتابی بنام هنرمندان تاریخ ساز تئاتر افغانستان ؛ مولف : بانو ماریا دارو چنین میخوانیم.

این ابرها که می نگرم آسمان کیست  
اندر ورای ابرنهان اخران کیست؟  
این دود های تیره که در باغ شد بلند  
از ساختار سوخته و آن آشیان کیست؟  
چون آن که از هلاکو و چنگیز گذشته است  
گوید زمانه باز که اکنون زمان کیست؟  
دشمن اگر قویست؛ نگهبان قوی تر است  
میدانم اینقدر که خدا پاسبان کیست؟

شعر از شادروان عبدالرحمن پژواک

در سلسله گلچین از ذکر زندگی نامه ها و دست آورده های هنرمندان نویسنده‌گان و درامه نویسان که در واقعیت تمثیل گران و روشنگران نشیب و فراز دردهای کهن و زخمهای نوین اجتماع را در هم کوبیده ولی پر طاقت و سربلند ملت با شهامت افغانستان میباشد کتاب آن «۱۳۷» ارزشمند و پرمحتوای پژوهشگر عزیز بانو ماریا جان دارو را در صفحه ۷

میکشایم تصویر و زندگینامه شخصیت نخبه و شهیر وطن نویسنده و شاعر در هر دو زبان فارسی دری و پشتو دیپلمات ورزیده و آزموده و مبارز سخن و قلم مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک جلب نظر میکند. من گوشه و شمه بی از احساسات وطن خواهی داغ هجرت و دردهای غربت او را در چند مصرع از یک قطعه شعرش که در آغاز این نوشته به شما مطالعه گرامی جریده وزین امید تذکر دادم منعکس می یابم به هر حال هنوز متعلم مکتب بودم که اولین آشنایی ام با دانشمند و سخنور شجاع و پرجاذبه و نامور وطن مرحوم عبدالرحمن پژواک از طریق دوستی و رفاقتش با کاکای مرحوم استاد عبدالرشید لطیفی و پدر مرحوم عبدالباقی خان لطیفی که بعدها در وزارت خارجه وقت با او همکاری کردند حاصل گردید و هم آخرین بار قبل از وفات المناکش او را در یک آپارتمان دور افتاده یکی از جاده های واشنگتن دی سی در عالم تنهایی و انزوا و علالت مزاج ولی با همان فکر و گفتار رسایش با معیت پدر مرحوم عبدالباقی لطیفی که از کالیفرنیا به دیدنش آمده بود ملاقات کردم. حال با یادآوری از بازدید حسرتبار همان روز او همین چند مصرع از قطعه شهر « نای خموش» تو چنین یادم آمد:

اندر ازل نوشت قضا برجبین من -- کائین من وفا بود عشق دین من

ای رازجوی عشق و وفا در سراغ حق - از رخنه ء کمان منگر بر یقین من

بگذشت آنکه نغمه ازاد میسرود - هرنی که داشتی نفس آتشین من

اکنون نوای نای خوش از ادارت است - پژواک های خامه شور و آفرین من

یارب مباد آینه خاطر کسی گیرد - غبار از نفس و اسپین من

مبرهن است که در پهلوی نویسندگی و شاعری و نگارش درام های رادیویی و تمثیل تیاتر آزمودگی و کاردانی و دست آوردهای ابتکاری مرحوم پژواک بزرگوار در ساحه سیاسی و دیپلماتیک در مدیریت سیاسی وزارت امور خارجه در ماموریت های خارج ش در سفارتها و کنفرانسهای بین المللی و نمایندگی دایمی افغانستان در سازمان ملل متحد شهرت و وطنی و جهانی دارد در همین راستا زمانیکه من در اواسط دهه شصت میلادی در انستیتوت صحت عامه یونیورسیتی هامبورگ آلمان مصروف تحصیل تخصصی طب ( رشته میکروبیولوژی) بودم یکروز عصر از انستیتوت مذکور به اتاقم بر میگشتم عکس جذاب استاد بزرگ عبدالرحمن پژواک در روزنامه مشهور آلمانی ( آبندبلات) در قسمت سرمقاله نظرم را جلب کرد. در پای فوتو استاد شرح مفصلی راجع به انتخاب او بحیث رئیس بیست و یکم اسامبله عمومی سازمان ملل متحد تحریر یافته بود که از شعف خواندن آن به اصطلاح در پیراهن نمی گنجیدم و مضمون را با ترجمه از آلمانی به فارسی دری به آدرس سفارت افغانستان در آلمان ارسال نمودم.... و حال در کتاب پر مطلب و محتوا بانوی ارجمند نویسنده و پژوهشگر ماریا دارو که با استفاده از فرانس از نوشته تحقیقی پروفیسور رسول رهین و سایر منابع کتبی بیوگرافی مفصل استاد پژواک تحریر یافته است قسمت از آن را تقدیم میکنم: مرحوم عبدالرحمن پژواک در همان سن نوجوانی چون چلچراغ روشن در آسمان فرهنگ و ادبیات افغانستان میدرخشید. استادان و هم صنفان استعداد و ذکاوت و سجایای اخلاقی او را می ستودند و آینده درخشان وی را پیش بینی میکردند. در آن روزگار فاکولته طب در شهر کابل تاسیس گردیده بود وی بنابر علاقه و استعداد شامل دانشکده طب

گردید<sup>۱</sup> در حالی که طبع شعر آفرینش او را بسوی هنر و فرهنگ میکشاند<sup>۲</sup> رویداد های نهضت امانی و شهادت برادر بزرگش و پیروی از نهضت مترقی امانی و همچنان مرگ نابهنگام پدرش حدود سالهای (۱۹۳۸-۱۹۳۹) میلادی -مسئولیت خانواده و تهیه نفقه فامیل<sup>۳</sup> اینهمه مشکلاتی بود که مانع ادامه تحصیلش در رشته طب گردید. اما بعضی دوستان به این باوراند که علاقمندی او در ساحه فرهنگی و تشویق شعراء زمان و دوستان هم قلمش سبب شد تا تحصیل طب را ناتمام رها و بسوی فرهنگ بشتابد. روی همچو دلایل استاد پژواک ماموریتش را در انجمن تاریخ افغانستان بصف ترجمان زبان انگلیسی آغازید<sup>۴</sup> و در ضمن به نوشتن آثار ادبی و هنری نیز پرداخت چندی بعد در شعبات مختلف ریاست مستقل مطبوعات تقرر حاصل کرد و سپس مدیر روزنامه اصلاح و بعد از آن آژانس اطلاعاتی باختر را رهبری نمود و از آن به بعد به ریاست پشتوتولنه منصوب گردید. شایان یادآور است که مرحوم پژواک در انجام وظایفش در ادارات مختلف مطبوعاتی و فرهنگی به اصل آزادی بیان عقیده داشت و فرهنگ را دوست میداشت.

اما برخلاف علاقه اش در سال (۱۹۴۶) م- پایش در عرصه سیاست و دیپلماسی کشانده شد. استاد در زمان اندک<sup>۵</sup> استعداد پشتکار و فراگیری علم سیاست خود را متجلی ساخت و با نیروی سرشار نردبان راه دیپلماتیک را سریعتر و تندتر تازید و وی سالیان زیادی بصفت سفیر و نماینده دایمی افغانستان در سازمان ملل متحد با مسئولیت و علاقه مندی ایفای وظیفه نمود؛ عملکرد او در کارزار دیپلماسی از هر نگاه خیلی چشمگیر است. بنابر ژرف فهم و میزان تجارب به وظایف خطیر دیپلماتیک گماشته شد که از جمله ریاست تجدید نظر بر منشور سازمان ملل متحد<sup>۶</sup> ریاست کمیسیون حقوق بشر<sup>۷</sup> ریاست مجمع عمومی؛ ریاست اسامبله سازمان ملل متحد برای (نامیبیا) رامیتوان نام برد<sup>۸</sup> خلاقیت و تلاشهای جناب استاد پژواک به عضویت رسانیدن افغانستان در سازمانهای تحت اثر سازمان ملل مثل یونسکو و حقوق بشر و یونیسف و همچنان پیوستن به اعلامیه حقوق بشر و تحرک نقش کشور های شامل نهاد عدم انسلاک در عرصه بین المللی خیلی بر آورنده و ستودنی است. مسجل به اسناد آرشیف سازمان ملل<sup>۹</sup> پژواک مؤلف حق تعیین سرنوشت ملت ها که به آن خودارادیت هم میگفتند<sup>۱۰</sup> میباشد. حق خود ارادیت قبل از تلاشها و زحمات مرحوم پژواک<sup>۱۱</sup> صرفا به شکل یک اصل سیاسی شناخته شده بود<sup>۱۲</sup> مگر در اثر مساعی او منحیث حق مسلم ملتها<sup>۱۳</sup> در منشور سازمان ملل متحد (قید) گردید... بقیهء فعالیت های ادبی؛ سیاسی و اجتماعی شخصیت نخبه و فرزانه مرحوم عبدالرحمن پژواک را با لست مکمل آثار و نمایشنامه های ارزشمند او را در لابلای کتاب پر محتوای بانوار جمند ماریا جان دارو؛ با بغضی از فوتوهایش مطالعه خواهید کرد.

شخصیت دیگر ادیب<sup>۱۴</sup> زبان شناس<sup>۱۵</sup> مترجم درامه های پرانتباه از مطبوعات دراماتیکست های فرانسه<sup>۱۶</sup> و دیپلمات و رزیده که توانست بحیث سفیر و نماینده دایمی افغانستان در سازمان ملل متحد<sup>۱۷</sup> بعد از پژواک فقید بدرخشد و در این راستا خاصا در مقاومت برضد تلاش نافر جام طالبان جهت احراز کرسی نمایندگی این گروه تاریک اندیش و افراطی و قهقرایی<sup>۱۸</sup> در ملل متحد شهرت ملی و جهانی کسب نمود. همانا دوست و هم صنفی عزیزم داکتر عبدالغفور را در کتاب بانو ماریا دارو مطالعه (۱۷۷) میباشد که بیوگرافی مفصل او در صفحه

خواهید کرد. به هر حال علاوه بر چندین بیوگرافی مفصل که بطور گلچین و نمونه دردو بخش معرفی کتاب بانوارجمند و فرزانه ماریا دارورابه شما تذکر دادم؛ حدود بیش از یکصد بیوگرافی و کارنامه های هنرمندان؛ نویسندگان؛ دراماتیسیت ها و ممثلین تئاتر؛ فیلمسازان و رژیسوران نیز با فوتوهای شان برشته تحریرآمده است.

اینک با در نظر داشت صفحات ارزشمند و محدود جریده امید تنها اسمای چند شخصی آنها را که خاصتاً در رشته درام نویسی تیاتر دست آورد داشته اندو بنده با آنها شناسایی داشته ام؛ به شما یاد آور میشوم. استاد عبدالغفور برشنا؛ استاد؛ عبدالرشید جلیا؛ استاد عبدالواحد خان بهره اولین آمرتئاتر در کشور و در ولایت هرات علامه سلجوقی؛ استاد عبدالرشید لطیفی برنده نخستین جایزه درامه نویسی «متخصص سالون» و تولید کننده و سناریونویس اولین فیلم فارسی در افغانستان بنام «عشق و دوستی» حمید جلیا؛ عبدالتواب لطیفی برنده جایزه تمثیل درامه نویسی از یونیورسیتی کالیفرنیا لاس آنجلس سناریو نویس و هیروی فلم (روزهای دشوار) استاد عبدالروف بینوا - فیض محمد خیرزاده؛ استاد داکتر عنایت الله شهرانی؛ محمد عثمان صدقی؛ محمد علی رونق؛ احمد شاه علم؛ ولی لطیفی؛ محمد شفیع رهگذر؛ اعظم رهنورد زریاب؛ سایر هراتی؛ محمد محسن صابر هروی؛ ضیا قاریزاده؛ محمد ناصر غرغشت؛ داکتر محمد اکرم عثمان؛ داکتر محمد نعیم فرحان؛ داکتر محمد رفیق یحیایی؛ پوهندوی زلیخا اکرم نورانی؛ بانو لیزا افضلی؛ عبدالرحمن بینا؛ استاد عبدالقیوم بیسد؛ فضل محمد فضلی؛ استاد محمد یوسف کهزاد؛ محمد اکبر نادم؛ عبدالمنان ملگری؛ محمد اکرم نقاش؛ محمد ابراهیم نسیم؛ مهدی ظفر؛ استاد رفیق صادق؛ سید مقدس نگاه؛ اسدالله آرام؛ محمد صدیق برمک؛ عبید الله بکتاش؛ سونا آرام تلوار؛ ستار جفایی؛ خانم رویا سادات؛ عبدالله شادان؛ محمد معروف قیام؛ زبیر پاداش؛ شمس عبادی؛ استاد محمد یوسف کهزاد؛ محمد اکبر نادم؛ جلال نورانی؛ استاد عبدالحق واله؛ ظاهر هویدا؛ امین الله ندا؛ عبداللطیف نشاط ملک خیل؛ عزیز الله هدف؛ مشعل هنریار؛ محمد اکبر روشن؛ حسین ارمان؛ قدیری؛ عبدالحکیم اطرافی؛ ببرک وسا؛ مرتضی بایقرا؛ حاجی محمد کامران؛ و بسی هنرمندان درامه نویسان و ممثلین فیلم سازان و موسیقی دانان دیگر که در این کتاب بی سابقه و پرمحتوا و پر بهای نویسنده و پژوهشگر موفق بانوماریاجان داروبا تفصیل ذکر و دستاوردهای هنری شان شناسایی شده اند.

معرفی مختصر یک کتاب ارزشمند و پر مطلب را به آرزو صحت و سعادت خانم ماریا دارو را با چند بیت از شادروان استاد عبدالرحمن پژواک خاتمه میدهم.

از خداوند منان برای خانم ماریا جان دارو صحت سلامتی و سعادت با جمله فرزندان ارجمندش خواهانم.

چند بیت از شعر استاد پژواک

یاد ایامی که ما هم آسمانی داشتیم  
 مهر و ماهی داشتیم و اختراع داشتیم  
 خاطر از اندیشه آوارگی آزاد بود  
 رشک مینا و میهن معنا نشانی داشتیم  
 سوی مصر عشق با هر تحفه از کنعان دل



جای قاصد یوسفی در کاروانی داشتیم  
با احترام عبدالواسع لطیفی.



## فصل دوم

دیدگاهی دانشمندان درباره آثار مطبوع خانم ماریا دارو

## پیرامون کتاب چهره های جاودان

داکتر عنایت الله شهرانی

تاریخ افغانستان نشان میدهد که از نظر قدامت فرهنگی یکی از کهن ترین مناطق بشمار میرود. در منابع غربی و عربی و برخی از نوشته های مستند شرق میخوانیم که خاک فعلیه ما افغانستان قدیم جنگ گشایان؛ امپراتوران؛ حکام فرهنگ ساز و علم پرور؛ دانشمندان بزرگ؛ ادبای نامی؛ هنرمندان نامدار؛ صنعتگران با استعداد بروز کرده اند.

بطور مثال میتوانیم نامهای ذیل را مشت نمونه خروار ذکر نمایم. عنصری بلخی؛ منهاج سراج؛ فرخی سیستانی؛ دقیقی بلخی؛ ظهیر الدین فاریابی؛ «آغازگر شاهنامه» ابو عبید جوزجانی؛ عبدالحی گردیزی مولف کتاب «حدود العالم ن ابونصر فراهی؛ مولف «کتاب سیستان» ابن سینای بلخی مولف «کتاب طبابت» مولانا جلال الدین بلخی رومی؛ امیر خسرو بلخی دهلوی گ ناصر خسرو قبادیانی؛ ابراهیم ادهم؛ رابعه بلخی؛ شاه مشرب ولی؛ امیر علی شیرنوی؛ میرزا ابولغ بیگ؛ نورالدین عبدالرحمن جامی؛ میر علی هروی؛

میرزا یعقوب کابلی؛ میرعباد؛ سید محمد ایشان الحسینی؛ سید محمد داؤد الحسینی؛ سردار عبدالعزیز حیرت؛ عزیزالله قنیل؛ سردار مهردل مشرقی؛ سردار غلام محمد خان طرزی؛ عبدالله قاری ملک الشعرا؛ صوفی عبدالحق بیتاب؛ صوفی عشقری؛ عبدالعلی مستغنی؛ حبیب الله محقق قندهاری؛ نجم الفراهیدی و جودی؛ ملا حبو الله خوندی؛ ملا عمر سلجوقی؛ سرور گویا اعتمادی؛ شاه عبدالله بدخشی؛ محمد ابراهیم صفا؛ محمد انور بسمل؛ شایق جمال؛ محمد ابراهیم خلیل؛ عبدالله افغانی نویسنده؛ مولانا خال محمد خسته؛ مولانا محمد امین قربت؛ قاری محمد عظیم عظیمی؛ واصل کابلی؛ سالک بالا حصاری؛ ندیم؛ استاد هاشم شایق افندی؛ غلام حسین مجددی؛ محمد صدیق روحی؛ غلام محمد غبار؛ محمد صدیق فرهنگ؛ استاد محمد آصف آهنگ؛ علامه عبدالحی حبیبی؛ علامه صلاح الدین سلجوقی؛ استاد عبدالشکور رشاد؛ خلیل الله خلیلی؛ پوهاند عبدالحمد جاوید؛ استاد واصف باختری؛ سیدبها والدین مجروح؛ استاد میرحسین شاه خان و صدها تن دیگر.

بدبختانه بنا بر سنت دیرین حوزه ممالک شرقی همه نویسندگان؛ واقعه نگاران و مورخان توجه خاص خود را به حاکم اختصاص میدادند و آن هم مبالغه آمیز و غیر حقیقی و در اخیر آن نویسندگان و هم طرازان شان بنابر حکام وقت اجازه نداشتند تا نامهای خود را بنویسند. یا اینکه سهواً اسمای گرامی شان از قلم باز مانده است. یکی از تواریخ بسیار مهم را که ما در ساحه آسیای مرکزی بدست داریم؛ تاریخ پنجمصد سال پیش بنام «توزک بابری و یابابرنامه» می باشد. کتاب مذکور به قرار نوشته های یک عده محققین غربی در یکی از کتابهای بسیار موثق میباشد که توسط شخص خود شاه بابر تحریر یافته است. بابر



نخواستہ است کہ کاتبان از روی مبالغہ و تملق از کار روایی های وی بنویسند. او خود به بسیار صداقت وقایع زندگی خویش را در تورکستان و چه در افغانستان به رشته تحریر درآورده است.

چندی پیش کتاب « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر » نوشته نویسنده گرامی محترمہ ماریا جان دارو را این نگارنده « شہرانی » خواندم ؛ واقعاً کتاب مذکور از کتب کمیاب افغانستان می باشد کہ جایش در مطبوعات کشور تا اکنون خالی بود. و در آینده نیز درباره هنرهای زیبا کہ از جمله هنری های زیبا بہ شمار میرود؛ در وطن نگارش می یافت. چنانچہ اگر بہ گذشته هنر بازیگری و صحنوی و یا تمثیلی نظر بیندازیم افسانہ گوین ماهر می یافت. چنانچہ اگر بہ گذشته هنر مجالس در حضور مردم هنرنمایی میکردند. خوشبختانہ کہ در زمان شاه امان الله خان تیاتر رسمی بوجود آمد و هنرمندان آن بعد از صد سال توسط خانم دارووی ارجمند معرفی شدند. بخصوص هنرمندان صدیق و ہنردوست کہ نقش زنان را در تیاتر بازی میکردند اسماء شان تذکر داده شدہ است. خانم داروگرامی در کتاب تیاتر و چہرہ های جاودان با تحقیق و پژوهش خستگی ناپذیر از آغاز پیدایش تیاتر رسمی عہد شاه ہنردوست امان الله خان و ہمہ شاخصها و وابستگی های هنری کہ دربرگیرندہ شخصیتہای بزرگ فرہنگی ؛ ادبی و تاریخی در ارتباط هنر و الای کشور خدمات انجام دادہ بودند با صفحات بسیار زیاد بیشتر از ہزار و چند صد صفحہ را در برداشت؛ تحریر کردہ بود. از آنجاییکہ انتقال کتاب با آن بزرگی مشکلی را در برداشت بنا بہ اساس مشورہ اینجانب و دکتور عبدالغفور روان فرہادی منقسم بہ سہ کتاب شد کہ دو جلد آن بنام های « چہرہ های جاودان » ہم اکنون پیش چشمستان قرار دارد و دیگر آن بنام « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر » می باشد؛ در کشور کانادا بہ طبع رسید.

در کتاب چہرہ های جاودان خانم ماریا دارو؛ شخصیت های چون علامہ صلاح الدین سلجوقی؛ استاد عبدالغفور برشنا؛ استاد عبدالرشید لطیفی ؛ استاد عبدالواحد خان بہرہ؛ جنرال محمد ہاشم کاظمی ؛ استاد فرخ افندی؛ شعرا و نویسندگان کہ برای انکشاف فرہنگ و ادبیات وطن قدم و قلم زدہ اند با معرفی کارهای شان درج نمودہ است. در کتاب ارزشمند چہرہ های جاودان تا جایی کہ اسناد بدست اش رسیدہ از گذشتہ و از دانشمندان معاصر از دورہ های تیموریان؛ یفتلیان و غزنویان؛ غوریان و غیرہ کہ در اثر کاوشهای باستان شناسان آثار و ابدات کشف شدہ ؛ را نیز در تحریر آورده است. مکرراً باید تذکر بدہم کہ کتاب چہرہ های جاودان تالیف خانم دارو گرامی یک عہدہ دانشمندان ؛ بزرگان هنر؛ شعر؛ موسیقی و نقاشی از ابعاد متخلف را معرفی کردہ است کہ ہر کدام ایشان آثار ارزشمند از خود بجا گذاشتہ اند. اگر بہ دقت ملاحظہ کنیم بانوی ارجمند « دارو » سنت های دیرین و بی ماہیت دوران قدیم را کہ تنها درباره زعما و حکما می نوشتند؛ شکستانندہ است. کتاب چہرہ های جاودان اسم با مسمایی است کہ خود مولف این اسم را انتخاب کردہ است؛ خیلی مبارک است. تاجایی کہ دیدہ میشود ما ہنوز شخصیت های دیگری را در افغانستان داریم کہ باید معرفی شوند. معرفی و تحقیق و پژوهش درباره دانشمندان و نخبگان کاربس دشواریست و مخصوصاً در عالم ہجرت و عدم دسترسی بہ آثار؛ ماخذ در غربت سرای کانادا- با تربیہ چہار فرزند کہ خود وظیفہ مادری و پدیری را بدوش

دارد؛ از توان هرکس پوره نیست مگر این بانوی ارجمند با همه دشوارها به آسانی بدر آمده است و کتاب وزین با اسم چهره های جاودان را طبع کرده است. نوشتن چنین کتابها باید در یک انجمن و یا موسسات علمی باجمعی از نویسندگان انجام داده میشد. مگر با تمام معنی میتوان گفت که کار ماریا دارو بحد اعلی درست و بشکل عالی ترتیب و از روی مدارک و اسناد تهیه گردیده است.

خانم ماریا دارو خود یکی از مطبوعاتی های دوران معاصر می باشد وی در هر دو کتابش « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر و چهره های جاودان بسیار دانشمندان و هنرمندان گمنام را زنده ساخته است. خداوند برایش برکت بدهد.

این نویسنده گرامی آثار و مقالات زیاد در نشرات برون مرزی دارد نامش برای تمام هموطنان فرهگیان و هنرمندان کشور ما آشنا و با مسماست. از آثار و مقالاتش در تقریظ کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر یاد آوری کرده ام در اینجا از ذکر ان بسنده میشوم.

با احترام  
 داکتر عنایت الله شهرانی  
 بلومینگتون اندیانا آمریکا  
 may 2013 / U S A



## نذیر ظفر: کتاب چهره های جاودان در آزمون خوانش



کتاب چهره های جاودان در ( ۳۳۷ ) صفحه با قطع و صحافت زیبا در کشور کانادا از خاتمه خانم ماریا دارو به چاپ رسیده است؛ که پشتی آن با تصویری پررنگه سمبل قلم نویسندگی است و تصویری خانم در آخر صفحه آراسته شده است ؛ اسم نگارنده در بالای صفحه و عنوان کتاب در میانه قرار دارد.

کتاب چهره های با فهرست مندرجات به ترتیب الفبایی فارسی در ترتیب گردیده که نخست با ذکر نام پروردگار عقیده نویسنده توسط خودش ( ماریا دارو ) نوشته شده است. در این کتاب از بانوان افغان تذکر داده نمیشود چون نویسنده برای بانوان سرشناس افغان قبلاً کتابی را بنام آنان ماندگار زنان به چاپ رسانیده بود و از تکرار آن اجتناب نموده است. در پشتی عقب کتاب یادداشت مختصر نویسنده با آدرس اش و مرجع طبع کتاب داده میشود معرفی نویسندگان و شعرا و هنرمندان با اقتضای معلومات دست داشته نویسنده مهیا گردیده است. و شناخت شخصی خود نویسنده و خاطرات پربارش در مورد بعضی از شخصیت های ادبی و هنری ذوق خواننده را تحریک بیشتر به خوانش کتاب میدهد. در کتاب چهره های جاودان زندگینامه رجال سرشناس کشور چون میر غلام محمد غبار؛ استاد برشنا؛ محمد شفیع رهگذر؛ عبدالغفور روان فرهاد؛ عبدالله افغان نویس؛ محمدحیدر ژوبل؛ شهید مهدی ظفر؛ استاد عبدالواحد بهره؛ استاد علی اصغر بشیر؛ استاد مشعل هروی؛ محمد صابر هروی و علامه صلاح الدین سلجوقی؛ استاد عنایت الله شهرانی؛ استاد محمد اسحاق ثنا؛ عبدالرحمن

پژواک غلام محمد میمنگی ؛ صدیق روحی؛ عبدالشکور رشاد ؛ استاد زاخیل؛ استاد اولمیر؛ فیض محمد کاتب؛ حیدری وجودی؛ دکتور لطیف ناظمی؛ عبدالحق واله وسایر شخصیت های دیگر فرهنگی معاصر بدون هیچ نوع تبعیض و تفرقه ؛ گنجاینده شده است که اکثر شخصیت های معاصر کسانی اند که در اثر جنگهای داخلی به کشورهای مختلف دنیا متواری گردیده اند.

تقریب این کتاب توسط دو شخصیت سرشناس فرهنگی کشور جناب دکتور روان فرهادی و دکتور عنایت الله شهرانی با خلوص نیت و همه جانبه نگاشته شده است که گواه بر کاردانی نویسنده می کند.

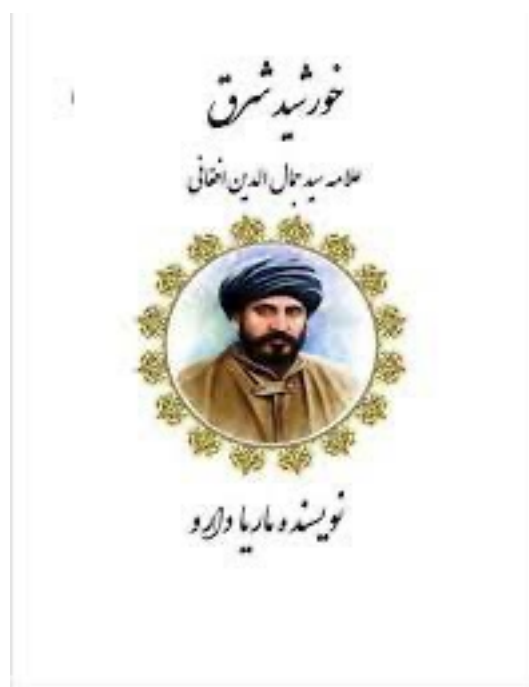
با وجودیکه تیراژ نشر آن کمتر است مگر تقاضای خوانندگان بیشتر بر بیشتر از تیراژ آن است. که مبین ضعف مال نویسنده میباشد. زیرا مشکلات مالی هر نویسنده به خصوص نویسندگان مهاجر در کشورهای خارج باعث عدم چاپ آثار شان می گردد که این خود غنای معنوی ما را کم رنگ می سازد. شاید هم سوال مطرح شود که چرا عده یی که باید اسمای شان با سوانح شان درج این کتاب میبود؛ نیست بخاطر اینکه نویسنده در نخستین صفحه مقدماتی خود اشاره نموده که بعضی روی ملحوظات مختلف که منتظر داشتند و اما از ارسال زندگی نامه و تصویرشان ابا و ورزیدند و عده هم با دره رسالت نویسنده و همکاری متقابل با وی؛ معلومات مفصل را جمع به زندگینامه و عملکرد های فرهنگی شان ارسال و کتاب چهره های جاودان را پررنگ کرده اند. کتاب قسم که نویسنده (ماریا دارو) وضحات داده اند تقریباً مدت چهار سال را دربر گرفته تا به مراجع چاپ رسیده است. و این یک کار بس بزرگ و با ارزش فرهنگیست که از توان هر کس پوره نیست؛ آنهم در شرایط محدود خارج از کشور که همه تلاش برای دریافت قوت لایموت دارند. و خانم ماریا دارو با تقبل تمام مشکلات مالی و معنوی توانسته اند خود را به هدف مقدس فرهنگی یعنی نشر چنین کتاب پر محتوا عیار سازد. من شخصاً اولین بار کتابی را به مطالعه گرفتم که در آن از هندوی هموطن ما بنام « پران ناته غنیمت » مفصل یاد آور شده است که سالها دراز دوشا دوش هنرمندان فعالیت هنری و فرهنگی داشتند و آنقدر مقرب قلوب همکارانش گردیده بود که روابط همکاران رادیو به رفت و آمدهای دوستانه فامیلی کشانده شد و این هنرمند که با صفای خاطر با وجود شغل تجارت؛ هنرش را گرامی می داشت؛ توانست از شهرت بسزایی مستفید گردد. و با تحولات سیاسی و اجتماعی در کشور سرانجام این هنرمند از عملکرد های عده یی جبار هم شغل تجارت اش را از دست داد و هم فرار را برقرار ترجیح داده به کشور هندوستان پناه می برد و در آنجا در اثر حادثه یی ترافیکی جان به حق میسپارد.

نویسنده کتاب با تفصیل این حکایت را می نگارد و الام اجتماعی را بدون جانبداری بیان میکند.

در ختم کتاب سپاسگزاری نویسنده از افراد و اشخاص که در این عرصه کمک معنوی و همکاری نموده اند؛ با تصاویرشان دیده میشود. در کتاب چهره های جاودان قیمت کتاب نوشته نشده چون قاطبه نویسندگان ما از نوشتن قیمت کتاب خودداری میکنند.

چاپ دوم این کتاب پر محتوا به زودی در شهر کابل صورت خواهد گرفت؛ چون

بودجه مالی نویسنده برای چاپ دوم به تیراژ بیشتر چسبنده نیست بناً با همکاری فرهنگیان درکابل چاپ خواهد شد.  
 درختم این نظر کوتاه برای خانم ماریا دارو نویسنده توانا و حق بین موفقیت های بیشتر  
 آروزمندم  
 نذیر ظفر



## پیرامون کتاب جنبش مشروطه خواهی ؛ ماریا دارو



داکتر عنایت الله شهرانی

اصل کتاب تالیفی پوهاند سید سعدالدین هاشمی در خصوص نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان در سال ۱۹۵۹-مسیحی در دارالمعلمین کابل که یکی از مراکز عمدهء تعلیمی در افغانستان بشمار می آمد و نگارنده این سطور در آن وقت شاگرد صنف دهم آن مکتب بودم.

وقت خزان و برگریزان بود ، در روزهای آفتابی استادان شاگردان را در گوشه های گرم صحن مکتب رهنمایی می کردند تا در فضای آزاد و گرم خزانی تدریس نمایند.

در یکی از روزها استاد سید سعدالدین هاشمی فرمودند که این صنف دهم الف است ؟ همه بلی گفتیم و از آن ساعت بپسند جناب هاشمی من حیث استاد مضمون علوم اجتماعی ما بودند. و ما شاگردان خصوصاً این نگارنده که عاشق مضمون تاریخ بودیم از زبان پرفیض استاد هاشمی می آموختیم و می آندوختیم و می بالیدیم.

تاریخ مضمونی است که انسان را از گذشته های دور و نزدیک آگاهی بخشیده و وقایع را به قضاوت می گذارد. استاد محترم سید سعدالدین هاشمی در آن وقت از چهره های شناخته شده و از دانشمندان ورزیده محترم استادان علوم اجتماعی بودند که شاگردان را از گذشته های وطن و تاریخ منطقه مطلع می ساختند.

نگارنده این سطور عشق و علاقه خاص در مضمون تاریخ دارم، محصول ترغیب و تشویق استاد عالیجناب پروفیسور هاشمی میباشد. چندین شاگرد سال شان بودم و زمانی که در فاکولته تعلیم و تربیه استاد شدم بارها از محضر استاد فیض یاب میگردیدم.



در سالهایی که حضرت آغا صاحب پوهاند هاشمی منحیث پروفیسور در فاکولته تعلیم و تربیه، مضامین علوم اجتماعی تالیف و به طبع می رساندند، و به محصلین جهت معلومات مزید توضیح میکردند، خصوصاً در قسمت حرکات مشروطه خواهی فعالیت های محصلان علیه حکومت و غیره فعالیت های سیاسی محصلان را بیداری خاصی می بخشیدند. کتابی را که بنام مشروطیت در افغانستان، از طریق مطبعه پوهنتون، در ساحه پوهنتون کابل به نشر سپردند، یک موضوع نهایت دلچسپ و مهم بود، زیرا به صورت شفاهی بارها از مبارزات بزرگان وطن خصوصاً دو شخصیت بسیار مشهور داکتر عبدالرحمن محمودی و میر غلام محمد غبار می شنیدند ولی از روی اوراق کمتر خوانده بودند.

استاد هاشمی که بارها غلام محمد غبار را از نزدیک ملاقات و از تجارب کارهای شان، از معلومات حاصل میکردند و کتاب شان مالا مال از نظریات و حرکات مبارزین می باشد، احساسات شان آزادی خواهی قوی ترمی ساخت. از آنرو محصلان را به خواندن آن کتاب را در خصوص مبارزات آزادی خواهی و انقلابی قوی ترمی ساختند.

نگارنده این سطور که از نوشته های سابق استاد هاشمی چه در آوان متعلمی و چه در دوران تحصیل در دانشگاه واقف بوده و استفاده میکردم و از نوشتن کتاب مشروطیت در افغانستان آگاهی کامل داشتم. زمانی که در ایالت ایندیانا و یا به اصطلاح در غربت سرای آن دیار بطور مهاجر حیات بسر می بردم کتابی را بدست آورم.

که شادروان عبدالحی حبیبی آن را تالیف کرده و عنوان آن را « جنبش مشروطیت در افغانستان » نام گذاشته بودند، البته انتقاد شدیدی در مقابل پوهاند عبدالحی حبیبی ندارم، ولی یقین کامل داشتم و دارم که استاد حبیبی از نوشته های پوهاند هاشمی واقف بودند، چه میشد که استاد بزرگوار حبیبی از نوشته های پوهاند هاشمی یاد میکردند، که متأسفانه استاد حبیبی از آن منبع بسیار غنی از معلومات استاد هاشمی یادآور نشده بودند.

بهر صورت کتاب استاد هاشمی پیشتر از کتاب استاد حبیبی تحریر و بچاپ رسیده بود و البته نوشته های علامه حبیبی قابل قدر است اما به یقین قرعه فال بنام استاد هاشمی برآمده است. هر دو دانشمند قابل احترام میباشند و صورت نوشته های شان از هم فرق دارد.

استاد هاشمی کتاب « نخستین کتاب در باره جنبش مشروطیت خواهی در افغانستان »، آن را به دو جلد بعد از دو هزار - را که سالهای قبل در کابل تالیف و بدست نشر سپرده بود در ایران بطبع رسانیدند.

استاد با بزرگواری که در شان و فطرت دارند هر دو جلد را یکی پی دیگر برای شاگرد خویش « ایجانب » فرستادند.

خواندن این دو جلد کتاب خیلی لذت بخش بود، با یک باز خوانی قناعت حاصل نمی گردد، بلکه باید بارها مرور کرده و حافظه و یا در یاد داشت ثبت میشد. چون از تالیف، در پوهنتون کابل واقف بودم، لذا در هر دو جلد در وقت کتاب در وقت وظیفه داری خود های جداگانه دو تبصره طولانی تهیه نموده و در مجله « وزین » آریانا برون مرزی « به آقای پوهاند رسول رهین نیز در آن باره چیزی نوشته بودند کتاب تالیفی نشر رسانیدم، پوهاند هاشمی واقعاً در موثقت و حقیقت موضوعات تاریخی بلند ترین مقام را دارا می چنانچه در همین کتاب؛ نوشته دانشمند ارجمند خانم ماریا دارو مؤید گفتار ماست.

استاد هاشمی در روزها هفته ها، و ماه ها در پی دریافت معلومات از کسانی که شاهدان ، میگشت. در تمام نوشته های استاد هاشمی نام ارواح شاد غلام غبار که هنوز زنده بودند ذکر گردیده و معلوم است که از صحبت های ایشان بهره ور گردیده و از آن اسناد و دلایل زیاد را در نوشته ء خود آورده اند. بر ما معلوم است که مرحوم غبار در زندان رفتند و تبعید شدند و زیر فشار خطرناک قرار گرفتند. از جمع کتاب های شان جلد اول افغانستان در مسیرتاریخ و جلد دوم آن حکومت محمد نادر و اولاده او را به بسیار خوبی می شناساند ، چونکه اعمال وحشیانه که واقعیت های کشور را بصورت دقیق به جامعه نشان می دهند حکومت های شان در جهان کمتر دیده شده است.

می آیم در قسمت تبصره ویا نقد شخصیت برگزیده محترمه خانم ماریا جان دارو در باره کتاب پوهاند هاشمی نوشته است.

پیش از آنکه در خصوص نقد و نوشته بانو ماریا دارو پرداخته شود، قابل یادآوری است که خانم ماریا دارو یکی از مولفین و از نویسندگان زن در افغانستان و نوشته هایش نمایانگر فرهنگ باشکوه افغانستان بوده بخصوص سه جلد کتاب « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر » « چهره های جاودان » و « آوای ماندگار زنان » از جمله کتاب های کم پیدا که در افغانستان بدان شکل تا هنوز در قید قلم نیامده است.

این نویسنده گرامی را نگارنده تا هنوز ندیده است، ولی قلم توانا و نوشته های پر محتوا اش را سطر به سطر خوانده و استفاده برده ام. و بخاطر ارزش کتابهای خانم ماریا دارو دو تقریظ در کتاب های اول الذکر تحریر کردم که ضم کتاب های تذکره بچاپ رسیده است.

چون خانم ماریا دارو از نویسندگان فوق العاده خوب وطن میباشد و به حقایق و دقایق ، از آنرو نوشته هایش در مورد کتاب استاد بزرگوار و دانشمند عالی مقام سخن پی میبرد وطن پروفیسور هاشمی ارزش بسزا دارد.

صورت نقد و بررسی بانو ماریا دارو در مورد کتاب « نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان » را چنان به خواننده معرفی میسازد که گویا خواننده واقعا اصل کتاب را خوانده باشد.

چونکه گفته اند ، یک مقدمه ء خوب در حقیقت « آیینء دورنمای متن کتاب » می باشد. به مختصر ساختن کتاب استاد هاشمی محترمه ماریا دارو قدرت عالی بخرچ داده است.

اگر به تعمق دیده شود همه متن کتاب را عنوان به عنوان و فصل به فصل توضیح نموده و ما از روی تجارب این را میدانیم که مختصر ساختن موضوعات بمراتب مشکل تر از بسط دادن موضوعات می باشد که بانو ماریا دارو ارجمند واقعا برای این نگارش صاحب توان بوده به عالی ترین درجه ء اختصار کتاب را موفقانه کار کرده است.

بعد از اینکه این رسالهء نقد و بررسی خانم ماریا دارو را خواندم ، و دیدم که دانشمند ارجمند طوری در نوشته اش مهارت به خرج داده ، که اگر کسی متن کتاب را نخوانده باشد، به متن آن کاملاً آگاهی حاصل می نماید، از آن رو نه تنها نویسنده این سطور بلکه دوستان و دانشمندان به آن نظر شدند که این فشرده کتاب مذکور به زودی به چاپ برسد و بدست علاقمندان تاریخ معاصر افغانستان گذاشته شود.

کتاب بانو ماریا دارو زمانی که بدست این نگارنده رسید بعد از خواندن و مطالعه موضوع تکثیر و آنرا بحضور جناب پوهاند سید سعدالدین هاشمی مولف اصلی کتاب « نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان» به عرض رساندم، که باید این نوشته مستقلاً نه تنها طبع کاغذی گردد، بلکه در سایت ها عرض مطالعه علاقمندان گذاشته شود، تا مردم ما در هر جا که زندگی دارند، از آن مستفید گردند. خوشبختانه استاد هاشمی نه تنها از نویسنده محبوب محترمه ماریا جان دارو تقدیر نمودند، بلکه فرمودند که در چاپ آن هیچ مانع وجود ندارد. در پایان این نوشته مختصر برای جناب استاد سید سعدالدین هاشمی و محترمه ماریا جان دارو نویسند توانا خوب و معروف وطن صحت سعادت و کامیابی های زیاد از خداوند یکتا تمنا دارم.

با احترام  
دکتور عنایت الله شهرانی  
جون 2019 اندیانا - امریکا



## دیدگاهی محمد اسحاق ثنا در شماره « 128 » نشریه زن درمورد کتاب هنرمندان تاریخ ساز تئاتر؛ اثر ماریا دارو

کتاب «هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» در این تازه گی ها توسط نویسنده گرامی بانو ماریا « دارو» تالیف و تهیه و چاپ شده است و یک جلد از این کتاب توسط بانوی سخنور ماریا جان دارو همراه با یک جلد کتاب دیگر این نویسنده بنام چهره های جاودان به دستم رسید. تا حال دو جلد کتاب یاد شده را بار بار خواندم در این نوشته کوتاه سخنی در مورد بانو ماریا دارو؛ داشته و بعداً آنچه درباره کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر دارم با شما در میان می گذارم.



بانو ماریا دارو در رسانه های داخل کشور و رسانه های برون مرزی و نشرات چاپی نام آشناست. وی سالهاست قلم میزند و می نویسد و در نوشته های خود آگاهی مفید و ارزنده را به خوانندگان خود پیشکش می کند او بی هراس می نویسد و درد و رنج مردم وطن را در لابلای نوشته های خود انعکاس میدهد و هیچ گاهی هم در برابر مردمان زور و زر سرخم نکرده است. شجاع و دلیر است؛ زهی به همت و شجاعت او.

در مورد کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر تالیف او گفت: این کتاب شامل ( ۴۱۱ ) صفحه بوده که با تصاویر و زندگینامه هنرمندان تیاتر و درامه نویسان؛ رژیسوران اقبال چاپ یافته که دارای یک مقدمه ارزنده بقلم خود مولف و نوشته های در مورد این کتاب از خامه استادان فرزانه کشور جناب پروفسور استاد عنایت الله شهرانی و دکتور عبدالغفور روان فرهادی است که هریک از این نوشته های با ارزش سخن از خوبی این اثر و زحمات کشی بانو ماریا دارو که در غربت و دوری از وطن چاپ و تالیف این اثر دست یازیده؛ دارد و قابل مطالعه است.

در این کتاب از ذکر زندگی نامه ها و دستاوردهای نویسندگان و درامه نویسان؛ آنان که در این ( ۲۲۷ ) رشد و پویایی این هنرکوشیده اند به تفصیل یاد شده است. چنانچه در صفحه کتاب از مرحوم علامه صلاح الدین سلجوقی فیلسوف و بیدل شناس نویسنده توانا و شاعر نستوه که در زمان تصدی شان منحیث مدیر عمومی معارف هرات که همزمان مدیر مسؤول اخبار ( اتفاق اسلام ) چاپ هرات نیز بودند؛ برای اولین بار به همت او و همکاری عبدالواحد بهره سرمعلم مکتب هرات؛ تیاتر در هرات تاسیس شد. اگرچه در کتاب از زندگی نامه و خدمات هریک بتفصیل یاد شده است که در این نوشته کوتاه گنجایش ندارد. در مورد علامه سلجوقی در آینده خواهیم نوشت.

بانو ماریا دارو در تهیه متن این کتاب از چنان روش و اسلوب نویسنده گی کار گرفته که بقول استاد دانشمند عنایت الله شهرانی؛ خواننده نمی تواند نویسنده را به کدام قوم؛ نژاد؛ زبان و

یا سمت متعلق است؛ تشخیص داد. او درموقع تحریر چنان سیاست بی طرفی را تعقیب کرده است که از نوشته وی بوی تعصب به مشام نمیرسد.

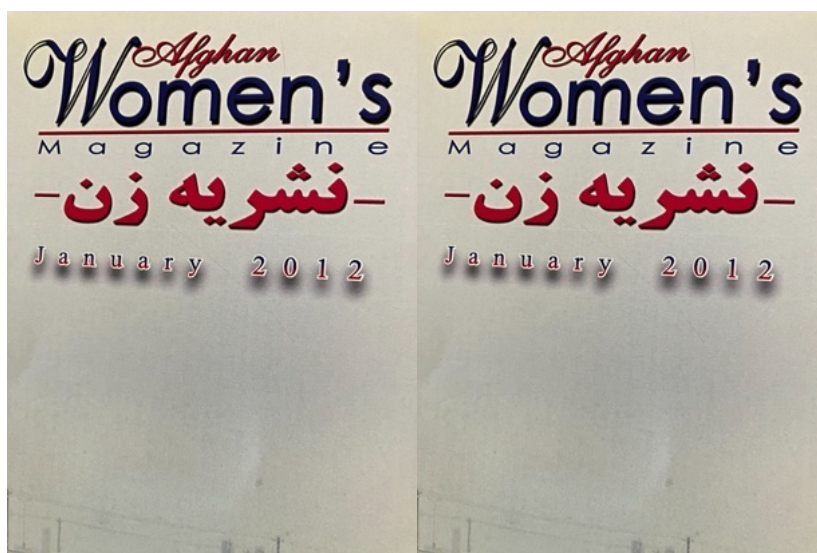
در واقعیت بانو ماریا دارو با تالیف این کتاب حقیقتاً کمبود تاریخ تیاتر را پرکرده است. باید تذکر داد که خانم دارو علاوه بر این دوکتاب ( هنرمندان تاریخ ساز تیاتر و چهره های جاودان ) ده ها مقاله در موارد مختلف نوشته و به چاپ رسانیده است. علاوه بر این دو کتاب دیگر یکی بنام ها ( آوای ماندگار زنان ) که در آن سوانح نود چهار تن از خانم های که در بخش رسانه صوت چون رادیو ؛ سینما؛ تلویزیون و گویندگی خدمت کرده اند به چاپ رسانده است و هم یک کتاب رومان بنام ( پابرهنه بازگشت ) از او چاپ شده است.

مطالعه رومان پابرهنه بازگشت؛ آدم را به داخل درگیری های جنگ های داخلی دهه شصت میبرد و واقعیت های که از زیبانویسی این محقق با رسالت مطالعه میشود ؛ واقعاً مظلومان دو طرف جنگ را که در حلقه های متخلف گیرمانده و دردو جهت جنگ با هم مقابل می شوند؛ واضح نشان میدهد که هر دو طرف هموطنان جوان ما برای هیچ دست آورد کشته شدند و شمع زندگی شان خاموش گردید.

هکذا کتاب رومان دیگر بنام ( اتاق شماره ۲۲ ) ؛ عشق سرباز کانادایی در قندهار؛ و چند کتاب دیگر آماده چاپ دارد.

با این نوشته کوتاه چاپ کتاب های ؛ هنرمندان تاریخ ساز تیاتر و چهره های جاودان را به بانو محترم ماریا دارو تبریک گفته و طول عمر برای خودش و فرزندانش عزیز و همکارش محترم ابراهیم دارو و اسماعیل دارو که در دیزاین و صفحه آرایی کتاب های یاد شده با مادر مهربان شان همکار بوده اند؛ از خداوند آرزو مندیم.

با احترام محمد اسحاق ثنا  
از ونکور- کانادا



## مطالبی در مورد کتاب « خورشید شرق »

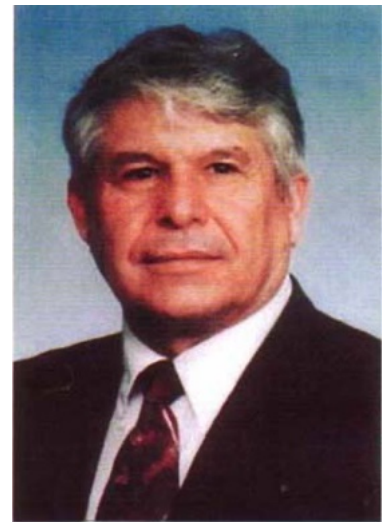
تالیفی بانو ماریا دارو

کتاب پر محتوای « خورشید شرق » و یا به عباره دیگر چراغ مشرق زمین!  
پروفسور داکتر عنایت الله شهرانی

که دارای متن مقین و معلومات دقیق ؛ تالیفی یکی از نویسندگان شناخته شده زن در افغانستان محترمه ماریا دارو زمانی برایم رسید که مشتاق خواندن و دیدن یکی از آثار جدیدش بودم. بعد از مطالعه کتاب؛ باید متذکر شوم که در جهان ؛ بسی اتفاقات حسنه ؛ در کنار وقایع ناگوار رخ میدهد؛ که انسان را به وادی حیرت می برد.

سید جمال الدین افغانی در مدرسه های کابل تلمذ میکند و بعد از آن از جبر زمان ؛ راهی هندوستان شده . از آنجا بعد از پخش نشرات و افکار آزاد؛ به مصر میرود و موثر ترین کار های دینی ؛ علمی و سیاسی اش را در شهرهای تاریخی قاهره بذرافشانی و تهداب گذاری می نماید؛ سپس با مشاهدات و دیدار یک تعداد کشورهای غربی ؛ به روم قدیم یا ترکیه که مرکز خلافت اسلامی بود؛ رفته در آنجا مستقر میشود. و اینک قریب به یک قرن بعد؛ خلف الصدق ؛ آن سید افغانی ؛ دانشمند گرامی با احساس افغانستان جناب استاد فضل الرحمن فاضل؛ مدرسه را چون سید والاگهر ؛ در کابل می خواند و بنا بر حوادث ناگوار؛ در محدوده هند قدیم؛ پای میگذارد؛ مجلات و جراید ؛ را چون « میثاق خون افغانستان » و غیره نشر نموده و بیداری های را به جهت آمادگی به جهاد آن را و انتشارات را به مجاهدین می رساند.

سپس در حوالی روم قدیم یعنی انقره امروزی ترکیه ؛ مدتی را در کارهای فرهنگی و سیاسی سپری می نماید و بعد از انجام کارهای سیاسی در خاک اروپا ؛ و بعد پای به مصدر در مرکز قاهره می گذارد ؛ و چون سید افغانی پرثمر ترین کار های فرهنگی را در کنار وظایف سیاسی اجرا میکند. که قلم از وصف آن همه اعمال نیکو عاجز است. جناب فاضل بیش از دو صد و پنجاه جلد کتاب را در ساحات دینیات ؛ تاریخ ؛ تاریخ هنر؛ معرفی اشخاص بلند مقام؛ چون « بیدارگر عصر » سید جمال الدین افغانی و صلاح الدین سلجوقی؛ سفرای افغانستان و غیره بدست نشر میسپارد و در کنار؛ تالیفاتی را که شخصاً خودش تهیه داشته ؛ در کتاب های که به چاپ رسانیده است ؛ هریک تقریظ ها و تبصره ها نوشته که در حقیقت جناب فاضل انقلاب فرهنگی را در قاهره سر به راه ساخته است. خوشتر اینکه جناب فاضل ؛ چون سلفش ؛ امام مبلغین سید جمال الدین افغانی؛ در چندین زبان ؛ پارسی دری؛ اردو؛ پشتو و عربی صلاحیت تام داشته و به زبان های دیگر نیز آشنایی دارد.



با در نظر داشت دلایل و مفاهیم فوق؛ و به سبب یکی از پر محتوا ترین؛ وزین ترین تالیفات جناب محترم فاضل به عنوان « بیدارگر عصر » نویسنده جوان و ارجمند بانو ماریا جان دارو به تایید و استقبال کتاب متذکره ؛ کتاب خیلی نفیس و زیبایی را بنام « خورشید شرق » نوشته و ثابت ساخته است؛ که علامه سید جمال الدین افغانی؛ آن انقلابی پر شور؛ فیلسوف؛ عالم دل آگاه ؛ سیاست دان؛ خطیب پر آوازه ؛ اصلاً از افغانستان و زادگاه او اسعد آباد کُنر افغانستان می باشد.

نگارنده این سطور؛ بار اول که از ولایت بدخشان جهت تحصیلات عالی در شهر تاریخی کابل پا گذاشتم و در مکتب متوسطه ابن سینا بلخی جهت آموختن دروس شامل شدم؛ اولین دیدار من در اطراف مکتب مذکور آرامگاهی بود؛ با قامت خیلی بلند به رنگ سیاه؛ که می گفتند در آن میان جسد حضرت بیدارگر زمانه سید جمال الدین افغانی قرار دارد. ساختمان مرقد سید جمال الدین افغانی ؛ که توسط چندین ستون بسیار بلند ؛ به شکل چهار ضلعی؛ توسط مرمر سیاه اعلی ساخته شده بود؛ که سران پوشیده ؛ و مانعی در میان پایه ها؛ جهت دیدن زیارت وجود نداشت. بازدید کنندگان با آسودگی به زیارت می رفتند.

نام ؛ نامی حضرت سید جمال الدین افغانی؛ در ممالک چون ترکیه ؛ مصر و بسیار از کشور های شرقی و غربی شهرت زیاد داشته است. به جهت اینکه علامه سید جمال الدین در ترکیه زندگی میکرد ؛ و وفاتش در آنجا رخ داده است و آنجا با عزت تمام دفن گردید ؛ و از طرف سفارت افغانستان در ترکیه به افغانستان خبر داده شد. تا جسد مرد بزرگ مشرق زمین و بیدارگر اسلام را به کابل انتقال بدهند.

به قول استاد خلیل الله خلیلی؛ « جسد حضرت سید جمال الدین افغانی ؛ توسط آقای عبدالرحمن پوپل از طریق هندوستان به افغانستان انتقال داده شد

فرستادن جسد سید جمال الدین یکی از دلایل بسیار قوی؛ به افغانی بودنش می باشد. چون شهادت یک مملکت بسیار تاریخی و کهن اسلامی که دست کم شش و نیم قرن خلافت اسلامی را بدست داشت و بی تردید ثابت می سازد که سید جمال الدین افغانی مربوط افغانستان میباشد.

بوقت سپردن عظام رمیم سید جمال الدین افغانی ؛ شعرا ؛ بزرگان و دانشمندان هر یک به نوبه خود در خصوص عظمت و مقام والای علامه مذکور خطابه ها دادند و مرثیه ها سرودند. از جمله خلیل الله خلیلی مرثیه طویل سروده بودند که بانو ماریا دارو ارجمند آنرا مکمل در بخش نظریات نویسندگان و دانشمندان افغانی در مورد علامه سید جمال الدین افغانی آورده است و من فقط چند بند آن را با مطلع ذیل تذکر میدهم:

شهبازی که به چرخ است سر تمکینش

نشیند سر هر بام و دری شاهینش

این همان خانه سنگیست که آراست وطن

بهر آسایش اندر دل مهر آگین

\*\*\*\*\*

و بدین مقطع:

دست از گوشهء تابوت برون آر که خلق

بوسه از دست تو یکباره ستانند همه

سیدا؛ اولاد وطن منتظران اند همه

قد علم کن که ترا دیده توانند همه

بعد از این که جسد سید جمال الدین به کابل انتقال و دفن گردید افغانها متوجه شدند که شخصیت بزرگ؛ عالم دین و درسیاست و فلسفه شهرت بین المللی دارد؛ در موردش نوشتند و در روزنامه ها و جراید به نشر سپردند. و حکومت وقت یک هیئت عالی مقام را بر ریاست علامه عبدالحی حبیبی؛ وظیفه داد تا به ریاست وی هیئت تحقیق به اسعد آبادکنر رفته محل زادگاه و بود و باش خانواده و قبور اقاربش را پیدا و تثبیت بنمایند. هیئت مذکور مصاحبه ها با تمام سالمندان و لایت کنر؛ مقبره آبایی و اجداد سید جمال الدین را در جوار تپه ای در محله بنام «شیرگر» آن ولایت پیدا و ثبت کردند. پیش از مطالعه کتاب «بیدارگر عصر» اثر دانشمند محترم فاضل و کتاب هذا بنام خورشید شرق تالیفی محترمه ماریا دارو؛ راقم این سطور؛ یکی از کسانی بودم درباره زادگاه و اصلیت سید افغانی؛ اندکی اشتباه داشتم. و در اثر همین اشتباه؛ دو تقریظ در کتاب های محترم استاد دکتور محمد حیدر رئیس سابق پوهنتون کابل به عنوان افغانستان در قرن بیست» و کتاب محترم استاد پوهاند سید سعدالدین هاشمی به نام «نخستین کتاب؛ در جنبش مشروطه» به افغانی بودن علامه سید جمال الدین تردید نشان داده بودم و علامه سید افغانی را «اسدآباد» نوشته بودم که جناب داکتر حیدر خان؛ در پای تقریظ من؛ نظرم را به شدت رد نمود و آنرا به «اسعد آباد» تصحیح کردند؛ که در حقیقت حق جانب داکتر محمد حیدر خان بود.

خوشبختانه زمانیکه کتاب «بیدارگر عصر» تالیفی استاد فاضل و کتاب «خورشید شرق» تالیفی بانو ماریا دارو را خواندم؛ دریافتم که هر دو دانشمند با دلایل بسیار مستند و قانع کننده؛ ثابت ساختند که علامه سید جمال الدین افغانی از افغانستان بوده است و اشتباه بنده در قسمت «اسدآباد» رفع گردید.

متأسفانه از این افکار مدبرانه و سیاسی اسلامی سید جمال الدین افغانی؛ برادران ایرانی سو استفاده کرده و سید جمال الدین افغانی را ایرانی می نویسند.

البته این یک بار نیست که دوستان ایرانی چنین عمل اشتباه را انجام میدهند بلکه ما شواهد زیادی از این دستبرد های یک تعداد ایرانیان را بدست داریم. ولی از قرینه چنان پیداست که به اثر اغوای پهلویان بر سراقندار که شاید به تشویق کاذب آن دو پادشاه قزاق تبار؛ بخاطر بلند پروازی ها؛ حتی لقب پادشاه از نامشان رها کرده و لقب شاهنشاه پهلوی را بر گزیدند که اصلاً ارتباطی به «پهلوی» ندارند. در این خصوص مثالی از زبان شیخ سعدی می آوریم که بدین موضوع ارتباط خاص دارد.

اگر از باغ رعیت ملک خورد سیبی

بر آورند غلامان درخت از بیخ

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد

زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ



گویا بلند پروازی ها از مقامات بالای کشور؛ تهداب گذاری شده است. چونکه اولاً پهلوی نبوده و پهلوی ریشه قدیم فارسی دارد. به قول شیخ سعدی بزرگوار « غلامان » با تقلید از شهنشاه خیز و جست می زنند و مال دیگران را از خود می پندارند. اما باید متوجه شد که این حق ستانی ها از دیگران عاقبت نا هنجاری را در قبال می آورد. باری دکتور منوچهر اقبال ؛ به تقویم شاهنشاه ؛ و ایران را با استعمال کلمات ذیل به شهنشاه چنین انتقاد کرد: « سه هزار سال دروغ در تاریخ ایران؛ زرتشت وجود خارجی نداشته، تاریخ ایران سراسر دروغ و افسانه کوروش و انوشیروان که ستمگر بودند و ... » (صفحه ۱۸۱ سلطان محمود غزنوی) شهنشاه که به اوج غرور قرار داشت؛ متوجه میشود که چه لاف زده است بناً با خواندن مقاله دکتور منوچهر اقبال در جواب چنین می نویسد: « باری پی بردم که کوروش هخامنشی و نیز دیگر پادشاهان ایران افرادی بودند که ارزش آن را داشته باشند تا تقویم آنها را مجدداً ترویج دهیم. گویا اینکه همه افسانه ها دروغ است. (صفحه ۱۸۳ کتاب سلطان محمود غزنوی)

بالاخره شهنشاه که به اوج غرور خود قرار داشت ؛ بخود آمد و متوجه حقایق شد مگر جامعه ایران را که سالها تشویق میکردند که از هند تا اروپا مربوط به ایران ؛ و همه پادشاهان ایرانی است.

مردم ایران و حتی بعضی از علما ایرانی از این لاف آسمانی ؛ خیلی لذت می بردند؛ هرگز دست نکشیدند و تا اکنون مشاهیر بزرگ شرقی را که زادگاه شان افغانستان میباشد ؛ چون مولانا جلال الدین بلخی؛ ابن سینا بلخی؛ خواجه عبدالله انصاری هروی؛ کمال الدین بهزاد هروی ؛ ناصر خسرو قبادیان ؛ که مشهور به بلخی است ؛ منهاج سراج جوزجانی؛ میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی ؛ ابوریحان البیرونی که تمام حیاتش در غزنی سپری شده؛ و همچنان باید متذکر شد که « صائب تبریزی ؛ تورکی زبان است؛ حضرت شیخ سعدی رشت؛ و حضرت خواجه حافظ شیرازی هم عربی زبان میباشد » و دهها شخصیت های پُر آوازه دیگر هم وجود دارد که به ملیت فارس ارتباط ندارند. دهها شاعر و دانشمند دیگر که « بانو ماریا دارو » هم آنها را مشت نمونه خروار در متن این کتاب نگاشته است؛ ایرانی می پندارند.

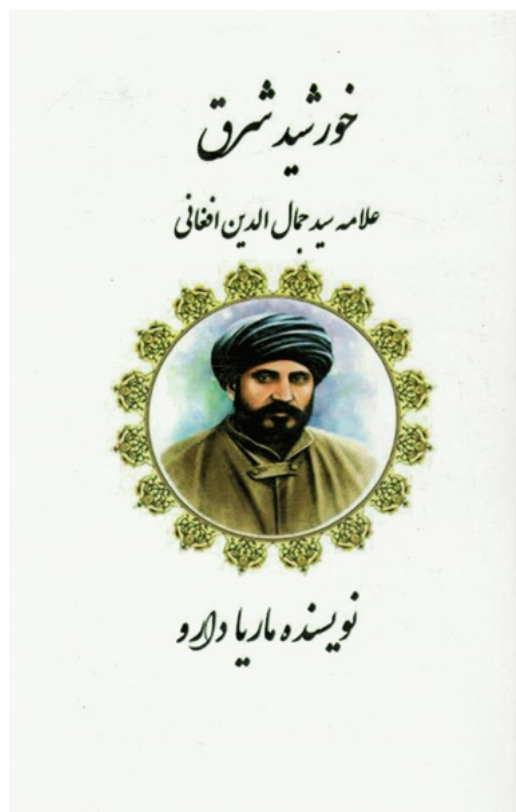
مگر این را باید بدانید که دانشمند بزرگ ایرانی مانند دکتور منوچهر اقبال و شخص شهنشاه تصدیق کردند که سه هزار سال تاریخ ایران دروغ است. در اینجا لازم به گفتن است که دوستان محترم ایرانی؛ تاریخ واقعی وطن خود را سر از نو بنویسند تا پیش خدا و خلق خدا رستگار باشند.

همچنان در مورد زبان؛ زبان های دری ؛ فارسی ایرانی ؛ و فارسی تاجیکی که در سه کشور افغانستان؛ ایران و تاجیکستان معمول است درحقیقت هر سه آن ؛ یک زبان « پارسی دری » می باشد؛ این زبان خوش آهنگ و جهان شمول و مترقی ؛ زبانی نیست که از ایران نشئت کرده باشد؛ مهد پیدایش این زبان زیبا و شیرین بلخ افغانستان است. حتی به گفته « امام سخنوران معاصر ایرانی ملک الشعرا بهار » فارسی از افغانستان و خاصاً از بلخ به ایران رفته است» مثال بزرگ ؛ شهرت و نوشتن شاهنامه

فردوسی طوسی که یادگار وزحمات دقیقی بلخی را دنبال کرد و شاهنامه خود را در دربار و به تشویق سلطان محمود غزنوی پادشاه بزرگ افغانستان به اتمام رسانید .  
بقول شاعری

انگشت مزین در دل پر حوصله ما -- بگذار که سربسته بماند گله ما  
مطالعه کتاب خورشید شرق ضروری و دارای معلومات مفید میباشد برای هر دو  
نویسند گرانقدر جناب « فاضل » و بانو « ماریا بیگم دارو » طول عمر؛ با موفقیت های  
بیش از پیش شانرا از خداوند یکتا خواهانم.

عنایت الله شهرانی  
بلومینگتون اندیانا آمریکا  
اگست دوهزار و بیست میلادی



## نظری درباره تالیفات و شخصیت خانم ماریا دارو



دوستان گرامی! با مطالعه کتاب های جدید خانم دارو با چهره های بزرگمردان فرهنگی هنری و بسا شخصیت های بزرگ کشورم آگاهی حاصل کردم. با آنکه خودم کارمند رادیو افغانستان بودم و با همه کارمندان گرانقدر شناخت داشتم اما شناخت حقیقی هنرمندان و دانشمندان را از قلم پر بار ماریا دارو نهایت پرکیف است که نصیبم شد.. خانم ماریا دارو برای سالیان طولانی در مرکز تنقل رادیو تلویزیون ملی و بسیار از شعبات دیگر علمی و فرهنگی خدمات شایانی انجام داده است. او با تمام کارمندان رادیو تلویزیون ملی افغانستان با روحیه خیلی عالی و عاری از تبعیض نژادی و لسانی برخورد مینمود. در آن زمان شاید فکر میکردم که چین رویه حسن را به سبب مسوولیت وظیفوی انجام میدهد. اما در سال ۲۰۰۷ میلادی موقعیکه کتاب آوای ماندگار زنان را مینوشت برای تمام بانوان که در کتاب آوای ماندگار زنان حضور دارند مکرراً شب و روز تماس میگرفت تا خانمهای ارجمند کارنامه های هنری و فرهنگی خویش را برایش ارسال نمایند. تنها برای پیدا کردن من در چندین کشور با فرهنگیان تماس برقرار کرده بود تا نمبر تلفونم را بدست آورد و مدت شش ماه برای پیدا کردن من سرگردانی کشید از این رو من من حیث یک خواهر هموطن و نژاد اقلیت هندوکه ما در کشور خویش از تمام حقوق حقه مان محروم بودیم و هستیم و اکنون هم این پرابلم در وطن جریان دارد وظیفه خویش میدانم تا از این اخلاق نیکو و همکاری صادقانه و بدون تعصب خانم دارو ارجمند از صمیم قلب تشکر نمایم.

خانم ماریا دارو با آنکه در هجرت و فرسخ ها بعد از میهن فاصله دارد اما با دوستان<sup>۱</sup>

هنرمندان اهل قلم و اهل فرهنگ و مطبوعات کشور فاصله نداشته و مانند ضیا چشم همه را محبوب میدارد و وقت گرانبهای خویش را صرف نوشتن و زند ساختن فرهنگ و فرهنگیان خویش کرده است. چنانچه در مصاحبه بی خود گفته که « زندگی من تنها متعلق به فرزندانم نیست زیرا من بیشتر وقت خود را برای مردم صرف میکنم خود را متعلق به مردم میدانم زمانیکه مینویسم تمام مردم در ذهنم مجسم میشوند میخواهم برای تمام آنها بنویسم و بخصوص برای زنان و جوانان آینده ساز وطنم و در اخیر برای مردم میگویم که شما چهار کتاب طبع شده بنده را بخوانید میدانید که من متعلق به یک گروپ محدود و کوچک نیستم تمام مردم افغانستان و مردم دنیا را دوست و احترام دارم زیرا من انسانم و به جهان انسانیت تعلق دارم.» این گفته خانم دارو را کاملاً تصدیق میدارم زیرا زمانیکه ارتباط ما باهم در سال ۲۰۰۷ م - برقرار شد تا اکنون تماسهای ما مانند دو خواهر هم تن برقرار است و بخصوص چند سال قبل من خیلی مریض بودم خانم دارو همه روزه برایم تلفون میکرد و در مریضی مرا تنها نگذاشت. او تا حال چهار کتاب به طبع رسانیده است سه کتاب تاریخی که واقعاً فرهنگ ولای وطن را چون صورتگران - نویسندگان - شعراء و هنرمندان موسیقی و سایر اهل خبره را با اسناد و شواهد بمعرفی گرفته است. زمانیکه اولین کتابش را بنام آوای ماندگار زنان افغانستان مینوشت. مرا در امریکا پیدا کرد همینکه صدایش را در تلفون استماع کردم از خوشی اشک شادی ریختم و اصلاً باورم نمیشد که چطور مرا فراموش نکرده بی خبر از آنکه برای پیدا کردنم ماه ها انتظار کشیده و طبع کتابش را معطل قرار داده است.

سرانجام صدایش را بگوשמ رسانید زمانیکه از ختم نوشتن کتابش مژده داد و کتابش را برایم هدیه نمود هر صفحه آن کتاب که با خون دل و زحمات شباروزی وی بر رفته تحریر در آمده بود. برای من یک جهان ارمغان داشت همه دوستان دوره ماموریتم در رادیو افغانستان در پیش چشمانم مجسم ساخت. بدبختانه نسبت تعبیه نژاد و مذهبی هندوان همیشه در انزوا قرار داشتند و بخصوص در دیار هجرت اصلاً فکر نمی کردم که دوستان مرا بیاد داشته باشند. اما احساس دوستی و محبت بدون تعصب دلها را پیوند میدهد و فاصله را از بین میبرد و این خانم دارو بود که همه همکاران را دوباره پیوند داد و هویت گمشده ما بانوان را در هجرت دوباره زنده ساخت.

خانم ماریا مروارید های پراگنده هنر و فرهنگ را از هر کشور جمع کرد همه این مروارید ها را دانه دانه با استعمال جملات و کلمات زیبا با افکار مدبرانه خویش کنار هم قرار داد و از کار و پیکار ما خانم که در شرایط دشوار و جنگ اعلام ناشده یک بخش از هنر و فرهنگ را فعال نگهداشته بودیم در صفحات کتابش با جملات زیبا نوشت و چون گنجیه نایاب بدوستانش تقدیم نمود با گشودن هر صفحه کتاب و دیدن تصاویر دوستان و مطالعه کارنامه هنری و فرهنگی همکاران پیشین رادیو افغانستان عشق و محبت بردلهای ما دوباره جوانه زد.

کتاب آوای ماندگار زنان یک نمونه از احساس پاک و بی آرایش خانم دارو در برابر تمام اقوام کشور میباشد. زیرا تمام نطقان - هنرمندان تیاتر طبقه انانث را با قلم رسایش با صفات نیک برای نسل آینده معرفی کرده است. سپس کتاب رومان بنام « پابرهنه باز

گشت» خانم دارو را مطالعه کردم این رومان واقعاً مرا در کوچه و پس گوچه های وطن برد و تمام اتفاقات و حوادث که ما هم بچشم دیده بودیم؛ را برایم زنده ساخت و آنقدر با احساس نوشته شده است که واقعاً گریه برایم دست داد. اینبار دو جلد کتاب دیگرش تحت عناوین مختلف «چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» افغانستان بدستم رسید از مطالعه آن خیلی لذت بردم. همان طوریکه جناب نذیرظفر در مصاحبه با خانم دارو نوشته است که خواندن کتاب با کم سوادی مشکل است و نوشتن کتاب با داشتن سواد مشکلتر از آنست که ما فکر میکنیم این یک واقعیت مسلم است. اما در هر کتاب روش نویسنده خیلی مهم و اثر گذار است که چطور میتواند خواننده را بخود جذب نماید. شینده بودم که خواندن تاریخ خسته کن است اما روال نگارشی خانم دارو مانند رومان آدم را بخواند کتاب های تاریخ جذب مینماید و در منزل ما برای خواندن کتابهایش نوبت میگیریم. بزرگان گفته اند «حرف که از دل برخاست بردل می نشیند» ماریا جان دارو بار دیگر هم اخلاص خود را در انسان دوستی بدون تعصب ثابت نمود در این دو اثر اخیرش باز هم تمام اصول نگارش را با بیطرفی مثبت نگهداشته و از تمام اقوام و نژاد های مختلف کشور مشت نمونه خروار شخصیت های برازنده را معرفی نموده است. اکنون در سایت های انترنتی و جریده وزین امید بزرگان و دانشمندان در باره کتابهایش نظریات نیک شان را نوشتند مطالعه کردم و دیده میشود بزرگان از کار نیک خانم دارو با قدر دانی زیاد یادآوری نموده اند زهی سعادت. هر چند که خانم دارو نیازی به تشویق من ندارد اما میخواهم منحیث یک خواهر هموطنش از استاد دکتور عنایت الله شهرانی – داکتور عبدالغفور روان فرهادی و جناب محترم استاد بزرگوار محمد اسحاق ثنا و جناب محترم پروفیسور عبدالواسع لطیفی اظهار سپاس و قدر دانی نمایم. زیرا این دوستان در معرفی کتاب و هم چنان در نوشتن مقدمه کتاب های خانم دارو قلم زده اند و همچنان از دوست گرامی نذیر ظفر شاعر نستوه کشور سپاس مینمایم که مصاحبه خیلی جالب و خواندنی با خانم دارو انجام داده اند و از مطالعه آن واقعاً لذت بردم همان طوریکه جناب ظفر در ختم مصاحبه گفته است که «مصاحبه شما کمترین رمان نیست» واقعیت از مصاحبه آنقدر لذت بردم که مجنوب گفتار نوشتاری ماریا جان شدم و ختم آن مرا واسوخت نمود. امید وار هستم بزرگان و دانشمندان دیگر نیز در برابر این بانوی گرانقدر وطن وظیفه فرهنگی خویش را در تقدیر و سپاس کارهای وی انجام بدهند. برای این بانوی پرافتخار و فرزندان نجیبش طول عمر و سعادت همیشگی از خداوند آرزو میبرم. قلمش سبز و اقبالش بلند باد.

با احترام

رجنی پران کمار

نیویارک - امریکا - ماه می - 2014



مجید قیام رئیس خانه فرهنگی مولانای بلخی  
شهر ونکوور کانادا

عزیز خواننده گرامی را درود ها!

اولتر از همه آرزوی صحت و سلامتی شما را دارم. از آنجائیکه اخیرا از دوستان هنر دوست و فرهنگیان معزز شنیدیم که درباره زندگی شخصی و فرهنگی و ادبی بانوی فرهیخته؛ نویسنده چیره دست؛ محبوب و فعال و هنرمند و هنرپرورمان ماریا جان دارو عزیز؛ دوست نهایت ادیب و هنردوست مان ؛ کتابی اقبال چاپ میاید ؛ من هیچمدان نیز خواستم چند سطر از خدمات شایسته و کارهای فرهنگی شان بنویسم. از آنجایی که میدانم ماریا دارو عزیز از اوان نوجوانی علاقمند هنر تیاتر و نویسندگی بوده و علاقمندی شان در این راستا از سالهای طولانی بوده است. و دوستان ساحه فرهنگی با او و کارهای فرهنگی شان کاملا آشنایی دارند. همچنان فعالیت های خیلی ارزشمند فرهنگی داشته اند که قابل قدردانی و تمجید بوده و است.

او همچنان در بیرون مرزی نیز از فعالیت های ادبی ؛ فرهنگی و نویسنده گی دست نکشیده است. نوشته ها و نقدهای فراوان در سایت های مختلف داشته اند و همیشه فعالیت های بی شمار و دست آورد های فراوان ادبی و فرهنگی نیز در مجله بنام « نشریه زن » در شهر ونکوور کانادا طبع میشود؛ مقالات فراوان از قلم رسای شان چاپ شده و مطالعه کرده ام. هم چنان در وب سایت خانه مولانای بلخی که سمت ریاست و یا بهتر بگویم مسئولیت آن

را بدوش داریم؛ از نوشته های از قدرت قلم خانم داروی عزیز این سایت را مزین ساخته است. شایان یادآوریم که میتوان از دو اثر جاودانه شان که من هر دو را خوانده ام که یکی آن «چهره های جاودان» می باشد که معرفی نخبگان کشور است. در حقیقت این کتاب ارزشمند چکیده ی از کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر کشور میباشد. و کتاب دومی شان «آوای ماندگار زنان» که یکی از دستاوردهای ولای ایشان است؛ را خوانده ام. در این کتاب نیز از فعالیت بانوانی که در بخش های مختلف رادیو؛ تیاتر؛ سینما و تلویزیون بوده هنرنمایی کرده است. همچنان کسانی که در این کتاب معرفی شده اند و شخصیت های والا و اثر گذار در جامعه سنتی افغانستان بوده اند و گام های استوار و قابل قدر در رشد و انکشاف و حفظ هنرهای زیبا برداشته اند؛ میباشد.

خانم ماریا جان دارو ارجمند توانسته که با نوشتن کتاب ارزشمند شان مقام والای زن سنت شکن افغانستان را جاودانه سازد.

همچنان جا دارد از وب سایت بانو ماریا دارو نیز نامبرده شود که در آن روزانه با نشر مقالات؛ نوشته ها و نقد ها و بررسی بر آثار نویسندگان دیگر را دارد؛ نیز یاد آور شوم. این سایت آموزنده برای خواننده مطالب جالب هنری؛ فرهنگی و تاریخی را ارائه میکند و منبع خوب و وسیع برای نسل جوان ما میباشد.

سالها قبل ما همچنان از خدمات شایسته ادبی و فرهنگی بانو دارو عزیز در خانه فرهنگی مولانای بلخی در شهر ونکوور کانادا قدر دانی و یاد دانی نموده ایم. و افتخار دارم که بانو ماریا داروی عزیز و خردمند در جامعه فرهنگی و ادبی افغانستان یکی از بهترین های ما اند. برای شان موفقیت های بی حساب و روز افزون تمنا داریم.

با مهر فراوان  
مجید قیام

رئیس خانه فرهنگی مولانای / شهر ونکوور کانادا / 25 اکتبر 2023

# فصل سوم:

خاطرات دانشمندان!

از خانم ماریا دارو - و محترم؛ روان شاد

محمد یوسف دارو





! دوستان گرانقدر

شنيدم كه جناب آقاى وارث الشعرا نذير ظفر شخصيت بلند آوازه وهم مسلک گرامى و دوست ديرينم كه سالها در كابل باهم ارتباط حسنه داشتيم و اتفاقاً بعد از هجرت در كشور از بكيستان در شهر تاشكند نزديك با هم ايام غربت را سپرى ميكرديم؛ ميخواهند كتابى را درباره كارهاى دانشمند و نويسنده چيره دست؛ خواهر نازنين و گرامى مان محترمه ماريان جان دارو تهمة ميدارند؛ در نهايت درجه مسرور و خوشحال شدم.

چون دانشمند گرامى ماريان دارو و همسرش مرحوم يوسف دارو هر دو در يك وزارت كار ميكردند؛ به يقين نوشته جناب ظفر مى تواند حيات پُر ثمر دختر كابل زمين « ماريان جان دارو » را به خوب به معرفى بگيرد. اينك من هم در يك موسسه با هر دو اين شخصت هاى قابل قدر همكار بودم و تا جايى كه حافظه يارى ميدهد در باره خواهر بسيار مهربان؛ دانشمند و با شهامت و همسر گرامى شان چند سطر را مى نويسم چون كه منحيث همكار دين بگران من هم دارند. اميدوارم خاطراتم را نيز شامل كتاب ارزشمند خواهر دانشمند و عالى مقام ساخته و در كنار ساير دوستان قرار داشته باشم.

اما نميدانم از كجا بايد شروع كنم بعض انسانها آنقدر داراى سجايائى نيك انسان دوستى؛ نجابت و اخلاق و كركرت والا مى باشند كه قلم از وصف شان عاجز است.

محترم محمد يوسف دارو يكتن از فعالين خيلى با استعداد فنى در بخش تخنيك راديو تلويزيون بود. وى را از زمان تقرر در راديو وقت كه هنوز تلويزيون نبود؛ مى شناختم او يك انسان ملى و شريف و جوان مرد بود. از صحبت و محبت وى آدم سير نميشد. او فرزند محمد ايوب اكبرى يك داکتر نجيب و مردم دوست بود كه مردم غريب و بينوا را بدون مزد تداوى ميكرد. به خصوص مردم كه از ولايات دور دست مى آمدند خيلى كمك مينمود.

در اوایل تقرر با هیچکس آشنایی نداشتیم یکنفر جوان دارای قامت رسا و خوش برخورد مصروف ترمیم دستگاه ستدیو ثبت میباشد و نفرمسئول ثبت برایم گفت چند دقیقه بعد بیاید که انجنیر صاحب دستگاه را ترمیم کند.

دیدم آن جوان سرش را بلند کرد وادای سلام ؛ احترام نمود وگفت جایی نروید کار ترمیم من تمام شده. شما میتوانید برنامه تان را ثبت کنید و درضمن گفت که شما را تازه می بینم . همین که با هم معرفی شدیم ؛ فرمود مردم نجیب افغانستان چقدر برایم عزیز اند. زمان که طفل بودم پدرم در ولایت میمنه داکترآن ولایت بود. شما هم از آن ولایت میباشید؟... بعدازهمان روز فکر میکردم یک برادرعزیز محترم در این موسسه دارم. او با اقلیت های وطن احترام خاص داشت بعد ازهمان روز معرفی مرحوم دارو یکی از دوستان صمیمی من به شمار میرفت. درآنزمان که هنوز رئیس نشده بود و بعداً که به رتبه ریاست هم رسید هیچ گونه تغییر دربرخورد با دیگران و بخصوص با رفیق هایش دروی دیده نمیشد. برخلاف مهربان تر بود و با احترام خاص با دیگران همکاری میکرد و درکارخود خیلی جدی؛ لایق و حاکم بود و در رفاقت خیلی محکم وجوانمرد بود.

او را میتوان ازجمله شیر بچه های کاکه کابل نام برد. شخص سرمایه دارنبود؛ سرمایه اصلی او دانش علمی و اخلاق انسانی اش بود. دارو قلب بزرگ و دید وسیع و دست باز داشت. همه همکارانش او را دوست داشتند وبا رفقا خود شوخی میکرد وشدیداً پرزه گو بود. اما هیچ وقت ازچوکات ادب خارج نمیشد

و درباره ماریا جان باید گفت؛ او را اززمان می شناسم که یک دخترنوجوان بود وبعد ز وقت مکتب با لباس مکتب به رادیو می آمد و دراداره هنر و ادبیات دربخش تمثیل کار می کرد. موسسات فرهنگی را چنین انسانهای فرهنگی محبوب می سازند اگر رادیو تلویزیون ملی را بنام یک افغانستان کوچک یاد کنم انشالله که به خطا نرفته ام. زیرا در آنزمان و بعد از آن در آن موسسه فرهنگی انسانهای شریف ونجیب وبا دانش جمع شده بودند. روحیه همکاری همه جانبه بدون تبعص و تعصب در بین همکاران وجود داشت. من این خواهر جوان را گاه گاهی در صحن رادیو و یا در دهلیز ستودیوها میدیدم. از همان زمان ذهن خیلی روشن داشت و درهر مورد و بخصوص در باره تاریخ ملیت ها و زنان افغانستان حس تجسس داشت. با کارمندان چه میشناخت یا نه با یک احترام خاص سلام وعلیکم میکرد. ازهمان نوجوانی روحیه جدی داشت.

زمانی که سردارمحمد داود با یک کودتا سلطه سلطنت محمد ظاهر شاه خان را خاتمه داد ومن درآن وقت بحیث مدیر پروگرام های محلی « با زبان های اوزبیکی؛ ترکمنی نشرات داشت» ایفای وظیفه میکردم.

ناگهان ازطرف رئیس جمهور سردارمحمد داود خان تمام بست های آن مدیریت لغو گردید. درهمین وقت بی سرنوشتی ؛ شناخت من باخواهر عزیزم ودانشمندم ماریا جان بیشترشد زیرا من برای تبدیلی وتقرر خود با مدیریت مامورین سروکارداشتم. خانم ماریا جان که هنوز دارو نشده بود نیزبعد از فراغت بکلوریا بحث مامور رسمی اداره هنر و ادبیات تقرر حاصل کرد و بعد ازمدتی طولانی از اداره هنروادبیات درمدیریت

مامورین بحث مسئول حاضر مقرر شد. او با تمام کارگران و کارمندان همکاری خیلی صادقانه و دلسوزانه داشت. هرگاه مامورین هر اداره نسبت بعضی ضرورت فردا اندکی دیرتر به وظیفه می‌آمدند؛ کافی بود که برای ماریا جان اطلاع بدهند وی با صمیمیت در قسمت حاضر فردا آن کارمند مراعات مینمود. کارگرانی که بی بهره از سواد بودند؛ ماریا جان با چه مهربانی دست شان را گرفته نامشان را در حاضر پیدا و برای شان نشانی می‌گذاشت.

مدیر دفتر مامورین شخص بنام گل محمد شلگری بود؛ او می‌گفت یقین دارم بعد از چند سال ماریا جان نظریه پشت کاری که دارد؛ در چوکی من خواهد نشست. سالها گذشت ولی خاطرات هنوز هم زنده است. در همین دوره جمهوری سردار داود خان؛ خانم ماریا با محمد یوسف دارو ازدواج نمود. همکاران در باره شان تبصره میکردند که این دو نفر یک زوج خوب و نمونه مثال برای همه میشنوند زیرا هر دو شان غریب دوست و تقریباً عادات همگون داشتند در دوره سردار محمد داود خان ماریا جان ارجمند نظر به لیاقت و کاردانی بحیث مامور با صلاحیت استخدام بخش پروژه انکشافی تلویزیون مقرر شد که تقریباً معاون دفتر مامورین گفته میشد اما در رویه و بر خوردش هیچ گونه تغییر دیده نمیشد و یک موضوع را باید بگویم که از واسطه خیلی بدش می‌آمد؛ ادم های دوروی و دورنگ موسسه را دقیق می‌شناخت.

چند سال بعد تحول دیگر در وطن رخ داد؛ سردار محمد داود خان با یک کودتای دیگر توسط حفیظ الله امین ابدین رفت و رژیم خلق تحت ریاست نور محمد تره کی حاکم شد. یک هجوم عدم فرهنگی در موسسه فرهنگی آمد در این تحول با چهره های جدید آشنا شدم؛ اشخاص کارکن و سابقه دار از بست های بسیار شعبات برکنار شدند و ماریا دارو که یک خانم مهربان؛ زحمتکش و مردم دار بود از مدیریت مامورین برکنار شد.

همچنان شوهرش مرحوم محمد یوسف دارو رفیق بسیار خوش برخورد و انسان نجیب که در بخش ریاست تخنیکی کار میکرد؛ نیز از وظیفه منفک وزندانی شد.

هر روز و هر هفته یک تعداد مامورین جدید و بی تجربه در شعبات مسلکی مقرر میشدند و مامورین سابقه دار و کار فهم از موسسه ناپدید می‌گشتند. افراد نالایق و چیز نفهم با غر و فش با دیگران برخورد می‌کردند و ایشان خود را بنام انقلابی و یک سطح بالاتر از دیگران می‌شمردند. چند وقت بعد آوازه ی کشته شدن مرحوم دارو وزندانی شدن خانم ماریا جان خواهرگرمی در رادیو تلویزیون پخش گردید. تمام مامورین سابقه که شناخت کافی از مرحوم دارو و خانم ماریا دارو داشتند در غیاب شان به نیکویی تبصره میکردند و غصه می‌خوردند اما از ترس خبرچین های تره کی و امین کسی حرف نمیزد. این دوره یک دوره خیلی تاریک و خطرناک بود. مامورین از یک دیگر می‌ترسیدند.

یک روز یک باغبان ریش سفید در صحن رادیو نماز می‌خواند؛ یک نفر بنام «امیر محمد شیرزی» برای حاجی باغبان اخطار داد که دیگر در صحن رادیو نماز نخواند. آن شخص تازه به دوران رسیده که اصلاً لیاقت مسلکی و علمی نداشت و قبلاً به صفت اجیردریکی از شعبات تخنیکی کار میکرد اما در ردیف خبرچینها خود را جا زده بود. آن حرکت او همه مامورین را شدیداً شوک داد.

روز دیگر یکتن از همکاران ما به مدیریت محاسبه رفته بود با یک خبرشوکه کننده برگشت و گفت والا آنها آدم میکشند.

پرسیدیم چه گپ شده کی کی را میکشد. گفت یکفر کدام پارچه موسیقی تازه درستیو ثبت کرده و فوراً به مدیریت محاسبه آمد که حق الزحمه مرا بدهید. مامورین محاسبه پرسیدند حق الزحمه چی؛ برادرتو کی هستی. او با غرور گفت نمیدانید من خان قره باغی هستم و تفنگچه خود را روی میزماند و به مامورین محاسبه با اهانت گفت؛ این تفنگچه همراهی تان گپ میزند. همه خموش طرف یکدیگر می دیدند؛ بالاخره محترم وحید جان مشهور به «لا لا وحید» از جایش بلند شد و گفت؛ بخیز تفنگچه ات بردار برو. این جا دکان نیست که سودا خریدن آمیدی. اینجا اداره دولت است؛ از خود مقررات دارد.

تحول دیگر بوجود آمد و ببرک کارمل رهبر بخش پرچم با قوای مسلح اتحاد جماهیر شوروی بوطن برگشت بسیار کارمندان رادیو تلویزیون که در وقت نورمحمد تره کی و حفظ الله امین زندانی شده بودند؛ با اعلان عفو عمومی از زندان رها و دوباره بوظایف شان برگشتند در این برگشتند. خانم ماریا جان دارو و شوهرش نیز دوباره به رادیو تلویزیون آمدند و آوازه مرگ محمد یوسف دارو الحمد الله غلط بود و اما خانم ماریا واقعاً زندانی شده بود. مامورین می گفتند اگر محمد یوسف دارو دستگیر میشد زنده نمی ماند اما خانم وفادار؛ با وقار خود را سپر تیر بلا ساخت تا شوهر دستگیر و کشته نشود.

خانم ماریا جان دارو جواهر والا گهر ما دوباره به وظیفه اصلی خود برگشت و بحث مدیر استخدام به کارش آغاز نمود. تشکیل رادیو تلویزیون در وقت تره کی و امین خیلی وسیع شده بود. در این دوره افراد غیر مسلکی در ادارات من حیث امر مقرر و سابقه داران مسلکی و دانشمند و قلم بدست زیر دست شان کار میکردند. کار اداری فوق العاده زیاد روی میز مامورین تراکم کرده بود؛ اجراءات اصولی مطابق قانون خیلی آهسته پیش میرفت اما اجراءات غیرقانونی به اساس امر شفاهی در هر دفتر جریان داشت. و همه شاقه کاری بدوش کارمندان با تجربه افتاده بود و چیز نفهم ها صرفاً بنام انقلاب شکوهمند ثور تعریف و توصیف می کردند و خبرچین ها را مورد تشویق و حمایت قرار میدادند. بعضی کارمندان که سابق هم در رادیو بودند و حالا خلقی شده بودند و نود درجه تغییر شخصیت داده بودند. حتی بنام همکار عارشان میآمد صمیمانه برخورد کنند و با تفنگچه های گرد کمر شان غرور بی انتها داشتند.

برگشت ماریا جان دارو گرامی و آغاز کارش در مدیریت استخدام برای کسانی که او را نمی شناختند؛ از تقرر وی خیلی تعجب می کردند اما مامورین سابقه دار که قبل از هفت ثور از کار و فعالیت و صدق خانم داروی محترم آگاهی داشتند؛ نهایت خوشحال بودند وی با همان صداقت قدیم و برخورد صمیمانه چون دژ استوار ایستاد و در برابر همه مشکلات اداری فائق آمد و وظیفه اش را ادامه داد و تا کرسی مدیریت عمومی مامورین نیز رسید. او و شوهرش را می توان ستون اصلی استحکام روابط بین کارمندان رادیو تلویزیون دانست؛ خیلی به کارمندان و کارگران باور قوی و احترام داشتند اما بدبختانه با آمدن روسها فضای کشور از دود و باروت مکدر و دلها در اثر جفای خلقی ها آزرده شده بود و جنگ های داخلی چرکی آغاز شد. بی اعتمادی در بین کارگران و

کارمندان دامن زده میشد. یک تعداد خبرچین های دوره امین که غیر مسلکی و فاقد اخلاق بودند و جزخبر چینی کاری نداشتند؛ از موسسه گم شدند. مگر اعتماد میان مامورین خیلی کم رنگ بود. مامورین در رابطه با تقرر خانم ماریا دارو از سبب اداره قوی و نکاویت زیاد وی خوشحال بودند. او با همه تراکم کار اجرا ناشده دور هخلقی ها و ناسازگاری های روزگار میساخت و اعتماد همه نژاد ها و زبانها و اقشار مختلف رادیو تلویزیون را جلب کرده بود.

مردم از تجربه و اشغال سه دوره جنگهای انگلیسیها خاطرات بد داشتند و با دیدن عساکر تا دندان مسلح روس در جاده ها و موسسات؛ در شهر و قریه جات از وطن فرار میکردند. یکتعداد به خدمت سربازی سوق و از سنگر بر نمی گشتند. بعضی هاپا به فرار می گذاشتند نمی خواستند که زیر بیرق دست نشانه خارجی خدمت کنند. بعضی در جنگ کشته میشدند و بعضی به مجاهدین تسلیم می شدند. حکومت برای تقویت صفوف اردو ناچار دوره احتیاط را اعلان کرد. کار مدیریت مامورین دو چند بیشتر شد. کمبود افراد لایق و کار فهم در ادارات محسوب می شد. زیرا افراد که به دوره احتیاط سوق می شدند عموماً مامورین کار کشته و چیز فهم و سابقه دار



بودند. و از طرف دیگر بورسهای تحصیلی کشورهای سوسیالیستی نیز یک تعداد جوانان برای تحصیل به خارج می رفتند. روی همین پرابلم حکومت مجبور شد برای فلج نشدن ادارات بخصوص موسسات نشراتی و رسانوی مصوبه ء را تصویب کرد که به یک تعداد مامورین موسسات که اشد ضرورت باشد کارت تعجل داده شود. هرکس تلاش و واسطه میکرد با استفاده از کارت تعجل از دوره احتیاط معاف شوند. این مسئله درد سری زیاد برای مدیریت مامورین ایجاد کرد.

یک روز در مدیریت مامورین برای اجرای کدام مکتوب رفته بودم؛ یک تن از مامورین با رفتار خیلی خشمانه و دور از ادب با خانم دارو به خاطر کارت معافیت دوره احتیاط پر خاش کرد. من به حوصله مندی خانم داروی عزیز آفرین گفتم.

در اخیر مرد گستاخ که دفتر را ترک میکرد؛ با لحن دور از اخلاق گفت کارت معافیت را برای «شوت» شوهر ات نگه کردی چرا یوسف دارو را سوق نمی کنی ( خانم ماریا جان با تبسم زیبا گفت ؛ برادر من یک انسان ضعیف و صرف برای خدمت اینجا هستم؛ قدرت سوق کردن محمد یوسف دارو از صلاحیت من بالا میباشد در مورد وی وزارت دفاع باید تصمیم بگیرد) ان جناب عالی نمی دانست که دارو دارای تحصیلات عالی بود و خدمت عسکری را قبلاً در دوره محمد ظاهر شاه خان در قطعه احتیاط بالاحصار کابل سپری کرده بود و ترخیص خورد ضابطی در دست داشت. خانم ماریا جان دارو ارجمند نه تنها یک شخص اداره چی مدبر بود؛ مهربانی و صداقت وی در برابر مردم او را

محبوب ساخته بود. کار اداره را به موقع مناسب و با جدیت پیش می برد؛ و کسانی که در دفتر با وی کار میکردند؛ آنها را با مهربانی اصول اداری را می آموخت وی در آن زمانی بی سامانی ها و فشارکار خسته کن اداره و تحولات و تغییرات جدید نظربه قوانین گذشته و همچنان برخورد بعضی کارمندان پُر توقع برای یک خانم که تازه از زندان و مخفی گاه آزاد شده بود و به گمانم که طفل دار هم بود؛ کار ساده و آسان نبود. اما این خواهر گرامی ما بدون چین درجبین از صبح تا شام عقب میز نشسته و انجام خدمت می کرد؛ درحالی که یک تعداد مفت خوران بنا به واسطه های حزبی و یا شخصی بست ها ادارات را پُر کرده بودند و حقوق اضافه کاری هم داشتند ساعتها در حویلی رادیو تلویزیون با نمایش لباسهای مفشن گردش میکردند و ساعت چهار ونیم عصر اداره را ترک مینمودند و اما خانم دارو ارجمند بنا بر وجدان پاک و وطن دوستی که داشت تا ساعت هشت شب پشت میز نشسته کار امروز را به فردا نمی گذاشت.

هروقت که خانم دارو از مقابل دفتر ما رد میشد؛ مامورین دفتر در مورد او تبصره میکردند « این خانم نمونه از زنان با وقار مبارز وطن است. همچون زنان در دامن پاک شان مردان با غرور و اهل خرد را تربیه میکنند او به جز خدمت و کار شاقه اصلا به لباس و آرایش توجه نمیکرد و سادگی لباس؛ وی را زیبا تر ساخته بود.»

در دوره ببرک کارمل پروگرامهای محلی بنام ملیت های برادر را دوباره ایجاد و تقویت گردید. بر علاوه زبان های ترکمنی و ازوبیک زبانهای پشه؛ نورستانی و بلوچی نیز در چوکات آن مدیریت اضافه شد و یک تعداد زیاد از دوستان زبان های فوق الذکر بکار نشرات آغاز کردند. در این جا باید از کمک های صادقانه خانم ماریا دارو دانشمند و مدیرمدبر سپاس نمایم که در مجلس تعینات برای مدیریت آن پروگرامها مرا و سابقه کارم برای حاضرین مجلس و برای رئیس نشرات رادیو تشریح نموده بود. چون ماریا دارو با تمام مامورین شناخت چندین ساله داشت و از طرف دیگر مدیر استخدام بود روی این دلیل با کمک او من بحث مدیر عمومی پروگرامهای ملیت های برادر مقرر شدم.

زمانیکه من و همسر من بی بی حاجی انابت جان به رادیو تلویزیون کشور از بکستان رفتیم دیگر از سرنوشت آنها ندانستیم که چی شد. از حال و احوال شان بی خبر بودم. موقع هجرت فرار سید و من با خانواده خود به کشور کانادا متوطن شدم. یک روز با نوشته های خواهر دانشمند ماریا دارو در اینترنت سرخوردم و از نوشته های او خیلی لذت میبرد و نوشته های او خاطرات گذشته فضا کار در رادیو تلویزیون را در پیش چشم مجسم ساخت. بعد از سالها زیاد خانم ماریا دارو گرانقدر خانه ما تلفون کرد و خود را معرفی کرد و از من خواست تا در باره نطقان و گویندگان پروگرامهای محلی برایش معلومات بدهم.

سوالات خانم دارو را با جبین باز لیبیک گفتم و سوانح همسر من بی بی حاجی انابت را نیز برایش نوشته و ارسال کردم. آن موقع مطلع شدم که شوهر عزیزش را در جوانی از دست داده و با فرزندان به کانادا هجرت نموده است. از مرگ شوهرش که دوست من بود خیلی متأثر شدم و حالا که این سطر می نویسم چهره مردانه و قامت بلند و شخصیت عالی او در چشم مجسم گردیده است. خیلی به فکر فرو رفتم که با همه مشکلات هجرت و سرپرستی فرزندان و کار شاقه این کشور ماریا جان عزیز القدر چطور به

یاد زنان افغانستان افتاده و کتاب مینویسد. خدمات خانم داروی دانشمند در ساحه فرهنگ و زنده ساختن نام زنان افغانستان که در بخش رسانه های جمعی کار میکردند؛ خیلی با ارزش است.

کتاب آوای ماندگار زنان افغانستان یکی از مهمترین شهکار اوست. و هیچ کس کتابی در باره فرهنگیان انانث نه نوشته بود. اما این خانم دانشمند و گرامی تهادب را گذاشت. بعداً کتابهای دیگر نوشت و شهکار دیگری بخرج داد کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر را تحریر کرد. این کتاب و کتاب چهره های جاودان وی یکی از شهکاری فرهنگی هنری و ادبی میباشد.

خانم دارو گرامی؛ فرهنگیان و ادیبان و هنرمندان سابقه و حالیه را بمعرفی گرفته است که حتی فامیلها و اقارب شان هم آنها را فراموش کرده اند. مخصوصاً در ساحه هنر تیاتر نظر به عادات و رسوم سنتی کسی به معرفی هنرمندان تیاتر چندان علاقه مندی نشان نمی داند مگر این کتاب یک صفحه ی از گذشته تاریخی فرهنگ و هنری را بما و به جهان معرفی کرده است. خانم ماریا دارو همانطور که در اداره و کاری اداری خود مصمم و پرتلاش بود در معرفی تاریخ حال و گذشته فرهنگ و وطن عزیز ما بی تفاوت نمانده و تا حال چندین کتاب نوشته کرده و هنوز هم می نویسد. بعضی از کتاب هایش را خواندی ام. وی در معرفی تمام اقلیت ها تلاش فراوان به خرچ داده است. همانطور که در عمل لطف و محبت او شامل حال تمام اقشار جامعه بود در کتاب هایش نیز خانم های هندو؛ ازبک؛ هزاره؛ پشتون؛ نورستانی و تاجیک حضور دارند که میتوان گفت وحدت ملی در کتابهای مجسم گردیده است.

در بیرون مرز خانم ماریا دانشمند بعلاوه نوشتن کتاب به صدها مقاله علمی و تحقیقی در وب سایت های افغانی بدسترس هموطنان ما قرار داده است.

و همچنان یک وب سایت نشراتی بنام ( ماریا دارو ) دارد و از چندین سال به این طرف مقالات هموطنان ما را انعکاس می دهد. کار تحقیقی و پژوهشی ماریا جان در مورد کتب و آثار هموطنان مابا آن طرز زیبا نویسی که دارد چقدر دلچسب و جالب است. من هر روز به سایت وزین شان سر میزنم و یک منبع خود معلومات و تحقیقی برای هموطنان ما می باشد.

چند سال قبل پروفیسور عنایت الله شهرانی گرانقدر برایم گفت خانم ماریا دارو گرامی برای یک مجله بنام « نشریه زن » مقالات خیلی جالب و فرهنگی مینویسد. استاد دانشمند عزیز القدر تبصره شخص را بنام عبدالرشید بنیش برایم خواند : جناب بینش گرامی برای مجله نوشته بود. همکاران قلمی این مجله قابل قدر اند. اما اگر از نوشته های کلیشه یی اندک دوری کنند بیشتر ابتکاری بنویسند؛ علاقمندان زیاد را جلب می نمایند و بطور مثال از مقالات خانم دارو دانشمند و قلم بدست ما با نیکویی یاد آور کرده بود. هرگاه نویسندگان این مجله مانند مقالات خانم دارو گرانقدر خویش نویس و ابتکاری باشند؛ این مجله جایگاه بلند و خاص در بیرون مرز کسب می مینماید.

خوشحالم که ابتکار نوشتن کتاب خاطرات و زحمات کار های پژوهشی خانم دارو را بوسیله جناب محترم پروفیسور شهرانی گرانقدر مطلع شدم از جناب محترم نذیر ظفر وارث

الشعرا ؛ ژورنالیست معروف وطن باید قدردانی نمایم که با این ابتکار خلاقانه و زحمت زیاد درباره کار های هنری و فرهنگی و اداری خانم ماریا جان دارو که واقعاً مستحق این قدردانی میباشند؛ اقدام نیک کرده اند.

خداوند برای محترم نذیرجان ظفردانشمند عزیز وطن ما اجرزحمات شان را در دنیا و آخرت عنایت فرماید.

امیدوارم این خاطرات را که من از ماریا جان دارو وشوهر مرحومش محمد یوسف دارو که دوست خوب من بود؛ با چند سطر خلاصه نوشتم؛ طرف قبول مبتکرین این کتاب و بخصوص مولف آن جناب محترم ظفرگرامی واقع شود.

آنچه را در مورد این زوج ادیب مردم دوست و مبارز میدانم ومیخواستم بنویسم ؛ از حوصله این مقاله خارج است.

بنأا بارگاه ایزد متعال برای مرحوم دارو طلب مغفرت نموده وبرای ماریا جان دارو و فرزندان عزیزش عمر با سعادت وسلامتی آرزو میکنم.

با احترام دكتور الحاج فيض الله ايماق  
كارمند سابق راديو تلويزيون ملی ؛ باشنده - تورنتو كانادا  
أكتوبر 28 2023





خاطرات مختصر من از مرحوم محمد یوسف دارو  
 نویسنده : حنان همکار باشنده کشور آلمان و سابق کارمند رادیو تلویزیون  
 ملی

رادیو تلویزیون ملی افغانستان



حنان همکار



محمد یوسف  
دارو

به اساس اطلاعیه ئی  
 دوستانم محترم نذیر احمد  
 ظفر وارث الشعراء  
 نویسنده و شاعر وطن ما  
 خوشبختانه تصمیم گرفته تا  
 جهت یادبود بعضی از  
 کارهای فرهنگی خانم ماریا  
 دارو کتابی بچاپ برساند و  
 مطالب و نظریات دوستان  
 را جمع آوری مینمایند.  
 من هم در مورد مرحوم  
 محمد یوسف دارو که مدت  
 زیاد بحیث رئیس عمومی  
 تخنیکی رادیو

رادیو تلویزیون ملی کار کرده بود تصمیم گرفتم که نظر خود را تحریر و برای  
 محترم وارث الشعراء نذیر احمد ظفر همکار سابقه رادیو تلویزیونم ارسال نمایم .  
 مرحوم محمد یوسف دارو در زمان که رادیو برای چند ساعت محدود نشرات  
 داشت در ریاست " رادیو افغانستان " بحیث یک کارمند عادی تخنیکی شروع به کار  
 نموده بود . میگویند که مرحوم دارو از همان زمان شروع کار خود یک شخص بود  
 که کنجکاو ، زیرک و باهوش و به مسلک خود علاقه ئی زیادی داشت . او که  
 پسر یک داکتر بنام محمد ایوب اکبری و در یک فامیل دیموکرات و روشنفکر در  
 رکاخانه شهر کابل به دنیا آمده بود جهت دفاع از حق و حقوق کارگران و سایر  
 زحمتکشان آنوقت ، تفاوت طبقاتی موجوده در جامعه آن وقت و غیره علتها سبب  
 شده بود که او علاقمندی سیاست چپها را داشت باشد ، او که زیاد مطالعه میکرد و  
 دارای معلومات همه جانبه بوده ، به کارمندان و همکاران خود روش خوب داشت  
 ولی با سیاست ریژیم شاهی که رادیو یک وسیله تبلیغ آنها بوده آنقد سازگار و آشتی  
 پزیر هم نبود . مرحوم دارو همیشه در دفاع حقوق تخنیک گران که معاش کمتر  
 نسبت به کارمندان نشراتی داشتند مخالف بود، او از همان زمان کارش جهت

بلند کردن صدای تخنیک گران شخص پیشقدم بود و باجرات در ادارات دولتی جهت اعاده حقوق تخنیک گران دفاع و صدای خورا بلند میکرد. او یک شخص با حوصله، احطیاط کار و هوشیار بوده که کوشش میکرد با استفاده از فهم و توان مسلکی که داشت از کار برطرف یا هم در آنوقت زندانی نشود. مرحوم محمد یوسف دارو که در آن زمان خود را مانند یک شخص توانمند و با استعداد که میتواند یک اداره کننده یا یک سازمانده خوب باشد، خود را تبارز داده بود، با ختم شدن ریژیم شاهی زمانیکه نشرات رادیو کمی وسعت پیدا نمود و زیاد گردید و به تعقیب آن تلویزیون هم به کمک کشور جاپان برای اولین بار در افغانستان که آنهم صرف در پایتخت یا کابل بود به نشرات محدود خود آغاز کرده بود، به کارمندان باتجربه و مجرب بخصوص اشخاصیکه توانمندی، استعداد رهبری و سازماندهی خوب اداری و مسلکی داشتند؛ ضرورت بود. همان بود که از تجارب خوب کاری مرحوم محمد یوسف دارو خواستند در پستهای مختلف اداری منحیث امراداره استفاده کنند لیکن باز هم او مانند سابق آشتی پزیر با نارسائی های دولتی و اداری نبود و سبب این شده بود که او چند بار بحیث امر در ادارات تخنیکی مقرر و با تنزیل رتبه از مقام خودش بر طرف شود او در مقام های مدیریت، مدیریت عمومی، معاونیت ریاست و بلاخره به حیث رئیس عمومی تخنیکی در رادیو تلویزیون ملی اجرای وظیفه کرده بود. مرحوم محمد یوسف دارو شخص متین و با حوصله بود و کوشش میکرد که جهت بهبود کار تا حد توان خود که منافع دولتی و ملی را خدشه دار نمیساخت حوصله مند باشد. اما عدم موافقه به بعضی از فرمایشات مقامات بالائی دولتی و حزبی بخصوص که رادیو و تلویزیون مستقیماً تحت سایه رهبری سیاسی حزب آنوقت فعالیت میکرد سبب آن شده بود که مرحوم دارو را از ریاست چند بار با تنزیل رتبه دولتی برطرف و دوباره به ریاست مقرر شود. از یک طرف شرایط خراب اقتصادی از طرف دیگر جنگ داخلی نا عادلانه با کمک کشورهای خارجی، کمبود وسایل تخنیکی و هم عدم آشنائی و درک تعداد از مقامات رهبری که آرزوی زیاد ساختن نشرات مانند کشور اتحاد شوروی را میکردند، حتی مشاورین وقت رادیو تلویزیون هم به فکر که نه چندان به اوضاع و حالت اقتصادی و شرایط موجوده ئی خود رادیو تلویزیون ملی بلدیت داشتند که این حالت برای مرحوم دارو تاحدی خوش آیند نبوده و درد سر را هم به او ایجاد میکرد.

به یاد دارم، من در آن زمان مدیر عمومی پلان و تولید پروگرامهای رادیو و تلویزیون بودم و او که امر اولی من شمرده میشد در یکی از روزها برای من خود

رئیس عمومی تخنیک (مرحوم دارو) دستور داد که با همراهی مدیر عمومی استدیوهای تلویزیون و یک ترجمان که از اینجیران فارغ التحصیل شوروی سابق بود نزد مسوول نشراتی مشاورین شوروی سابقه مقیم در موسسه ما رفته و در مجلس اشتراک کنیم. در این مجلس مختصر که موضوع عمده در مورد اینکه چرا استدیوهای تولیدی پروگرامها تلویزیون مثلاً ساعت شش صبح شروع و بدون وقفه الی ختم نشرات که اکثراً ساعت ده بجه شب بود، کار و فعالیت نمیکنند، باهم صحبت کردیم که در نتیجه ما دلایل تخنیک که داشتیم آن مشاور آنرا به دقت شنید. و قتی که من با رئیس عمومی (مرحوم دارو) در مورد این مجلس صحبت داشتیم ما صرف دو به دو بودیم مرحوم دارو از وضع سیاسی آنوقت زیاد نا راضی به نظر میرسید و گفت " ... که نتنها این گونه موضوعات تخنیک بلکه در مورد اینکه به کی باید کارت معافیت عسکری داده شود و بکی داده نشود هم مداخله میکنند....، همین حالا نتنها مقامات بالائی، مشاورین را هم در جان من مست ساختند. تو خود مرا میشناسی من نمی توانم حق و حقوق آن کارمند که سالها کار کرده و حالا به عوض آن به اقارب مقامات سیاسی و یا حزبی کارت معافیت عسکری بدهم و آنها (کارمندان سابقه دار) به عسکری سوق داده شوند".

بعضی اوقات موضوعات سیاسی را انسان لازم نمی بیند که با اعضای فامیل خود مطرح کنند ولی با رفیق و دوست خود در مورد میشود که صحبت کرد من با او چند بار مشکل و یاهم جروبحت سیاسی داشتیم زیرا که من اکثراً از حالت موجوده و خرابی وضع سیاسی آنوقت عصبی و رنج میبردم ولی مرحوم دارو همیشه مرا به آرامی دعوت میکرد و فوق العاده در مقابل من از حوصیله مندی کار میگرفت. یک روز باهم صحبت داشتیم که او از لحاظ سیاسی مخالف سیاست تاکتیکی حزب آن وقت بود و اینکه به موقع مناسب که شرایط لازمه برای تحول هفت ثور موجود نبود و او آنرا تحمیلی و دادن قومانده شروع این تحول بی مورد و بی وقت را اشتباه تاریخی و نا بخشودنی هم میدانست، میگفت که ما نباید حالا آن اشتباه که شده است مردم خودرا در نصف راه تنها رها کنیم تا حد که ممکن است و در توان ما باشد باید مردم خودرا دوست داشته باشیم و به صداقت کار و وظایف خودرا انجام بدهیم دیگر چاره ئی نیست.

او در رفاقت و دوستی شخص صادق و بیمانند بود و به اصطلاح یک شنگ جوانمردی را هم داشت، هرگاه دشمن او هم در کدام حالت خراب قرار میگرفت، من اینرا به صداقت میگویم که به او دست کمک را دراز مینمود. کار زیاد، شرایط جنگ و حادثات غیر مترقبه بخصوص در شهر کابل، که وسایل

تخنیکی بسنده آن نبودند سبب میشد که یک تعداد کارمندان که به عادت او بلدیت نمیداشت فکر میکرد که چه آدم زشت، سرکش و دماغی است لیکن او اینطور نبود بلکه مصروفیت کاری زیاد باعث آن میشد که بکدام کارمند بگوید که من فعلاً وقت ندارم بعداً باهم صحبت میکنیم. مرحوم دارو در اجراءات اداری هم بسیار زیاد قاطع و شفافیت داشت و همه کارمندان را دوست داشتند اما او دروغ و فریبکاری را خوش نداشت چه که عملاً دست بکار میشد و مستقیماً به یک کارمند موسسه خود میتوانست بگوید که تو نادرست یا هم چرا دروغ میگوئی. او در کار خود نه تنها جرأت اداری فوق العاده خوب داشت او توانمندی آنرا هم داشت که به ساعتها در عقب میکروفون در مورد کدام موضوع تعیین شده صحبت کند، یعنی که او مبلغ خوب بود. مرحوم دارو دوستان و آشنایان فراوان در سطوح مختلف دولی و اداری داشت و به آشنایان خود حتی شوخی و مزاح هم میکرد مثلاً شوخی یک رئیس عمومی تخنیکی رادیو تلویزیون ملی همراهی یک باغبان جای تعجب بود! آن باغبان (حاجی باغبان) بفکرم که قبلاً همسایه و دوست پدری او هم بود باشد و سالهای سال درین موسسه هم کار کرده بود یک انسان خوب و زحمتکش بود، مرحوم دارو در محوطه ئی رادیو تلویزیون با حضور همه کارمندان موسسه با او بسیار مزاح غلیظ داشت، هرگاه تصادفاً باغبان نزدیک راه دفتر رئیس مصروف کار میبود کارمندان میگفتند کاشکی همین حالا رئیس صاحب بیاید تا که با باغبان شوخی کند، اگر درین وقت رئیس می آمد همه اشخاصیکه در آنجا بودند با احترام در جایشان می ایستادند و از خنده به اصطلاح گرده درد میشدند، حاجی باغبان او را رئیس نه بلکه بچه ئی داکتر خطاب میکرد.

در زمان که مرحوم دارو بحیث معاون ریاست و هم به حیث رئیس عمومی تخنیکی اجرای وظیفه میکرد نشرات رادیو به بیست و چهار ساعت رسید، معاونیت ریاست تخنیکی تلویزیون ولایات ایجاد شد و در اکثریت ولایات پرنفوس مانند مزارشریف، هرات، کندز، پکتیا، کندهار و غیره ولایات نشرات تلویزیون و رادیو هم شروع به کار کردند. مرحوم دارو تنها در افتتاح نشرات در ولایات بلکه در صورت لزوم با آنکه شرایط امنیتی خوب نبود به ولایات هم سفر میکرد تا کارمندان کم روحیه نشوند و هم به مشکلات آنها رسیده گی شوند.

باید ذکر کنم که درین مورد تلاشهای شبانه روزی آقای عبداللہ شادان که در آن وقت بحیث رئیس عمومی نشرات رادیو تلویزیون ملی اجرای وظیفه میکرد هم قابل یاد آوری و رول بسزای داشت. طبعاً با زیاد شدن نشرات در آن وقت پرسونل هم زیاده گردیده بود و ضرورت آن شد که یک تعمیر جدید بنام تعمیر تکنلوزی ساخته شود که اداره ساختمانی آن تعمیر هم در چوکات ریاست عمومی تخنیکی

فعالیت مینمود ، همچنان برای اولین بار مکتب تخنیکي رادیو تلویزیون درپهلوی ستدیو های پل باغ عمومی شهر کابل به فعالیت شروع کرد که در آن پسر ها و دختر های فارغ التحصیل های لیسه میخانیکي کابل برای رادیو تلویزیون تربیه میشدند که بعداً با درجه فوق بکلوریا فارغ و در ساحات تخنیکي رادیو و تلویزیون اجرائی وظیفه میکردند.

مرحوم دارو منافع ملی را از همه کرده اولتر مدنظر میگرفت و نمیتوانست مطابق فرمایشات مقامات دولتی آن وقت عمل کند مثلاً در مورملکیت یا هم چند دوکان که در عقب ستدیوهای رادیو در پل باغ عمومی که یک منطقه تجارتي شهر کابل بوده و کرایه آنها یک عاید ملی و برای اقتصاد رادیو تلویزیون زیاد کمک میکرد ، او به فروش مبلغ ناچیز به فرمایش کدام آمر بالائی یا مقام حزبی اهمیت قائل نبود تا که به برطرفی او هم انجامیده و حتی که او بعداً خانه نشین هم شده بود. گرچه من در آن زمان جهت تحصیلات عالی در خارج از کشور در اوکرائین (کیف) بودم و به اساس مجبوریت با تغییر مسلک خود توانستم ماستری را در رشته روابط بین المللی گرفته و تحصیلاتم به پایان برسانم؛ البته علاقه ئی زیاد داشتم که دوباره به وطن برگردم ، حتی در سمستر سوم یکبار به کشورهای غربی هم سفر کردم اما دوباره به تحصیل برگشتم و در کدام کشور پناهنده نشدم . وقتکه تحصیل ختم شد و در وطن قانون زور و وحشت حکمفرما بود و آنانکه آتش را برای دشمنان خود در داده بودند و از کم عقلی شعله های آتش را آنقدر زیاد و قوی ساخته بودند، که نه تنها دشمنان آنها ( که ما روشنفکران و طبقه با سواد بودیم) بلکه خود آنها هم تاحدی سوختند ، ممکن نبود که دوباره به وطن برگردم . خلاصه که دیگر چاره نبود بعد از ختم تحصیل من هم مانند هموطنان دیگر خود به کشور هالند مهاجرشدم ، زمانیکه در سال 2003 با خانم مرحوم محمد یوسف دارو، محترمه ماریا دارو که درین سالهای اخیر توانسته آثار پربهای علمی خود را نیز به چاپ برساند ، در اینترنت یکی از مقالات او را من مطالعه کردم و توانستم با او تماس تلفونی برقرار نمایم، که او متأسفانه از مرگ ناگهانی شوهر خود (مرحوم محمد یوسف دارو) قصه کرد که زیاد متاثرشدم .

فامیل مرحوم دارو در وقت جنگ و کشمکشهای سیاسی درون حزبی آنوقت که به فرمایش دیگران شروع شده بود نه تنها فامیل او بلکه اکثریت طبقه ئی روشنفکر را مجبور کرده بودند و یا هم مانند فامیل مرحوم دارو که غیرمستقیم مجبور کرده شده بود تا اقدام به مهاجرت کند ، مدت کمی بعد از مهاجرت مرگ ناگهانی مرحوم دارو سبب یتیم شدن چهار پسر نا بالغ گردیده بود. خانم مرحوم دارو ( ماریا دارو کار مند سابقه دار رادیو تلویزیون ملی) که اکثریت کارمندان

آنوقت او را به یاد دارند که یک خانم با همت و زحمتکش بوده ، او توانست اولاد های خود را با کار و زحمت خود به ثمر برسانند و هرچهار آنها در کشور کانادا تحصیلات عالی خود را تکمیل کردند، آفرین به این مادر که به تنهایی به اثر کار و زحمت خود، آن هم در ملک بیگانه توانسته که اولادهای یتیم خود را سرپرستی درست کند و آنها را وطن دوست تربیه نمایند.

ممکن اشخاص بوده باشند که نسبت منافع شخصی خود ناراضی از رئیس تخنیکی بوده باشد ولی نمیشد که همه دوستان خود را آمرین و یاهم دررتبه های بلایی مقرر کنند بر علاوه بودند اشخاص که به اثر اختلاف سیاسی ،فکری و مقام طلبی با مرحوم دارو در تضادیت بودند و علیه او نا جوانمردانه تبلیغ نادرست میکردند که آنها بسیار کم و اشخاص عقده مند یاهم گرفتار به کدام نوع مرض سیاسی وقت بودند .

خانم مرحوم محمد یوسف دارو (ماریا دارو) با آنکه ازدست دادن شریک زندگی خود یک ضربه روحی و بسیار زیاد و دردناک را دیده بود، او با عظم قوی که داشت و درمقابل همه دشواریها مقاومت کرد، بر علاوه سرپرستی فامیل خود همزمان او به نویسندگی خود نیز ادامه داده بود که در نتیجه ، درین سالها در حیات خودش توانسته چند اثر خود را هم به چاپ برسانند.

من از محترم نذیر احمد ظفر همکار سابقه ام قبلاً تشکر مینمایم که لطف نمود و این مطلب تحریر شده اینجانب مورد قبول او قرار گرفته که انشاءالله در اثر او چاپ و به نشر خواهد رسید . در خاتمه برای مرحوم دارو از خداوند آرزوی جنت، برای ماریا جان دارو عمر زیاد و برای اولاد هایش زندگی خوشی آرزومندم .

حنان همکار - سپتامبر -

2023



## ماریا دارو او زما لنډي خاطری

لیکونکی: حنان همکار د آلمان اوسیدونکی او  
د ملی رادیو تلویزیون پخوانی کارکونکی



حنان  
همکار



ماریا  
دارو

گرانو دوستانو لکه څنگه چه خبر شوم محترم وارث الشعراء  
نذیر احمد ظفر او یوڅو نور پوهان او لیکوال غواری  
چه د میرمن "ماریا دارو" په ژوندانه کی یو څه خپل  
نظرونه او لنډي خاطری ولیکی . هغه چه یوه فرهنگي  
لیکواله او ټول عمرئ په ملی رادیو تلویزیون  
اونورو کلتوری او فرهنگي ادارو کی کار کړی ده ، په ورسټیو  
کلونو کی وکولی شول چه خپل لیکل شوی اثار هم په چاپ  
ورسوی . زه هم خوښ شوم او داوخت می مناسب وگانه تر  
څو چه د هغی په باره کی یو څه لنډ ولیکم او خپل نظر له  
نورو دوستانو سره یوځای کړم ، ځکه چه ما هم په پخوا  
وختو توکی له هغی سره یوځای کار کړی وه او هغه د  
یوی بني انسان دوستی میرمنی په توگه پیژنم .

کله چه ما دکابل په بنار کی تحصیل کاوه ، نو یو څه ناڅه د خبرونو ویونکو یاهم د رادیوئی کیسواو داستانونو وینکو له نمونو سره آشناوم او دا زما هیله

وه چه د تحصیل له پای نه وروسته به زه په رادیوتلویزیون کی کار کوم . هغه وخت چه زه له انستیتیوت معاون اینجنیری څخه فارغ التحصیل شوم د خپل مسلک چه برق ضعیف یا رادیو وه هغه سره سم ، د کارپلټنی اداری یا د قوای بشری له خواڅخه زه او دوه تنه نور فارغان هم چه ملی رادیو تلویزیون ته معرفی شوی وه او وروسته له احکامو د لوی رئیس د رادیو تلویزیون څخه ، مونږ تخنیکي ریاست ته یو ځای ولاړو او وروسته له موافقی ددی ریاست نه ، د نورواداری چارو لپاره باید د مامورینو دفتر ته تللی وای ، هماغه او چه کله مونږله دی ودانی څخه بهرشو ، باید له یوچا څخه مو مرسته غوښتلي وای ، په دی وخت کی د رادیو د تالار ترخوا یوه ځوانه میرمنه چه کاغذونه ئی په لاس وه زمونږ خواته را روانه وه او ما دا جرات وکړو او له هغی نه می د مامورینو د دفتر پوښتنه وکړه چه هغی په پیره مهربانی سره وه ویل چه له ماسره راځی ، هغه له مونږ سره یوځای د مامورینو د دفتر په خوا روانه شوه ، کله چه هغی له مونږ څخه د مامورینوپه دفتر کښی اسناد واخیستل ما له هغی نه وپوښتل " تاسوهم دلته کارکوی؟ " هغی په خندا وویل هو! تاسو لږڅه صبر وکړی زه همدا اوس د ستاسو د مقرری کارونه شروع کوم چه انشاءالله پیر زربه مقرر شي ، مونږ یو بل سره وکتل او شکر مو اداکړو ځکه چه زما ملگری وویل چه دا ښه شوه چه دی سره مو کومه ټوکه نوه کړی !! . هغی یو څه لنډ معلومات مونږ ته راکړه ځکه چه څو ورځی ددی کار لپاره پکاریری ترڅو چه د



مقرری مکتوب راحی .

دا زما په ذهن کی یوه بڼه خاطره وه چه تراوسه پاته ده ، همدارنگه او کله به چه ما کوم مشکل د رادیوتلوویزیون په ادارې حیصه کی درلوده اول به هغې ته ورتلم چه هغې نه یوازې زه بلکه ټول کارکونکی لکه خپل وروڼه او خوندي گڼل فکر نه کوم چه هغې به یو چا ته په قهر او یا غوسې سره څه ویلی وی دهغې قهر او غوسه د دې د مخ د رنگ بدلون او سور والی وه اوبس . میرمن دارو د ښو صفتونو او ښو انسانی اړیکو درلودلو له کبله او پیر کار او زحمت به نتیجه کی چه د استخدام په مدیریت کښی کارکاوه او وروسته بیا د مامورینو د دفتر د لوی مدیری په توگه دنده اجرا کوله ، د هغې په کړنو کی لکه د مخکی په شان کوم بدلون نه لیدل کیده ، د هغې همکاري او مرسته لاهم زیاته شوی وه ، په ځانگړي توگه له میرمنو ، اجیرانو او ملازمانو سره چه هغوي په لږ معاش ئی ژوند کاوه او پیر مشکلات ئی درلودل . د بیلگی په توگه ، که دیوی ملازمی یا ملازم څوک به ئی ناروغه او په روغتون کی بستر وه او هغه باید په رسمی وخت کی هلته تللي وای او یا هم د کوپون د خوراکي موادو د اخیستلو دپاره نوبت نیول او نور ورځنی مشکلاتو ته هغه همیشه مرستی ته چمتو وه او د مربوطه دفتر له خبرتیا سره سم هغوي ته ئی اجازه ورکوله یا اجازه اخیستله نو همدا علتونه وه چه میرمن داروبه کله چه په داخل د موسسی کی له یوه دفتر نه بلی دفتر ته تلله ، په لاره کی ما هغه هیڅ وخت تنها ونه لیدله همیشه به هغې سره دوه درې کسه په ځانگړی توگه میرمنی یوځای مل وي او د خبروبه حال به لیدل کیده چه داهم د میرمن دارو له بڼه خوی او عادت څخه گڼل

کیدای شی .

په یاد لرم کله چه هغه لویه مدیره یا د اداری د دفتر آمره وه ، هغي کولای شو چه د خان لپاره له خپلو کار همکارانو څخه جلا دفتر ولری خو هغي بهتره گڼله چه د نورخپلو کارمندانو په ډول له هغوی سره په یوه کوټه یا دفتر کښی خپلی اداری چاری سرته ورسوی او هغي نه غوښتل چه له نورو څخه خان پورته وگڼی چه داهم دهغي د یو انسانی بنو صفتونو مثال دی.

دا امکان لری چه یو څو کارکونکی د شخصی گټو په خاطر له هغي څخه ناراضی شوی وی ځکه چه د رادیو او تلویزیون د نشراتو زیات والی په لویو ولایاتو کښی دا سبب شو چه کارکونکی هم زیات شی او له بلی خوانه دکورنی جنگ ناوړي اغیزی په کارمندانو کښی کله کله سبب د دی کیدل چه بی ځایه یا هم د نه قانونی اجراتو او خواهشاتو له امله له میرمن دارو څخه یوڅوک به نا امیده شوی وی ، لیکن د هغي دا بڼه عادت وه چه هغه یا هغوی ته به ئی قناعت ورکاوه او حتما به یوی بنی نتیجی ته رسیدل . البته داسی خلک هم وه چه هغوی په سیاسی ناروغیو اخته او د هغي او د هغي په شان د نورو خلکو پښو ته ئی کانی غورځول چه دا د هغوی دایمی عادت وه ، که چیرته هغوی تر اوسه ژوندی وی الله پاک د هغوی ته روغتیا ورنصیب کری .

میرمن دارو د بنځو د حقونو د برابر والی او هوسائی په خاطر همیشه کوشش کاوه هماغه او چه د هغي هلی ځلی سبب شوی وي چه د ملی رادیوتلوویزیون د کوچنیانو لپاره یو ورکتون جوړ کری چه دا د هغي یو لویه مرسته له میرمنو سره وه ، نه یوازی دا ورکتون ، د بنځو نریواله ورځ ، د بنځینه کارمندانو د ښوکارونو په خاطر د هغوی یادونه او د هغوی د

حقونو څخه دفاع او هلی ځلی نه هیریدونکی دی .  
 د رادیوتلوویزیون د حاضری د کتاب امضا او کنترول د مامورینو د  
 ادارې له خوا څخه کیدل نو ځکه هغې له اجیرانو او  
 ټولوکارمندانو سره یو څه مراعات کاوه او مشکلات ئې په  
 نظر کی نیول د بیلگې په توگه ، یوه ملازمه کارکونکې  
 میرمنه ما یو دو ورځی ونه لیده کله می چه له هغې  
 نه پوښتنه وکړه داسی ئې ماته وویل " خدا پاک د  
 میرمنی دارو ته خیر ور کړی ماته یو څه مشکل پیدا  
 شوچه له شرمه می مدیر صاحب ته نشوی ویلای او  
 هغې ته ور غلم چه عاجل ئې رخصت راکړو او اوس  
 شکر دی وروسته له دوه ورځو ښه یم او بیرته کارته  
 راغلم " . زما په فکر د هغې مینه او دوستی به د تل لپاره د  
 کارکونکو په زړونو کی پاتی وی .

کله چه زه د لوړو تحصیلاتو لپاره اوکرائین ( کیف ) ته  
 ولاړم ، اومسلک هم د مجبوریت په اساس تغیر وکړو خو په  
 نتیجه کی ما په بریالی توب سره وه کولی شوچه خپل  
 لوړتحصیلات د ماستری په کچه په رشته د روابط بین  
 المللی کښی تمام کړم ، هغه وخت چه په لمړی سمستر کی وم  
 او وطن ته د څو ورځو له پاره چه رخصتی وه ولاړم ، هم  
 سیاسی او هم امنیتی حالت ډیر خراب وه او کله چه ملی  
 رادیوتلوویزیون ته ولاړم په دفترونو کی ئې بدلونونه  
 راغلي وه او پخوانی خلک هم کم لیدل کیدل میرمن دارو  
 هم په بلی موسسی (د دهقا نانو کوپراتیفونو اداره ) کښی  
 کارکاوه اودهغی خاوند (ارواښاد محمد یوسف دارو) چه  
 مخکی زما آمرهم وه د ملی رادیوتلوویزیون له عمومی  
 تخنیکي ریاست څخه لری شوی وه .

کله چه ما د مرحوم دارو د تبدیل کیدلود علت پوښتنه وکړه  
 کار کونکو وه ویل چه هغه (مرحوم دارو) د لوړو اداری

مشرانوسره اختلاف درلوده او لکه د پخوا په شان یو سرزوری سړی وه او د امرینو له بیخایه خواهشاتو سره ئی مخالفت کاوه نو ځکه هغه ئی د اطلاعاتو او کلتور د باختر آژانس تخنیکي ادارې ته په کښته رتبه لکه د جزاوړکولو په څیر، هلته تبدیل کړی دی زه وروسته له څو ورځو بیرته خپل تحصیل ته ولاړم او غواړم په لنډ ډول سره وه وایم چه بی وخته او له اشتباه نه ډک سیاسي تغیرات او د پرديو دشمنانو مداخلی په وطن کښي د کورني جنگ نا خواله څپي هومره گرمی او قوی شوی وی چه ډیر خلک ئی له وطن څخه مهاجرت ته مجبور کړی وه او نورو ملکوته روان او یا تللی وه ، نو ځکه زما د تحصیل په پای کی ، نور په نوی دولت او ریژیم کښی چه ډاکترانو اینجینیرانو، لیکوالو او نورو باسوادو مسلکی اوسیاسی دیموکراتانو افغانانوته نور ځای او ضرورت نوه ، زه هم د نورو ډیرو وطندارانو به څیر د هالنډ شاهي دولت ته ولاړم او مهاجر شوم .

ما چه له کامپیوتر سره تقریبا ښه آشنای درلودله یوه ورځ می په 2003 کال په اینترنت کښی د میرمن دارو یوه مقاله یا مضمون چه هغی لیکلی وه ولوست او بیا می وکولي شو چه هغی سره تلیفونی ارتباط پیدا کړم او وروسته له څو کالو د هغی یواثر " پا برهنه بازگشت " په 2009 کال کښي چه مخکی له چاپ څخه ما یوڅه ولوست او هماغه او چه ما د کتاب په ښکلا اود لومړی صفحی په رسامی کښی هغی سره ډیره کمه مرسته وکړه هغه چه ډیره ځیرکه او هوبنیاره میرمن ده دا موضوع ئی هیره کړی نوه او کله چه کتاب وروسته له چاپ څخه ماته راوړسیده ، هغی د زما د دی ډیر کمی مرستی یادونه هم په خپل اثر کښی کړی وه، چه ما ورڅخه مننه وکړه.

میرمن دارو او ددي خاوند ارواښاد محمد يوسف دارو د سياسي او تپيل شوی کورني جنگ په اثر هغوی هم د نورو په شان چه مجبور شوی وه او څه نا څه مجبور کړی ئی وه چی له وطن څخه مهاجرت وکړي بلاخره په مهاجرت کی نا ځوانه ژوند د هغي له خاوند سره یاری ونکړه اود ارواښاد محمد يوسف دارو یو ناڅاپه مرگ هغی ته ډیر لوی روحی نقصان رسولی وه او تنهاله څلورو اولادونو سره یوازی پاته شوی وه " الله پاک د هغه و بښی " میرمن دارو چه دیوی قوی ارادی لرونکی با همته او زحمت کښه میرمن وه شپه او ورځ ئی د خپلو اولادونو د روزنی لپاره په کاناډا کی کارته ملا تړلی وه او وئی کولی شو چه څلور واړه زامن ئی د لوړو تحصیلاتو خاوندان په وطن مین او افغان دوسته لوی کړی باید ووایم چه دا یو آسانه کار نوه یوه میرمن د څلورو یتیمانو ساتنه هغه هم په پردی وطن کښی ، بیا هم زه هغي ته شاباس او آفرین وایم او الله پاک د داسی توان او توفیق نورو ټولو میندوته هم ورنصیب کړی .

د وطن له رواج سره سم اکثرا وروسته له مرگه د یو انسان صفت او بښگني یادیري خو زه له خپلو گرانو لیکوالو او په ځانگړی توگه د زما مخکښی همکار محترم وارث الشعراء نذیر احمد ظفر څخه مننه کوم چه د ماریا دارو خورکی په ژوندانه کښی چه الله پاک د هغي ته ډیر عمر ورکړی ، دا نیت کړی دی چه د هغي دیاد د ساتلو په خاطر د دوستانو نظرونه را غونډ او په خپل اثر کښی ځای ورکوی .

حنا همکار                      سپتمبر 2023

## چطور با ماریا جان دارو آشنا شدم



خاطرات من نسرين شهيم باشنده کشور هالند  
زمانیکه رادیو افغانستان وقت تحت اداره وزارت اطلاعات و کلتور بود؛ من نیز مرکز  
وزارت در دفتر سالنامه افغانستان کار میکردم. بعداً به رادیو افغانستان تبدیل شدم. روز اول که  
را به رادیو افغانستان رفته در محوطه رادیو افغانستان به سراغ مدیریت وزنه بودم؛ زیرا  
برادرم نیز در آنجا کار میکرد.  
سر راه من یک خانم لاغر اقدام خوش برخورد سبزشد و با تبسم سوال کرد  
شما جهت مقرر تان آمدید؛ میتوانم شما را کمک کنم؟  
گفتم تا حال نمیتوانم که مقرر میشوم یا نه اما در مدیریت روزانه برادرم کاری کند آنجا  
مرا راهنمایی کنید.  
وقتی که برای تقرر به مدیریت مامورین رفته؛ دختر خانم که چند روز قبل دیده بودمش  
در آنجا کار می کرد.  
با لبخند ملیح بطرف دید و بعد از سلام؛ کلامش چنین بود. انشاء الله که مقرر میشوید؟  
و خود را ماریا معرفی کرد.  
ماریا جان در آن وقت بخش استخدام را کار می کرد؛ کار مرا با برخورد بسیار صمیمانه  
اجرا نمود و گفت بعد طی مراحل اداری حدود دو هفته بعد خبر بگیرید.  
همان طرز برخورد و صحبت صمیمانه او مرا جذب نمود و بعد از تقرر هر روز که  
برای امضاء حاضر به دفترش میرفتم با هم اندکی گپ میزدیم و رفته رفته خیلی صمیمی  
شدیم.  
برادرم یک روز سوال کرد آیا از جمع خانمهای این موسسه کدام دوست پیدا کردید؟

گفتم تعداد خانمها بسیار است تاحال با همه آشنا نشده ام. مگر... برادرم حرفم را قطع کرد و گفت در مدیریت مامورین هر روز برای امضای حاضری میروی کوشش کن با خانم ماریا دوست شوی. او تمام مامورین و کارمندان را می شناسد و خودش نیز انسان بسیار خوب است.

برای برادرم گفتم خدارا شکرکه در انتخابم اشتباه نکرده ام.

برادرم خندید وگفت او خانم خیلی مهربان است.

با وجودآنکه بسیار خانمهای ارجمند دیگر آهسته آهسته نیز با من دوست شدند همه آنها دوستان خیلی خوب بودند اما همین که گفته هرگل عطروبوی خود را دارد. دوستی و صمیمیت من و ماریا بحد رسید که دوری و غیرحاضری هم دیگر را طاقت نداشتیم. اگر بعضی از روزها ماریا جان در وظیفه نمی بود فکر میکردم که چیزی را گم کرده ام. دفتر مامورین سرد و خالی معلوم میشد. ز کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ش- سردار محمد محمد داوود خان تغییرات درحکومت رخ داد. تاریخ شاهد تغییرات زیاد در وطن ما بوده است و ماهم تجربه کردم. جمهور سردار محمد داوود را حکومت انقلابیون هفت ثور از بین برد و بعد با حمله لشکر روسها از شمال افغانستان تا جنوب حاکمیت «۱۳۵۷ انقلابیون مستحکم شد و استحکام چندانی نداشت و خاتمه پیدا کرد.

اما پس لگدی هایش دوام داشت. ما تانک های جنگی روسها را درشهرها و ولایات بخصوص شهر کابل افغانستان با چشمان خود مشاهده کردم.

در هر تغییر رژیم؛ مامورین جدید میامدند کارمندان قدیم بعضی می رفتند و بعضی هم به وظایف شان ادامه می دادند؛ تغییرات زیاد در شعبات دیده میشد. اما درحادثه هفتم ثور (۱۳۵۷) ماریا دارو از مدیریت مامورین به یکی از شعبات دیگر تبدیل و چند ماه بعد از رادیو تلویزیون ملی ناپدید گردید.

آهسته آهسته خبر زندانی شدنش میان کارمندان رادیو زمزمه و پخش شد.

در این همه ما دیدم همه کارمندان از وی به نیکویی یاد می کردند؛ مگر از ترس کسی از کس در موردش سوال نمی کرد در هر حال کسی نمیدانست که بالای آن خانم حامله چه آمد.

در بین مامورین رادیو تلویزیون دو برادر بنام های حسیب الله سراج معاون مجله پشتون ژغ و برادر کوچکتر او بنام حفظ الله سراج که عضو اداری بود؛ بعد از مدتی سراج ماریا را پیدا کرده بودند و میدانستند که ماریا در چه وضع قرار دارد اما برای کس چیزی گفته نمی نواستند. زیرا خبر رسانان برای مزد بیشتر شکار بیشتر میکردند. بعضی اشخاص که قبلا با یک برخورد خوب با همه رفتار داشتند؛ نسبت عضویت شان در حزب خلق بصورت کلی تغییر کرده بودند و حتی ما را نمی شناختند؛ چه رسد با کسانی که از اداره برکنار شده بودند. خصوصیت انسانها همین است. چون از دیده دوری - از حافظه نیز پاک می شوی..... اما دوستان وفادار که ترا بخاطر موقف و مقام نمی شناسند؛ به شخصیت و روش نیکویت احترام دارند در هر نوع مصیبت؛ فراموش نمیکنند.

زندان های آن دوره اول انقلابیون هفت ثور با تغییرات مرحله جدیدش با آمدن ببرک کارمل باز گردید و همه زندانیان رها شدند. ماریای گم شده ما دوباره پیش چشمان ما سبز گردید.

دوستان همه خوشحال شدند که آوازه مرگ شوهر ماریا « یوسف دارو» که گویا کشته شده؛ نیز دروغ بود.

این زن و شوهر مبارز دوباره بوظایف شان برگشتند. ماریا ی لاغر اندام مانند تار عنکبوت گشته بود. جویای احوال او شدم؛ داستان سرگذشت او مو در بدن انسان راست میکرد. برایم گفت یگانه دوستان که از من در این ایام دلجویی و همکار کردند؛ آقای محترم حسیب الله سراج و برادرش محترم حفظ الله سراج؛ آقای محترم میرزا محمد نوری و محترم محمد سرور جان مدیر ثبت رادیو در بخش تخنیک و محترم محمد عالم کارمند اداره پولیس خیر خانه مینه در که در زمان کار وی در کتابخانه جدید التاسیس خیرخانه او را می شناخت؛ بودند. آنها میدانستند که من و شوهرم زنده هستیم.

ماریا جان خود یک خانم خیلی پُر کار زحمتکش و مهربان بود. او در رادیو تلویزیون ملی؛ وزارت اطلاعات و کلتور؛ کتابخانه های عامه کابل؛ کوپراتیف های دهقانی و ریاست جمهوری افغانستان در زمان شهید داکتر نجیب کار کرده است و تعداد دوستان بی شمار دارد. یقین دارم همه او را فراموش نکرده اند. دوستی من با ماریا جان دارو از پنج دهه بیشتر میشود.

در زمان مجاهدین تاریخ افغانستان صدای تانک و توپ دوباره با شکل فجیع تر تکرار شد؛ همه شاهد می باشند. این بار همه فامیلهای از هم متلاشی شدند؛ هر کس هر طرفی که امکان داشت؛ رفت و وطن را ترک کردند.

بخصوص خانم هایکه در ادارات کار میکردند مورد تجاوز لشکر جنگی جهادی قرار گرفتند که ما شاهد این نوع بی حرمتی در رادیو تلویزیون ملی بودیم. قبلاً در رادیو تلویزیون ملی شخصیت های برجسته و صاحب قلم اندیشه و افکار موافق و مخالف در ریاست های تخنیک؛ نشرات و اداری در یک فضای خیلی صمیمانه و رفیقانه؛ بدون تعصب زبانی و نژادی و قومی کار میکردند. واقعیت این بود که حقوق مرد وزن از طرف حکومت آن وقت حمایت میشد و زنان مردان شانه به شانه مانند خواهر و برادر با هم کار میکردند و کسی حق نداشت بدون اراده شخص از یک خانم تقاضای دوستی نماید و یا به چشم بد به او نگاه کند.

چون حرف از نام ماریا دارو در این کتاب درج میشود؛ میخواهم از زحمات و خدمات مرحوم محمد یوسف دارو نیز تذکر بدهم مرحوم یوسف دارو خود یک شخصیت برجسته و صاحب صلاحیت کاری بود. در موقع کار برایش آمریت و مادونیت وجود نداشت. همیشه از حقوق حقه کارمندان ریاست تخنیک دفاع میکرد و از آنها نیز صداقت در کار و حفظ و مراقبت سایل تخنیک را میخواست؛ چون تلویزیون یک دستگاه تازه وارد بود و حجم نشرات با تحولات سیاسی بیشتر و بیشتر میشد؛ مرحوم دارو شخصاً در حفظ و مراقبت غفلت نمی کرد. با همکاران رادیو تلویزیون خیلی رفیق و با خانمها خیلی شفیق و احترام داشت. اما



با مقامات با لاجندان میانه خوب نداشت؛ تا زمان وفاتش چندین بار شاهد برکناری او از وظیفه اش بودم.

با همان برکناری هایش برای کارمندی که هر شب تا نا وقت درپخش و فعال نگهداشتن یگانه دستگاه اطلاعات جمعی کار می کردند؛ حقوق و امتیازات شبانه ی شان را از مقامات ذیصلاح بدست می آورد.

با تلاش و پشت وی مرکز تربیوی کارمندان مسلکی تخنیک ایجاد گردید. این مرکز شاگردان مکتب میخانیکی را در بخش های تخنیک رادیو تلویزیون جذب میکرد و برای دو سال در مرکز تربیوی با حفظ حقوق ماموریت شان تدریس عملی و نظری میشدند. بعد از ختم این کورس دوساله درپست فوق بکلوریا در ریاست تخنیک بکارشان ادامه میدادند. در آن شرایط جنگ یک خدمت بزرگ برای فعال نگه داشتن رادیو تلویزیون بود زیرا اکثراً مامورین جوان به عسکری سوق میشدند و یک تعداد جوانان دیگر به بورسهای تحصیلی به ممالک سوسیالیستی اعزام میشدند.

با همه آن برکناری ها و تنزل رتبه مرحوم دارو هیچگاه دل سرد نمیشد و همیشه با عشق بوطن کار میکرد. با مامورین زیر دست و پایین رتبه خیلی مهربان بود و همه دوستش داشتند؛ بخصوص کارمندان ریاست تخنیکی رادیو تلویزیون. چون با مقامات صدارت در بسیار مسایل مخالفت میکرد؛ او را از وظیفه مسلکی برکنار و در یک بخش دیگر بنام ریاست ساختمانی که تازه برای اعمار انکشاف سدیوها ایجاد شده بود؛ با تنزل رتبه مقرر کردند. زمانیکه کار آن ساختمان به پایان رسید و سامان آلات تخنیکی باید تحت نظر شخص مسلکی مثل او نصب میشد؛ او را که شخص مسلکی تخنیک بود؛ از وظیفه برکنار و از کاملاً رادیو دور و به مدیریت خطاطان مطبوعه دولتی مقرر کردند. زیرا در خریداری سامان و وسایل تخنیکی و فعال ساختن دستگاه جدید به صدها هزار دلار در عقد قراردادهای کشورهای خارجی سرازیر میشد؛ چون مرحوم دارو نه خودش رشوه میگرفت و نه به انسانهای ناخلف اجازه دستبرد میداد. بناً شخص غیر مسلکی بنام قاضی ویس محمد بحیث رئیس و چند نفر همگون خودش در تعمیر تکنالوژی جهت قراردادهای خارجی و نصب دستگاه؛ تقرر حاصل کردند.

مرحوم یوسف دارو این توهین مقامات را جدی گرفت و خانه نشستن را ترجیح داد جنگها ادامه پیدا کرد و بالاخره حکومت به افراد مسلکی ضرورت داشت او را از خانه نشینی خواستند و در ریاست تخنیکی آژانس باختر مقرر کردند و این بار مرحوم دارو باز هم برای بدست آوردن حقوق ماکولات شبانه کارمندان آژانس باختر با مقامات درگیر شد و با تلاش و مبارزه زیاد حقوق کارمندان را بدست آورد و خودش ثمر زحمت خود را نگرفت و به رحمت حق پیوست. روانش شاد باد.

این مقرری ها و برکناریهای مرحوم دارو چشم دید شخص خودم میباشد زیرا من همیشه در تحریرات رئیس ها و وزیران رادیو تلویزیون؛ وزارت خانه ها همراهی : داکتر لطیف جلالی؛ محترم دانشیار؛ داکتر لطیف ناظمی؛ مرحوم داکتر حیدر مسعود؛ محترم غلام حضرت همگر؛ آقای احمد بشیر رویگر؛ صدیق چکری کار میکردم. همه این جریانات از نظرم گذشته است. گفته میشود که مسولیت ها فردیست اما در کشور ما چنین نبود.

مقامات بخاطر مرحوم دارو خانمش را نیز جزا میدادند. زندانی شدن ماریا دارو فقط برای دستگیری مرحوم دارو در زمان نورمحمد تره کی وحفیظ الله امین بود. ماریا جان که یک شخص کاردان؛ موفق و مردم دار بود؛ عضویت حزبی نداشت . مگر بخاطر رویه نیک و صداقت درکار؛ همه او را دوست داشتند. بخصوص کارگر زنان و کارگر مردان همه برایش وفادار بودند و در هر شرایط از وی به نیکویی یاد میکردند. و اما در آن زمان که انقلابیون فریاد دفاع زحمت کشان را میزدند؛ از یک خانم که در صداقت و مردم داری محبوب همه مامورین و کارگران رادیو تلویزیون بود؛ هراسداشتند. بجای مکافات؛ مجازات را برایش لازم دیدند.

\*\*\*\*\*

برمیگردم با ماریا جان دارو

در این همه ماجراها و بخصوص آمدن مجاهدین؛ من و ماریا جان یک مدت طولانی از هم بی خبرماندیم. اما در قلب ما کدام دوری را احساس نمی کردیم. بعد از یک مدت طولانی یکروز به خانه دخترم که در آن زمان در پاکستان زندگی میکردند؛ خانم داروگرامی زنگ زد و خود را معرفی کرد: «من دوست مادر جانت هستم؛ نام من ماریا میباشد. میخواهم با مادر مهربان تان گپ بزنم. چون دخترم با نام ماریا جان آشنا بود خیلی خوشحال شده بود و گفته بود. مادرم جانم خانه نیست؛ شما نمیرتان رابدهید. اما ماریا گفت؛ من در کانادا هستم مصرف تلفون برای شما خیلی زیاد تمام میشود. خودم برای تان زنگ میزنم. همین که دانستم او در کانادا رسیده خوش شدم و فکر کردم چطور توانست با از دست دادن شوهرش با چهار طفل خورد؛ خود را کانادا رسانده است. میدانم که برای ماریا جان بر زمین خوردن و باز ایستاد شدن زیاد تجربه شده است. بر حال چند باردیگر که خانم دارو پاکستان برای دخترم تلفون کرده بود؛ آن وقت دخترم به استرالیا رفته بود؛ من هم در هالند رسیده بودم. باز همدیگر را گم کردیم. چهره های دوست واقعی را نمیدانی که وجه وقت آفتابی و آشکار میشوند؛ این چهره ها را زمان نشان میدهد. بعد از سالهای ماریا جان باز هم مرابپدا کرد و در هالند برایم زنگ زد آن زمان کتاب آوای ماندگار زنان را می نوشت. با خانمهای که در رادیو تلویزیون کاری کردند؛ تماس گرفته بودونمبر مرا نیز پیدا کرده بود. دوباره ز طریق تلفون با هم وصل شدیم. حالا که سال های زیاد از دوستی ما میشود؛ مانند دو خواهر از هم جدا شدنی نیستیم تماسهای ما تا حال ادامه دارد. آثار و مقالات زیاد از او چاپ شده؛ من کتاب هایش را خواندم. همان طور که در ایام کار برخورد صمیمانه و بدون تعصب با تمام کارمندان داشت؛ از کتاب هایش هویدا است. برایش آفرین میگویم که چطور این همه را فراموش نکرده است. دیدم هر فردی که برایش در کتاب همکاری کرده اند همه را با تصاویرشان و با سپاس نامه زیبا تحریر نموده است.

همین حالا که یادگار از خاطرات او را مینویسم؛ یادم از کارگران رادیو تلویزیون آمد. آن زمان که خانم ماریا به کوپراتیف ها مقرر شد و از رادیو رفت. چقدر او را دوست داشتند و همیشه در حقیقت دعا میکردند. بخصوص دو خانم کارگر که از جمله اولین خانم های بودند که در رادیو بصفت خدمه کار میکردند؛ ماریا جان را دختر خود خطاب میکردند. می گفتند

که ماریا جان از زمان که یک دختر نابالغ بود و در رادیو در بخش های هنری کار می کرد؛ از همان زمان با ما احترام خاص داشت. درحالیکه ارتباط کاری با هم نداشتیم. حالا که من و ماریا جان هر دو صاحب نواسه ها میباشیم؛ مانند همان دوره های جوانی باهم شیرین و صمیمی هستیم. از خدا میخوام تا آخر عم همین طور باشد. از دوستان و بزرگان دانشمند که ب فکر جمع آوری خاطرات ماریا جان افتاده اند؛ صمیمانه تشکر میکنم. بخصوص از دانشمند محترم پروفیسور شهرانی و جناب محترم نذیر جان ظفر همکار سابق ما در رادیو تلویزیون برای این ابتکار که تالیف این کتاب را به عهده گرفته اند. تشکر میکنم و از جناب پروفیسور شهرانی گرامی باین نظر نیک شان و ابتکار عمل که یک شخصیت فرهنگی را در زمان حیاتش مورد تحسین و تقدیر داده میشود؛ خیلی سپاس مندم.

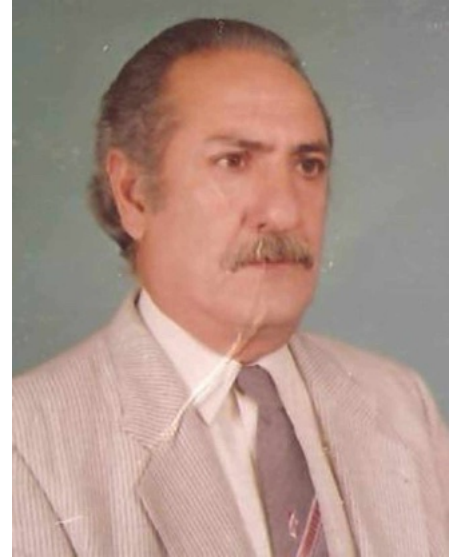
خاطرات من با خانم دارو شاید از یک کتاب هم فراتر باشد؛ امیدوارم که تحریر کوتاه از خاطرات مرا نیز بپذیرند و درج این کتاب فوق العاده و یادگار از تاریخ پرتلاطم کشور بسازید.

با احترام  
نسرین شهیم  
از کشور هالند

۲۰۲۳ می ماه می ۲۳



## خاطرهء گذشت روزگار قبل از بی وطنی



نوشتهء وحید مریال (لالا وحید)  
کارمند سابق افغان فلم و رادیو تلویزیون ملی  
دوستان گرامی افتخار دارم سهم کوچکی در کتاب خاطرات خواهر محترم؛ دانشمند؛ همکار  
گرانقدر خانم ماریا دارو داشته باشم.  
خاطرات گذشت روزگار پیش از بی وطنی در وصف وطن و دانشمندان شریف وطن عزیز  
ما افغانستان؛ اعم از نویسندگان؛ شعرا و هنرو هنردوستان بعد از سرنگونی حکومت؛ آثار با  
ارزش از خود بجا مانده اند؛ همه آنها قابل قدر هستند.  
از ابتکار جناب محترم استاد شهرانی بزرگوار و تالیف شاعر با احساس و مردمی ما وارث  
الشعراء نذیر احمد ظفر همکار عزیز ما در رادیو تلویزیون بالین مفکوره عالی شان سپاس  
گذارم و همچنان از جناب محترم پروفیسور عنایت الله شهرانی که این مفکوره عالی را در  
مورد یک خانم نویسنده و معروف کشور که الحمدالله در قید حیات اند؛ تائید و تالیف این  
کتاب ارزشمند را استقبال نموده اند؛ بار بار اظهار سپاس و شکران میکنم.  
جناب محترم ظفر خود بر علاوه شاعری و نویسندگی از یک خانواده خیلی نجیب؛ وطن  
دوست و با معرفت وطن ما میباشد. هر زمانیکه اشعار ناب شان را میخوانم به یاد زنده یاد  
مهدی ظفر که همکاری دیرین باهم داشتیم؛ میافتم. خداوند روان مهدی ظفر را شادو  
شما شاعر ارجمند و جوان را بقای دایمی و صحت و سعادت نصیب بدارد.  
یادی از نویسندگان با رسالت و مبارز که عمر خویش را در خدمت مردم و جامعه خویش  
صرف کردند؛ مشقت روزگار را کشیدند و دست از مبارزه برنداشتند از آن جمله از یک  
مادر؛ از یک وطن دوست؛ از یک نویسنده و از یک همکار مهربان و قابل احترام دوران کارم  
در رادیو تلویزیون ملی افغانستان خواهر ارجمند و گرامی «ماریا دارو» است.  
مبارزتها برای کسانی گفته میشود که منافع ملی را نسبت به منافع شخصی ترجیح بدهند.

این خواهر ارجمندم دارای همین صفات میباشد. بنام به والدین که همچون فرزندان پاک نفس و با اراده را تقدیم جامعه نموده اند.

ماریا دارو در یک خانواده متوسط اما روشنفکر در شهر پلخمری مربوط ولایت بغلان چشم به جهان گشود. مکتب ابتدائیه را در آنجا آغاز و بعداً با خانواده به کابل دوباره نقل و مکان نمود و متباقی تحصیلات خود را در یکی از لیسه های شهر کابل «عایشه درانی» به پایان رسانید.

ماریا دارو در همان کودکی در شهر پلخمری بنا بر یک نمایشنامه کوچک که در حضور صدراعظم کشور اجرا کرده بود؛ گرویده و هنر تمثیل شد و بعداً که دست راست و چپش را شناخت و اندک به نوشتن جمله بندی یک پاراگراف حاکم شد به نوشتن مقالات هنری کودکانه مانند فصل بهار؛ برگ ریزان پاییز و مقام والای مادر و معلم در حدود چند سطر کوتاه می نوشت و بخود می بالید.

همین بالندگی باعث شد که در کابل که زمینه نشرات کتبی بیشتر بدسترس بود. وی نیز به مجلات و روزنامه دسترسی پیدا کرد شیوه نوشتن را بیشتر آموخت و در پروگرامهای مکتب سهم فعال گرفت.

نظر به علاقه که به هنر داشت در یکی از برنامه های هنری نوشته های کوتاه ارسال کرد و تصادفاً همان نوشته او در یک برنامه از طریق رادیو افغانستان به نشر رسید. در چیه امید به رویش باز شد خداوند آن نطق و یا همان برنامه ساز را خیر نصیب کند که برای ماریا دارو امید داد.

سرنوشت پایش را به رادیو افغانستان باز کرد و در برنامه های هنری سهم گرفت. ناگفته نماند که ماریا دارو یک دختر خیلی زحمت کش؛ مسولیت پذیر در زندگی شخصی و اجتماعی بوده است. وی به سوزن دوزی؛ خیاطی و کار در کارگاه شخصی پوستین دوزی قبل از رسیدن به آرمان همیشگی اش «رادیو» بخاطر کمک فامیلش تن داده بود زمانی که کارش به صفت هنرمند تمثیل بعد از وقت مکتب در رادیو آغاز شد با پشتکار و زحمت کثی خود را در بسیار موارد و امور شعبات آشنا ساخت و بعد از ختم تحصیل شامل کار دولتی در اداره هنر و ادبیات مربوط ریاست نشرات رادیو افغانستان شد. بعد از گذشت زمان با انکشاف شعبات اداری؛ وی تصمیم گرفت که در ریاست اداری ایفای وظیفه کند. در تبدیلی خود از شادروان مهدی ظفر طالب کمک شد؛ زیرا این غریب دختر کدام واسطه نداشت و ناگفته نماند که در تقرر رسمی ماریا جان نقش اول را شادروان مهدی ظفر داشت.

ماریا از ماموریت حاضری شروع و بعد مأمور استخدام پروژه انکشافی تلویزیون و بعد در شعبات مختلف مدیریت عمومی خدمات؛ مدیریت پلان و مدیریت تصفیه و دفتر داری و دوباره در مدیریت مامورین به بحیث مدیر استخدام بعداً بحیث مدیر عمومی مامورین رادیو تلویزیون ملی مقرر شد و مدت طولانی مدیر عمومی مامورین رادیو تلویزیون بود. برای همه معلوم است که مدیریت مامورین مرکز ثقل هر وزارت بوده و تمام امور تقرر و تبدیل هر کارمند از همان دفتر صورت میگیرد. و تطبیق قانون یکی از وظایف عمده آن دفتر میباشد. برای این کار شخص ضرورت است تا به قناعت مامورین پرداخته و

از قانون عدول نکند.

پیشبرد چنین دفتر کار ساده نبوده و حوصله مندی زیاد می طلبد. پیش آمد و همکاری با همکاران در پست های پایین و بالا شخصیت و کرکتر ماریا دارومانند آفتاب درخشید. مثل یک مادر بر همکارانش مهربان بود و طبقه ذکور همه برایش برادر و طبقه اناث همه خواهرانش بودند. وی از هیچ گونه شفقت در مقابل همکارانش و بخصوص کارگران رادیو تلویزیون دریغ نمی کرد. گفته اند: «گر ایستاده ای؛ دست افتاده گیر» من شاهد هستم زمانی را که در وقت نان چاشت یک خانم برای استخدامش عریضه در دست داشت و به مدیریت مامورین که من نیز در آن اداره کار میکردم؛ آمد. ماریا جان طرف آن خانم دید که لبانش خشک و از راه دور خود را تا رادیو رسانیده بود؛ گفت مادر جان خدا مهربان است تلاش میکنم برایت کار پیدا کنم مگر صد فیصد وعده داده نمی توانم. دست آن خانم را گرفت و گفت بیا وقت نان است همراهی ما نان بخورید. بشقاب نان خود را برای آن خانم داد خودش از کانتین رادیو برای خود اندکی روت خرید و با چای نوش جان کرد. این حرکت ماریا همه ما کارمندان را متعجب ساخت و هر وقت در پیش چشم مجسم است. چون خودش از طبقه متوسط و از بین مردم برخاسته بود درک آن را داشت با مردم مهربانی و همکاری که از دستش پوره بود؛ داشته باشد.

از همین جمله دوستان متوجه شخصیت و اخلاق نیک ماریا دارو میشوند. در جمع کارمندان رادیو تلویزیون خیلی محبوب بود. رادیو تلویزیون را میتوانیم به یک نمونه کوچک افغانستان مقایسه کنیم زیرا از تمام طبقات و اقوام و نژادها و زبان های مختلف در این دستگاه کار میکردند. او با کارمندان تمام اقوام و زبانها مانند یک سمل از محبت و مهربانی بود. با همه کارمندان و کارگران بدون تعصب و بدون مرز مهربان بود. وی بعد از رادیو تلویزیون در پست های بلندتر «کوپراتیف های دهقانی و ریاست جمهوری در زمان داکتر نجیب الله» به پایه های بلند دولتی کار کرد و هیچ نوع تغییر در برخورد با همکاران سابق یعنی «ما» دیده نشد. صداقت بوظیفه و پشت کار و لیاقت و کاردانی او توجه مقامات عالی دولتی را بخود جلب کرد. در زمانی که در ریاست جمهوری افغانستان کاری کرد زمان جنگهای داخلی بود وی یک کارمند خوب و لایق و همکار خوب در آن شرایط که کمبود یک فرد کاردان و کارفهم در تمام ادارات دولتی محسوس بود مصدر خدمات زیاد گردید. در این جا با افرادی که برای اجرای حقوق سرباز شهید «فرزند ویا شوهر» شان می آمدند؛ نظربه شرایط امنیتی داخل ریاست جمهوری اجازه نداشتند؛ تامهربانی خانم دارو را از نزدیک مشاهده کنند. شعبه عرایض درخواستیها را به ماریا جان تسلیم میکردند. او با دقت تمام عرایض را غور و بررسی و با تماس با شعبات مربوط حقوق حقه شان را به و تاه ترن وقت اجرا مینمود. ماریا دارو با محمد یوسف دارو شخصیت نجیب و مبارز ازدواج کرد و چهار فرزند با تحصیلات عالی به جامعه تقدیم کرد. هر چهار فرزندش جای پای مادر و پدرش مرحوم شان را تعقیب و مطابق رشته تحصیل شان در خدمت سبوت و نادر عزیز شان قرار دارند.

موضوع ازدواج ماریا با مرحوم دارو ذکر شد لازم میدانم که درباره مرحوم دارو نیز مختصر نکاتی را تذکر بدهم.

مرحوم یوسف دارو فرزند داکتر محمد ایوب اکبری دارای عالی مسلکی بود و در شعبات مختلف رادیو تلویزیون ملی ایفای وظیفه کرده بود. مرحوم دارو نیز از یک خانواده متوسط سربلند کرده و دارای لیاقت خاص در مسلک و اداره قوی بود. وی در رفاقت وفادار و عیار رو در وطن دوستی خیلی صادق و مبارز سرسخت بود. احترام و عقیده خاص به بازوی توانای طبقه کارگرا داشت بالیاقت و کفایت در ریاست تخنیکی رادیو تلویزیون ملی از خود نشان داد؛ در پست های زیاد مقرر شد بازیردستان شفیق و با بالا دست سرکش بود. روی همین دلیل یکروز رئیس ویکروز خانه نشین می گردید.

در ادارات که دارو آمر آن میبود موضوع آمریت و مادونیت وجود نداشت. همیشه با همکارانش دست و آستین بر میزد و شانه به شانه مثل یک برادر مهربانی همکاری میکرد. در کارش خیلی جدی بود همانقدر که همکارانش او را دوست داشتند همانقدر از جدیت کار از وی خوف می کردند زیرا دارو تعال در وظیفه را نمی پذیرفت. در برآورده ساختن مکافات برای کارمندانش با مقامات همیشه دعوا داشت. زمان یکی به کمک آلمان شرق و شوروی وقت پروژه بزرگ انکشافی ستودیوهای جدید رادیو تلویزیون روی دست گرفته شد؛ مقامات لازم دیدند وی را از مسلکش دور بحیث رئیس ساختمانی آن پروژه که پلان آن شامل هفت ستودیو با ملحظات آن در بیست چهار ساعت ظرفیت هفتاد و دو ساعت نشرات سرتاسری افغانستان و منطقه را با لسان های مختلف در برداشت که در سطح کشورهای مختلف آسیایی بی مانند بود؛ مقرر کردند. این مقرری در ریاست پلان روی دلسوزی مقام صدارت نبود. برای یک انسان صادق و مبارز و وطن دوست اجرات یک سلسله کارهای غیر قانونی را که دارو در ریاست عمومی تخنیکی اجرا نمیکرد مقامات وی را از بست اول برکنار و در بست دوم تحت نام ریاست پلان مقرر کردند. در این ریاست نیز دست های برای تصاحب پروژه کار میکرد اما دارو جلوه همه را گرفت و قرارداد دادی که مفاد رادیو تلویزیون بود؛ اجرا می نمود. کار با صداقت در آن زمان خیلی دشوار بود. در زمان دارو هشتاد تا نود فیصد کار ساختمانی آن پروژه تکمیل و آماده نصب تجهیزات تخنیکی گردید؛ بالای ساختمانی تعمیر تکنالوژی تمام گلکاری را تمام کرد بدبختانه نتیجه کارش را افتتاح نکرد. وی را بنا بر ملحوضاتی سیاسی؛ و عدم اطاعت از او امر غیر قانونی از کار برکنار در یک بست پایین تر مدیریت در خطاطان مطبوعه دولتی مقرر کردند. زیرا برای افتتاح آن پروژه قرارداد های خارجی با کشورهای مختلف صورت میگرفت و هزاران دالر در آن قراردادها تا و بالا میشد.

مرحوم دارو به همان اصول و پرنسیبهای حزب موجود متعقد بود؛ یک انقلاب پر شور و مبارز سرسخت بود؛ متاسفانه در بستر نامساعد زعامت تخنیکی را به عهده داشت که با سعی و تلاش فردی کشتی شکسته را به ساحل هدایت میداد.

اما این بار مرحوم دارو خانه نشینی را ترجیح داد. چونکه دارو خود میگفت من نه نقاش هستم و نه خطاط؛ کار من با وسایل برقی و تخنیکی میباشد موجودیت من به حیث مدیر عمومی خطاطان توهین به خطاطان معزز و سابقه دار آن دفتر می باشد.

بعد از مدتی زیاد بیکاری؛ نظربه احتیاج فرد مسلکی وی را دوباره به صفت رئیس تخنیکی آژانس باختر مقرر کردند.

این بار مرحوم دارو برای حل مشکلات کارمندان شبانه ریاست تخنیک آژانس باختر و اجرای ماکولات شب با مقامات دست و پنجه نرم کرد؛ با مبارزه پیگیر نتیجه مثبت ابلاغ گردید و اما بدبختانه که عمر دارو وفا نکرد « روانش شاد و فردوس برین جایش باد» بعداً ماریا جان دارو با سختی ها و مشکلات دست و پنجه نرم کرد چهار طفل معصوم که بزرگترین سیزده سال و یا چهارده و کوچکترین آن یک سال داشت کمر همت بست و مانند هر مادر دیگر قهرمانانه رزمید و فرزندانش در مهاجرت با سختیهای زیاد به تحصیلات عالی رسانید.

برای یک مادر در داخل کشور بدون سرپرست زندگی چقدر دشوار است و چه رسد به کشور میزبان با شرایط دیگر و قوانین دیگر و فرهنگ بیگانه تربیت فرزندانش را به چه وجه احسن انجام و به جامعه تقدیم کرد.

این خانم مبارز و قهرمان در کنار کارهای شاقه برای تمویل خانواده اش؛ قلم برداشت و به نوشتن آثارش آغاز کرد. اولین اثرش بنام ( آوای ماندگار زنان) که معرفی کننده زنان دانشمندی که در زمان شان کارهای ثمر بخش در وطن انجام داده بودند و هر کدام شان قابل قدر می باشند؛ پرداخت و دومین کتابش بنام « پا برهنه بازگشت» حاصل جنگ بی معنای داخلی که سرنوست یک خانواده را مشتمل نمونه خروار به نمایش میگذارد؛ نوشت. این رومان انسان را به کوچه؛ کوچه جنگهای داخلی و تلفات مردم بی گناه آشنا می سازد. بعد از آن چندین کتاب تاریخی به نامهای ( هنرمندان تاریخ ساز تیاتر؛ چهره های جاودان؛ مشروطه خواهان؛ خورشید شرق سید جمال الدین افغان؛ رومان اتاق شماره بیست دو و چندین رساله در موارد مختلف نوشته کرده است. در کنار این همه آثار ارزشمند خودش به بررسی؛ تقدیر و معرفی آثار نویسندگان محترم هموطنش نیز پرداخت. بجاست که خانم ماریا دارو را منحیث یک مادر قهرمان و مبارز و یک نویسنده توانا و خواهر خیلی عزیز و همکار مهربانم که شایسته تجمید است؛ قدردانی نمایم.

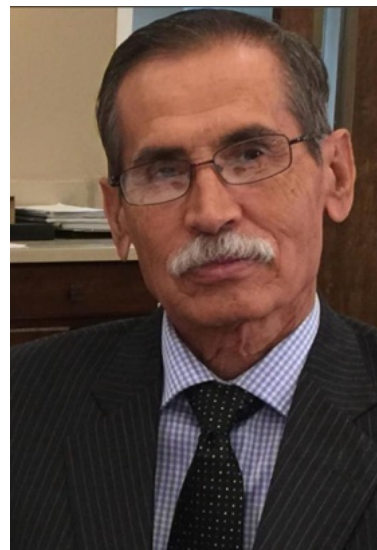
زیرا من هم مدتی در یک دفتر همایش همکار بودم از تحریر صفات و اخلاق نیک و برخوردار انسانی وی قلم من توان نوشتن ندارد. وی با تمام مشکلات که در اجرا و تطبیق قانون انجام میداد؛ مشکلات زیاد دامنگیرش میشد که من شخصا شاهد ماجرای های چیزنه فهم ها بوده ام. خواهر مهربانم ماریا جان دارو برایت صحت و سلامتی عمر پر بار و موفقیت های بیشتر در زندگی شخصی با فرزندان ارجمندت و در کارهای فرهنگی از خداوند رحمان آرزو دارم. همیشه سرفراز باشید. آمین یارب العالمین. با احترام وحید مریال وحید مریال

بیست پنجم اپریل سال دوهزار و بیست سه  
انتاریو کانادا شهر همیلتون - 2023 / 4 / 25



## بنام خداوند لوح و قلم استاد مرتضی بایقرا

زنده گی مجموعه ی از خاطرات خوب و خراب است که تمام انسانها انرا دارا اند. یکتعداد خاطرات ا کودکی جالب میباشد و بعضی هم از جوانی و متعلمی و ماموریت که انسان داخل یک اجتماع کلان میشود. قبل ازین که من با رادیو تلویزیون همکاری را آغاز کنم؛ خانم ماریا جان دارو به صفت ممثل ایفای وظیفه میکرد و ایشان از دوره مکتب و خرد سالی همکاری با را دیوی وقت را داشتند که هنوز آنزمان تلویزیون تاسیس نگردیده بود و در آن اوان هنر و ادبیات درچوکات ریاست قرار نداشت و تنها مدیریت درام و دیا لوگ بود و اما زمانیکه من همکاری خود را درتلویزیون آغاز نمودم در آن وقت ماریا دارو منحیث مدیرعمومی مامورین ایفای وظیفه میکرد و بر خوردش با همه صمیمانه بود و چون تلویزیون هم یک موسسه فرهنگی بود و نیاز به چنین مدیرمامورین



داشت زیرا درموسسات دیگر بر خورد یک مدیرعمومی مامورین با همکارانش متفاوت تر از تلویزیون ملی بود چون اینجا با فرهنگیان و هنرمندان و ژور نالیستان که همه . مصروف بودند سر و کار داشت

شخص خودم از تقرر تا مهاجرت از خانم دارو سپاسگذارم چرا؟ بخاطریکه در زمانیکه ایشان مدیر مامورین بودند من اصلا مشکلی را در کارهای اداری ام درک نکرده ام و برخوردارشان مانند یک خواهر مهربان در برابر یک برادر بوده و ازطرف دیگر ایشان از خردسالی ممثل بوده و به حساب هم مسلک بودیم از همه مهمتر ایشان و از جمله نویسنده گان سر شناس وطن ما در همان وقت بودند در ایام مهاجرت با مشکلاتی که هر مهاجر دور از وطن دارد، خانم دارو نیز در پهلوی تربیت اطفالش به نوشتن کتاب پرداخته و هفت کتب با ارزش را در جامعه فرهنگ بیادگار گذاشته و در کتاب هنرمندان تاریخ ساز تئاتر همه هنرمندان کشور را به معرفی گرفته و برای نسلهای آینده ودایعه خوبی بجا مانده است و منی حقیررا نیز درین کتاب مورد لطف شان قرار داده اند که در واقعیت امر کار بی بدیل را انجام داده اند و درین مقطع زمان که عده یی کثیری از هموطنان ما در جغرافیه های مختلف جان مهاجراند و هر گاه فرزندان شان راجع به هنرمندان کشورشان بخواهند کسب معلومات کنند آثار با ارج خانم داورى عزیز پاسخگوی نیازشان خواهدبود. چند سال قبل سفری داشتم به کابل خانم دارو دوجلد کتاب خود رایکی « چهره های جاودان و دیگر هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» را برایم ارسال که با خود جهت چاپ مجدد برای شادروان جلال نورانی ببرم زمانی که کابل رسیدم؛ درتلویزیون ملی دربرنامه صبح زندگی مصاحبه یک ساعته داشتم؛ ازابتکار و زحمات خانم دارو برای هنرمندان و هنر دوستان مژده دادم. در حقیقت اولین کتاب مفصل درباره هنرمندان تیاتر بود که

خواهر ارجمند ما با تلاش و زحمت  
 بسیار در هجرت و دور از وطن نوشت؛ خیلی  
 قابل تقدیر است  
 همچنان از وارث الشعرا جناب نذیر جان ظفر که  
 با تقبل زحمت به تقدیر و تحسین این بانوی  
 فرهیخته؛ مطالب و خاطرات نویسنده گان و  
 هنرمندان را در مورد وی جمع آوری و طی یک  
 کتاب مجلد ترتیب نموده اند؛ اظهار سپاس میکنم  
 و باید خاطر نشان نمود که این مولف معزز که  
 یک تن از شعرای برجسته معاصر کشور هستند  
 و از زمان متمادی با ایشان معرفت و دوستی  
 خلل ناپذیر دارم و در ضمن در یک موسسه  
 فرهنگی ( رادیو تلویزیون ملی ) با هم کار  
 میکردیم و موصوف از جمله کارگشته های  
 مطبوعات کشور اند که از آوان خردسالی با مجله  
 کمکیانو انیس، بعدا مجله پشتون ژغ، اخبار انیس  
 و اصلاح و جریده نگاه و مجله شوخک



و سایر مجلات و جراید همکاری قلمی داشتند و بعد از ختم مکتب و ختم تحصیلات عالی در  
 شوروی وقت و عزیمت به میهن در تلویزیون منحیث خبرنگار و بعدا دایرکتر نشرات مستقیم  
 تلویزیون و در حین وقت کارشناس دفتر مطبوعاتی صدارت در زمان مرحوم فضل الحق  
 خالقیار بودند و آثار شان اعم از شعرونثر در جراید، مجلات؛ روزنامه ها و رادیو تلویزیون  
 اقبال چاپ و نشر را داشت.

وارث الشعرا جناب نذیر ظفر که یکتن از زمره حامیان حقوق زن در کشور ما محسوب  
 میشوند و همیشه اشعار شان در مورد نهضت نسوان سروده شده است. این ابتکار و تمجید  
 شان از ک با نوی قلم فرسا و نویسنده چیره دست خانم ماریا دارو وگردهم آوری نبشه های  
 دانشمندان و فرهنگیان درین زمینه؛ خود مبین ادعای من است که چاپ این کتاب بسان تیغ



بران است برپیکر زن ستیزان کشور که تا  
 کنون سد ادامه تحصیلات طبقه نسوان  
 کشور گردیده اند. در فرجام برای مولف  
 این کتاب ( وارث الشعرا نذیر احمد ظفر )  
 تبریک گفته و توفیقات بیکران از بارگاه  
 رب العزت خواهانم . با احترام  
 مرتضی بایقراء  
 ویرجینیا - آمریکا

## خانم ماریا دارو؛ نویسنده با احساس و پژوهشگر نام آشنا



نوشته: داکتر وحدت الله درخانی

سال 2016م بود که کتاب «زنان برگزیده خاور زمین» اثر دانشمند و محقق گرامی کشور جناب داکتر عنایت الله شهرانی را صفحه آرایی و تنظیم نموده آماده چاپ می ساختم، از تصادف نیک در لابلای کتاب با نام، زندگینامه و کارکردهای ادبی و فرهنگی دانشمند گرانمایه خانم ماریا دارو سر خوردم، مطالبی که در مورد ایشان نگاشته شده بود را سراپا مطالعه کرده و دریافتم که خانم ماریا دارو از جمله دانشمندان و نویسندگان سابقه دار مملکت ما هستند که در بخش های ادبی، فرهنگی، هنری و تاریخی تالیفات و آثار ارزندهای را به جامعه ما تقدیم نموده اند که از این رهگذر خدمات و کارکردهای ایشان برای نسلهای فعلی و آینده فوق العاده قابل اهمیت و ارزش است.

بعدها کتاب مذکور به همت و حمایت مالی شاعر خوش قریحه و با احساس کشوربانو ناحیه کریم قیومی در شهر هرات به نشر رسیده پخش گردید. هنگامیکه کتاب مطبوع به دسترس دانشمند گرامی خانم ماریا دارو میرسد ایشان از دیدن آن بسیار خوشحال شده و در رابطه به معرفی آن مضمونی را ترتیب داده به نشر میرسانند که در آن نوشته از اینجانب نیز بخاطر صفحه آرایی و تنظیم کتاب متذکره با بزرگواری که دارند یادآوری می نمایند.

بدین اساس علاقمندی من نسبت به کارهای ادبی و فرهنگی خانم ماریا دارو بیشتر میگردد شنیدم که جناب وارث الشعرا نذیرظفر برآن شده اند تا در مورد زندگینامه و کارکردهای علمی و فرهنگی و تاریخی و هنری خانم ماریا دارو کتابی را ترتیب داده و به دست نشر بسپارند، اینجانب نیز از اینکه با خانم ماریا دارو این شخصیت فرهنگی روابط فرهنگی و ادبی دارم خواستم نکات چندی را پیروان سجایای نیک و انسانی ایشان برشته تحریر بیاورم تا یادگاری باشد برای خوانندگان و علاقمندان شخصیت و آثار ایشان شناخت و ایجاد رابطه کاری من با خانم ماریا دارو در عرصه فرهنگ و ادب زمانی بیشتر شد که ایشان تقاضا نمودند تا کتابی را که در رابطه به اثر با ارزش تاریخی مورخ و دانشمند شهیر کشور پوهاند

سید سعدالدین هاشمی تحت عنوان (نگاهی بر نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان) نگاشته بودند صفحه آرای و تنظیم نموده و در یکی از مطابع در کابل به طبع برسانم که خوشبختانه با کمال افتخار آن کار را انجام دادم و کتاب با تیراژ هزار جلد در کابل به نشر رسید که از سوی حلقه‌های ادبی و فرهنگی در داخل و خارج از کشور به استقبال گرم مواجه گردید. همچنان کتاب خورشید شرق «سید جمال الدین افغان» اثر گران بهای محترمه ماریا دارو که به همکاری من در صفحه آرای آن و در کابل به تیراژ یک هزار جلد اقبال چاپ پیدا کرد و بصورت رایگان به هموطنان توزیع گردید؛ رابطه فرهنگی و ادبی ما محکم تر گردید.

از بدو معرفی با این دانشمند گرانمایه «خانم دارو» و با احساس کشورایشان همواره مرا در راستای فعالیت در بخش های ادبی و فرهنگی مورد تشویق و ترغیب قرار داده و گاهگاهی مقالات و سروده های پراکنده مرا با بسیار مهربانی و عطوفت خاص که در شأن ایشان است در وب سایت وزین و معتبر شان به نشر می‌رسانند که این بزرگواری و حسن شفقت شان مرا بیشتر به کارهای ادبی و فرهنگی دلگرم می‌سازد.

خانم ماریا دارو با وجود مصروفیتهای ادبی و فرهنگی خویش متصدی و صاحب امتیاز میباشند که از ([www.mariadaro.com](http://www.mariadaro.com)) یک وب سایت وزین و معتبری زیر نام مجرای آن فعالیت‌های فوق العاده مهم و با کیفیت علمی، ادبی، تاریخی، فرهنگی و هنری را به نشر می‌سپارند که حالا وبسایت مذکور به یک گنجینه بسیار وسیع و گسترده از معلومات فوق الذکر مبدل شده که یقیناً مرجع بسیار معتبر و جامع برای خواننده گان و پژوهشگران حال و آینده میباشد.

خانم ماریا دارو با آنکه از سالها بدینسو در خارج از کشور حیات بسر میبرد اما هیچگاهی خود را از درد و آلام مردم خویش بدور نداشته و پیوسته برای ملت مظلوم و بیچاره مملکت خویش قلم و قدم زده است. قسمی که در بالا متذکر شدیم خانم ماریا دارو در بخش های ادبی، فرهنگی و هنری و تاریخی دارای آثار و تألیفات زیاد و متعدد است که از آن جمله کتابهای (آوای ماندگار زنان، هنرمندان تاریخ ساز تیاتر، چهره های جاودان، نگاهی بر نخستین کتاب در باره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان، خورشید شرق علامه سید جمال الدین افغان) و دهها مقاله و رساله دیگر درجراید و مجلات داخل و خارج از کشور به طبع رسیده و مورد استفاده قرار گرفته است.

در اخیر از درگاه خداوند متعال به خانم ماریا دارو این محقق و دانشمند گرانقدر کشور که عمر خود را در راستای تحقق عدالت، برابری و برادری و رشد و شکوفایی و غنای فرهنگی، تاریخ و هنر کشور به مصرف می‌رساند عمر طولانی توام با صحت‌مندی و سعادت خواسته و خامه بلند شان را در این مسیر بیشتر از پیش نویساتر و رساتر خواهانم با صمیمیت فراوان. وحدت الله درخانی. زمستان 1401 خورشیدی. مکروریان اول، کابل

وحدت الله درخانی  
زمستان 1401 خورشیدی  
مکروریان اول، کابل

## ماریا «مادر معنوی» من است: نویسنده نصیر موحدی



مادر جان سلام؛ فقط یک خاطره ام را نوشتم و بس تا یک تشکری کرده باشم از زحمت شما و از قلب بزرگ تان که سرشار از حس همکاری است. ماریا دارو مادر معنوی من است؛ او عاشق حرفه اش بوده و از کار کردن در این مسلک لذت میبرد. در این روزها شنیدم دوستان مطالبی در باب خانم ماریا دارو مادر مهربانم می نویسند تا شاید به مجموعه ای در آینده مبدل شود. اقدام بسیار نیک و بجاست؛ خانم ماریا دارو از سرمایه معنوی هنر ژورنالیزم افغانستان است. اصلاً او پیشکسوت این عرصه و یک استاد به تمام معناست. شاید درست نباشد من در مورد کارنامه و فعالیت های فروانی خانم دارو در بخش هنر ژورنالیزم و زحمات وی در قبال مردم بپردازم؛ زیرا حس میکنم؛ نمی توانم با سرهم کردن چند جمله و کلمه ای مطلب درست که معرفی کننده خانم داروی گرانمایه باشد؛ بنویسم. و اما این قدر میتوانم بگویم خانم دارو یک انسان متفاوت است. متفاوت از تمام هم مسلکی هایش و هم دوره هایش گاهی فکرمیکنم خانم داروی خردمند هنرمند نه بلکه خود هنراست؛ ژورنالست نه بلکه علم ژورنالیزم است. چرا؟ چون خیلی ها معمولاً یک دوره مشخص برای کار و فعالیت رسانه ای و خبرنگاری داشته است و بعد چند سالی تقاعد کردند اما این مادرگرامی علم دوست؛ مردم دوست همچنان بی ادعا قلم میزنند و آرام؛ متین و با حوصله به کارهایش ادامه میدهند و مشوق جوانان است. بگذارید من از خاطره ام و چگونگی آشنایی با خانم دارو نویسنده شهیر وطن را بنویسم. البته یک نکته را ذکر کنم من همیشه از ایشان به عنوان مادر یاد میکنم و شاید این اولین باریست که مطلبی مینویسم. از مهم تر همه انیک که خانم دارو تلاش میکند دانش خود را و تجربیات و از وی به اسم و تخلص یاد می کنم. در اواخر سال همزمان با ترم آخر دانشگاه

مصروف پایان ام بودم و عنوان انتخاب کردم که کمتر کسی در آن باب نوشته و تحقیق کرده بودند. « زنان خبرنگار در افغانستان چالشها و راه حل ها » قرار بود چالش های خبرنگاری زن در دو دهه اخیر بررسی و تحقیقات میدانی داشته باشم. اما بعداً به دلیل تیاتر یک فصل را در مورد ارشاد النسوان و زنان پیشکسوت در عرصه خبرنگاری باید می نوشتم.

کتاب های فراوان را جستجو کردم به دفتر ارشاد النسوان رفتم به تلویزیون ملی مراجعه کردم اما اکثراً نمی دانستند و یا نخواستند همکاری کنند.

در حالی که این فصل نیمه کاره مانده بود و حتی تصمیم بر حذف آن داشتم در میان اندک متن ها در این زمینه در اینترنت چشمم به وبسایت بنام « ماریا دارو » افتاد. بعد از مطالعه چند مقاله هایش در رابطه موضوع تعیین شده؛ حس کردم به معلومات بیشتر نیاز دارم و اگر خانم دارو مهربان بخواهد کمکم کند.

من قبلاً نام ایشان را شنیده بودم و بعضی مطالب شان را در سایتهای مجازی خوانده بود ولی مطمئن نبودم اگر ایمیل بزنم جواب میدهد یا نه.

چون با بسیاری از زنان پیشکسوت در عرصه رسانه ارتباط گرفتم؛ هیچ کسی حاضر به مصاحبه نشدند و برخیزها در مورد خود؛ فعالیت های خود متنی می نوشتن و ارسال میکردند. و اما خانم محترم ماریا دارو یک روز بعد به ایمیل وعده همکاری داد و در اولین جمله نوشته بود این بود « فرزند عزیزم » سلام!

چه افتخاری بود که مرا بنام فرزند خطاب کرده بود؛ واقعاً خیلی خرسند شدم.

سوالات را طرح کردم و ایشان با حوصله مندی تمام با وجود مصروفیت ها جواب نوشت و برخی از کتاب های دست نویس خود را نیز در اختیارم قرار داد و از آن استفاده کردم پایان نامه ام کامل شد و بعد از دفاع؛ چندین قسمت آن را در یکی از رسانه های چاپی کابل نشر شد. جا دارد از خانم دارو گرانقدر که حیثیت و جایگاه مادر معنوی را برایم دارد؛ تشکر کنم. پس از آن همیشه ایشان را در فیسبوک و وبسایت دنبال میکنم. او با عشق تمام می نویسد و قلم میزند. این که او در این سن و سال هنوز فعال است و خسته نشده است و عاشق مسلک خویش میباشد؛ باید تقدیرش کرد.

و الگویی از تلاش و عشق ورزیدن به مسلک و کار خویش است.

اگر همه مثل او عاشق کارش باشد و صادقانه و وظیفه اجرا کند؛ بقول معروف که « دنیا گل و گلزار است.

و مهمترین چیزی که خانم دارو را محبوب میدارم اینکه همواره تلاش میکند تا دانش خود و تجارب تمام زندگی مسلکی خود را به دیگران منتقل نماید که خیلی فوق العاده است.

در حالی که او یک عالم و دانشمند و مصروفیت علمی و تحقیقی دارد. و سن و سال هم ازش گذشته ... هنوز هم مصروف آفرینش آثار علمیست و تا حال حدود هفت جلد کتاب از خامه وی بدسترس میباشد.

میخواهم در باره این مادر مهربان و شخصیت بزرگوار مطبوعاتی بار بار بنویسم اما از آنجایی که من از طریق فضای مجازی با وی آشنا شدم و در ساحه کار مطبوعاتی با وی نبودم که بدبختانه از آن مهربانی ها و محبت آن زمان بی بهره میباشم تا در وصف وی

بنویسم و خوش به حال کسانی که همکار وی در زمان که در رادیو تلویزیون بودند و  
محبت مادر معنوی من شامل حالشان بوده است.  
مادر جان برای تان عمر با صحت و سعادت آرزو میکنم.  
با احترام

نصیر موحدی

مارچ 2023



## شناخت من از ماریا دارو و همسرش مرحوم محمد یوسف دارو



میرزا محمد نوری کارمند سابق افغان فلم و رادیو تلویزیون ملی شناخت من از کارمندان رادیو تلویزیون ملی؛ افغان فلم و سینما های مختلف شهر و ولایت پروان از سالیان متماد آغاز گردید. بعد از ختم لیسه تجارب در مدیریت تحریرات؛ ریاست ستره محکمه تقرر حاصل کردم.

بعد از مدتی خدمت و کسب تجربه؛ متوجه شدم که در یک مرجع قانون اجراءات غیرقانونی و بی عدالتی ها صورت می گیرد. دیدن آن بی عدالتی ها چون یک بچه بی واسطه و تصادفی در آن جا مقرر شده بودم؛ نظر به فشار ادارات مختلف ستره محکمه؛ ترک وظیفه کردم.

بعد از مدتی بیکاری به خدمت دوره مکلفیت رفتم؛ زمانیکه ترخیص بدست اوردم و دنبال کار می‌گشتم؛ به کمک و راهنمایی شادروان مهدی ظفرکه در آن زمان مدیر مراقبت ریاست اداری رادیو افغانستان بود؛ در مدیریت واردات مقرر شدم و چندی بعد در ریاست افغان فلم تبدیل شدم و زمان که تلویزیون در حال آماده شدن نشرات امتحان خود بود؛ دوباره در رادیو تلویزیون ملی مقرر شدم. از تغییرات سیاسی و تغییر رژیم ها و چشم دید های زیاد از آن زمان دارم. و زمانیکه بنده در واردات رادیو قبل از کودتای سردار محمد داود کار می‌کردم؛ خواهر گرامی ماریا جان یک دخترن بالغ بود که با لباس مکتب بعد از ظهر به رادیو می‌آمد و در اداره هنر و ادبیات کار می‌کرد.

از همان سالها او را منحیث خواهرم احترام می‌کردم و در همان نوجوانی با دختران هم سن و سال خود خیلی تفاوت داشت انسان ذکی و با درک بود همیشه با کارمندان و کارگران با احترام خاص برخورد مینمود. در زمان جمهوریت سردار محمد داود خان او در همان اداره هنر و ادبیات به صورت رسمی مقرر شد و بعداً در مدیریت مامورین بحث مامور کنترول



حاضر ایفای وظیفه کرد. هر روز با تمام مامورین پیش آمد خیلی خوب و مودبانه و مهربانانه داشت.

نظربه لیاقت و پشت کار بوظیفه؛ بعد از وظیفه کنترل حاضر بخش استخدام پروژه تلویزیون را بوی سپردند. تمام مقررهای پروژه تلویزیون بدوش خانم ماریا جان و بخش عادی رادیو را محترم صوفی اسرائیل به عهده داشت.

در همین دوره خانم ماریا با یک تن از کارمندان مسلکی ریاست تخنیک بنام محمد یوسف دارو ازدواج کرد و صاحب یک فرزند شد و زوج موفق و نمونه مثال بودند اما بعد از آن تغییرات زیاد بوجود آمد.

روز پنجشنبه تاریخ هفت ثور ۱۳۵۷ شمسی یک تن از همکاران مدیریت روزنه رادیو بنام خیال محمد کتوازی با تانک غول پیکر به داخل محوطه رادیو آمد و برای تمام کارمندان خطاب کرد که همه به خانه های تان بروید؛ رئیس جمهور محمد داود دیگر نیست و اداره دولت بدست انقلابیون است.

از کودتای سردار محمد داوود خان راه کودتا بازی در وطن باز شد. آرامش تمام مردم افغانستان برهم خورد.

در رادیو تلویزیون تغییرات زیاد رخ داد. مامورین سابقه با تجربه از بست های کلیدی برکنار و بعضی شان افراد کم سویه و بی تجربه بستها را اشغال کردند

اجرات کار قانونی به اساس دستور حزب و انقلابیون اجرا می شد؛ نه به اساس قانون. هرگاه مامورین سابقه با آن بی قانونی مخالفت میکردند به سرنوشت شوم محکوم میشدند طور مثال در گذشته یکپارچه آهنگ از کمیته ارزیابی موسیقی تحت نظر موسیقی دانان می گذشت و شعر و موزیک و صدای هنرمند آن مراحل را طی میکرد و بعد آهنگ ثبت و نشر میشد. اما در دوره انقلابیون هر کس هنرمند شده بود. بطور مثال یک روز خان قره باغی در دفتر ما آمد و گفت پول مر ا بدهید.

یک تن از مامورین دفتر از وی پرسید؛ براد پول چی را میخواهید. شما کی هستید؟ خان قره باغی که در سر میز مامور نشسته بود؛ گفت: من خان قره باغی هستم. برای اولین بار با خان قره باغی معرفی شدیم و یک تن دیگر از مامورین گفت تا حال برای ما کدام مکتوب جهت اجراء پول آهنگ شما نیامده شما همراهی شخص مسئول موسیقی گپ بزنید.

قره باغی تفنگچه خود را روی میز گذاشت و گفت: « مرا گفتند که این شعبه پول میدهد؛ همین حالا من آهنگ خود را درستیدو ثبت کردم پول خود را میخواهم و با اشاره به سلاح «خود گفت « این با شما گپ میزند»

این یک مثال بسیار کوچک است که در دفتر ما اتفاق افتاد اما چشم دیدهها آنقدر زیاد است که نمیدانم کدامین را بنویسم. روز دیگر یک باغبان مسن در صحن رادیو روی سبزه نماز میخواند... امیر محمد شیرزی که قبلا بحث اجیر در یکی از شعبات کار میکرد؛ حالا لباس انقلاب پوشیده و باغبان را با توهین و اهانت گفت « وقت نماز خواندن ها گذشت «... یار دیگر اینجا نماز نخوانید... امیر محمد خان شیرزی وظیفه خبر رسانی داشت و چندین نفر از کارمندان رادیو در زمان نور محمد تره کی و حفیظ الله امین به اثر خبر چینی او زندانی شدند و برنگشتند.

یکتعداد مامورین از رادیو تلویزیون ناپدید شدند. از جمله سه نفر بنام انجنیر سید امیر کارمند خیلی سابقه دار تخنیک؛ انجنیر عبدالکریم که تازه از تحصیلات از آلمان برگشته بود و مدت کوتاهی از عروسی اش می گذشت؛ یک نفر در ایور عبدالربی.. هرگز برنگشتند.

و عبدالبشیر غفاری از ریاست تخنیک و ماریا دارو و عبدالبشیر غیائی از ریاست اداری در یک روز گرفتار و زندانی شدند. در هر حال بگیر و ببر زیاد بود و اسم مرحوم محمد یوسف دارو در دست کشته شدگان در دروازه وزارت داخله شامل شده بود. کسانی که خانم ماریا و مرحوم دارو را از سابق می شناختند؛ خیلی متاثر بودند اما از ترس کسی چیزی نمی گفت. چندی بعد حفیظ الله سراج کارمند ریاست اداری مرا از موضوع رهایی ماریا جان از زندان مطلع ساخت. چون مرحوم دارو در حصره اول خیرخانه سکونت داشت و من در حصره دوم خیرخانه زندگی میکردم ادرس خانه شان را پیدا کردم و سراغ شان را گرفتم پدرمهربان و نورانی دروازه را باز کرد و خود را پدر ماریا جان معرفی کرد. او گفت: چون دارو زندانی میباشد به خاطر سرپرستیدخترم و طفل هایش اینجا میباشم. همین که مرا شناخت؛ گفت که ماریا جان فعلاً از زندان رها و در خانه میباشد. بعد رابطه برقرار گردید من و محترم حفظ الله سراج جویای احوال شان میشدیم.

مشکلات خانم دارو را در شرایط مخفی به چشم و سردیدم اوبعد از رهایی از زندان در مخفیگاه طفل دوم اش را بدنیا آورد؛ حکومت نورمحمد تره کی بخاطر پیدا کردن مرحوم دارو؛ خانمش را دوباره با توهین و اهانت دشعبات مختلف برای مدتی چند هفته مقرر و برای گرفتاری وی دسیسه می چیند. هر هفته از یک دفتر به دفتر دیگر تبدیل میشد. بالاخره برای گرفتاریش اقدام کردند مگر موفق نشدند و ماریا نیز مخفی گردید.

تغییر دیگر آمد و حفظ الله امین به قدرت رسید و افغانستان به یک زندان بزرگ مبدل شد. هر کس از خویش و از بیگانه میترسید. سرانجام به اساس درخواست نورمحمد تره کی پای لشکر سرخ روس به افغانستان رسید. تاریخ ورق زده شد؛ نیم اعضاء حزب دموکراتیک خلق را پرچمی ها تشکیل می دادند آنها را که با عقیده راسخ اساسنامه حزب را قبول کرده بودند؛ شدیداً علیه رژیم حفیظ الله امین مبارزه میکردند. همچنان خلقی های که بدل ارمان آزادی داشتند از وضع ترور و اختناق خسته شده بودند اما به دولت چسبیده بودند؛ تا منافع شان را از دست ندهند. چونکه چاره نداشتند. کار در آن زمان با خلقی های تازه وارد در حزب خیلی خطرناک بودند. صداقت و تطبیق قانون در امور ماموریت باعث زندانی شدن و برکنار شدن از وظیفه میشد.

من در آن زمان برای ماریا جان و فرزندانش چیزی که می توانستم؛ دریغ نکردم. قسمی که در بالا تذکر دادم که ماریا جان را از دیر زمان که خیلی جوان بود منحیث خواهرم می شناختم و آهسته آهسته روابط با خانواده های ما نیز برقرار شده بود. یکروز در دوره مخفی فکر میکنم هیچ جای برای پناه بردن نداشت به خانه ما که در شهر کهنه کابل سکونت داشتیم؛ آمده بود و همسرم و مادرم از خانم ماریا و فرزندانش پذیرایی کردند. بعد از همان روز که مادرم فهمید ماریا جان در چه شرایط قرار دارد خیلی غصه میخورد. و اما از مرحوم دارو قطعاً نمی دانستم که در زندان است یا مخفی این خانم فداکار با همه شناخت باهم داشتیم موضوع مرحوم دارو را قطعاً برای ما نگفت.

امدن ببرک با لشکر روس درهایی زندان باز شد؛ یک تعداد که از تیغ دوره خلقی ها زنده مانده بودند؛ به وظایف شان برگشتند. مردم افغانستان با تجاربی که از لشکرکشیهای انگلیس از پدران شان درس گرفته بودند؛ امدن ببرک کارمل را با لشکر روس را فال نیک نمی دانستند.

مرحوم دارو دوباره به رادیو آمد و همه از دیدنش و خورسند شدند. در آنوقت من در ریاست افغان فلم کار میکردم.

همانطور که گفته شد؛ در داخل حزب بعضی اشخاص ناخلف وجود داشت و یک تعداد مفت خوران که از نام مذهب و نام وطن؛ تحت حمایت ممالک ذیدخل در پاکستان تحت تربیت گرفته شده بودند؛ به اثربلیغات مردم را بر علیه حکومت ببرک کارمل تحریک کردند؛ ترور و اختناق ختم نشد بلکه بیشتر هم گردید. اشخاص که در حکومت کاری کردند؛ بخصوص زنان و جوانان ترور میشدند. و یک تعداد دیگر بخاطر مقاصد شخصی داوطلب داخل حزب می شدند و از درون به تخریبات اشخاص صادق و پاک آغاز کردند بنده «نوری» کارمند ریاست افغان فلم بودم و سینمای زینب در آن زمان مربوط سازمان دموکراتیک زنان گردید مرا بحیث مدیر سینما زینب ننداری مقرر کردند. شخص بنام آقای عبدالرحمن مدیر اداری کلوپ «سازمان دموکراتیک زنان» بود. در سازمان دموکراتیک زنان از ممالک سوسیالیستی کمک های سرشار سرازیر می گردید که همه در بین رهبری سازمان زنان تقسیم میشد و یک مقدار ناچیز را به مردم بینوا بخاطر جلب و جذب در سازمان زنان میدادند. مدیر عبدالرحمن تحت نظر آقای جوبا هیت خریداری کلوپ زنان را تعیین کرده بود؛ یکن از خانم های شریف سازمان زنان جریان سواستفاده و اختلاس را برایم گفت؛ کریمه کشتمند معاون داکتر اناهیتا راتب زاد؛ تمام امور اداری را بدوش داشتند؛ موضوع را برای شان گفتم؛ خانم کشتمند؛ گفت برو آقای نوری پشت این مسایل نگر. و پاداش که از خانم کشتمند گرفتم این بود که از کار برطرف شدم. از اینکه قبلاً مامور ریاست افغان فلم بودم به رادیو تلویزیون مراجعه کردم و به کمک ماریا جان دارو که در آن وقت بحیث مدیر استخدام کار میکردند؛ در تحریرات ریاست تخنیکی مقرر شدم داخل حزب تحت رهبری کارمل پرابلم های زیاد ایجاد شد.

مرحوم دارو که من حیث رئیس در تخنیکی ایفای وظیفه میکرد؛ مشکلات زیاد با آمرین داخلی و مشاورین روسی داشت. هر عضو کمیته مرکزی خود را امر حساب میکردند. چون تجربه از سازمان دموکراتیک زنان داشتم. مشکلات مرحوم دارو را بیشتر درک میکردم. می خواهم برای شما عزیزانی که یک روزی این کتاب را مطالعه خواهید کرد؛ مشت نمونه خروار را بنویسم.

زمان ریاست مرحوم دارو در تخنیک رادیو تلویزیون؛ ژورنالیست های ممالک غربی برای مصاحبه و با رهبری حزب و دولت در افغانستان آمدند و راپورتاژ خوش را از طریق ستودیوهای رادیو تلویزیون به ممالک شان مخابره میکردند. روز بعد مرحوم دارو مبلغ بیست و پنج تا سی هزار دلار از مخابر ژورنالستان بدست آمده بود؛ برای تقویت بودجه تحول کرد. دست برد 6001) رادیو تلویزیون و به ریاست اداری بر بودجه دولت در حساب

زده نشود. دست اختلاسگران کوتاه شد. از به همین راستکاری و صداقتش برایش دسیسه می‌چینند.

یکتعداد دکانهای درپل باغ عمومی عقب ستودیوهای رادیو کابل سابق قرار داشت؛ مربوط رادیو تلویزیون بود از طرف کمیته مرکزی حزب بالای محمد یوسف دارو فشار آوردند که دکان‌ها بفروش برسد اما دارو مخالفت کرد زیرا از کرایه دکانها پول به بوجه رادیو تلویزیون می‌آمد. اما بعداً که دارو را برکنار کردند؛ به موافقه منشی سازمان اولیه رادیو تلویزیون آقای عبدالصمد مومند که از دوستان عبدالمجید سربلند بود؛ دکان‌های رادیو تلویزیون برایشخصی عبدالاحد ادا پذیرفهم ادا عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان که مالک سرای احمد شاهی در کابل میبایشد به احمد شاه گادی وان معروف است به پول ناچیز به فروش رسید. کسانی که در قرضیه فروش دکانها کمک کرده بودند سهم خویش را بدست آوردند.

یک روز نور احمد نور که عضو کمیته مرکزی حزب؛ برای مرحوم دارو تلیفون کرد. گفت فلان شخص را که از مرکز تربیوی رادیو تلویزیون تازه فارغ شده بود؛ ولایات روان نکنید. بعوض یک نفر دیگر را بفرستید او را در مرکزنگه دارد. مرحوم دارو در جواب گفت: اگر ولایت کندز می‌رود خوب و در غیر آن به خدمت عسکری سوق اش می‌کنم؛ کارمند دیگر که واسطه چون رفیق نور را ندارند باید به ولایات دور که جنگ جریان دارد؛ بروند و این ارجمندی در کابل باشد.

ریاست هفت خدمات اطلاعات دولتی «خاد» برای ترمیم وسایل تخنیکی شان از مرحوم دارو کمک میخواستند؛ یکرور انجنیر خیر محمد به اساس امر مرحوم دارو به «خاد» فرستاده شد. زمانی که انجیر خیر محمد برگشت؛ مرحوم دارو پرسید که برخوردار کارمندان خاد با شما چطور بود؛ به گپ‌های انجنیر خیر محمد را به دقت گوش کرد و برای آقای نصیر که رئیس ریاست هفت بود؛ زنگ زد و گفت: در آینده هیچ انجنیر جهت ترمیم وسایل تان روان نمیکنم. میتواند پیش داکتر صاحب نجیب رئیس جمهور شکایت کنید. زیرا ریاست هفت با انجنیران ما رویه نیک و برخوردار سالم ندارند. مرحوم دارو هیچگاه از حال همکاران وزیر دستانش بی‌خبر نبود در همه حال از ایشان دفاع میکرد.

مشاورین شوروی میخواستند که سیستم تلویزیون افغانستان را که ساخت جاپان بود به سیستم شوروی از (سیکم به پال) تبدیل نمایند. در این مورد مرحوم دارو سخت مجادله کرد و بالاخره با تفاهم کمیته مرکزی حزب از طرف مشاورین رادیو تلویزیون شوروی برای چند روز تحت نام کنفرانس او را به ماسکو روان کردند تا روسها او را قانع سازند. اما نتیجه بدست نیامد و دارو قبل از رسیدن به کابل از ریاست تخنیکی برکنار گردید.

یک مدت درخانه بود؛ چون حجم نشرات تلویزیون روزتا روز زیاد میشد؛ برای انکشاف ستودیوهای تلویزیون یک تعمیر جدید در عقب رادیو تلویزیون فعلی و چندین ستودیو در مرکز و در ولایات اعمار می‌گردید. مرحوم دارو را دوباره بدون در نظر داشت مسلک وی بحیث رئیس ساختمانی با تنزیل رتبه مقرر کردند. زمان که کار ساختمان خلاص شد و قرارداد های ممالک خارجی بخاطر خریداری و نصب وسایل تخنیکی آغاز میشد؛ مرحوم دارو که انسان پاک نفس و مسلکی در این رشته بود؛ در اثر مخالف با اعضاء کمیته حزب

بخاطر قرارداد های میلیون دلاری ازوظیفه بطرف وبه عوض ویس محمد خان معروف به قاضی ویس محمد که شخص غیرمسلمی بود؛ مقرر شد.

مرحوم دارو را بعد ازمدتی بیکاری بحیث مدیرعمومی خطاطان درمطبعه دولتی بازهم با تنزل رتبه مقررکردند. او یک روز به وظیفه جدید به مدیریت خطاطان رفت وچنین گفت : « شماهمه میدانید که سروکارمن با قلم نه بلکه با پیچکش وپلاس میباشد. این تصمیم حکومت نه تنها توهین بمن بلکه برای شماعیزانی که دررشته آرت گرافیک هنرهای زیبا تحصیل مسلمی وسابقه کار دارید؛ نیرمیباشد. لطفاً مطابق گذشته بوظیفه تان ادامه دهید وازمدیرسابق آن دفتر خواهش کرد که دوباره به چوکی خوداخذ موقع کند» مومرحوم دارو هم خانه نشینی را ترجیح داد.

با برطرفی دارو ازریاست تخنیکى مرا نیزازتحریرات ریاست تخنیکى برطرف وبه مدیریت پلان مقرر نمودند در آنجا به چشم دیدم که چه نوع دست بازهای صورت می گیرد. چون دربخش کمپلکس وظیفه داشتم وسایل که ازخارج می آمد درجمع تحویلدارقید میکردم. یکروز تحویلدارآمد وبرایم گفت: مدیرصاحت موتراهای اموال دربندر حیرتان رسیده است ازهرموتریکصد هزارافغانی برای تان میدهم لطفاً اموال را درج اسناد نکنید و برایش گفتم ؛ « اگر دیگر این حرف بزنید به پنجه قانون و به سارنوالی معرفی میشوید. » تحویلدار برای بالا دستان نامعلوم که با تحویلدارکار میکردند؛ گفته بود؛ که این شخص با یوسف دارو کار کرده با ما درتقسیم شریک نمی شود؛ تمام اموال را درجمع من قید میکند. قبل ازرسیدن اموال مرا برکنارکردند.

روزانه چهار الهی پنج موتراموال ازبندر حیرتان به رادیو تلویزیون منتقل میشد . وسایل شامل آلات تخنیکى و وسایل تزئینی ستودیوها وسامان آشپزخانه ؛ وسایل آرایشگاه - قالین برای فرش ستودیوها صد ها پایه تلویزیون وغیره بود. هیئت که جنس ها را بررسی میکردند برای رئیس پلان آقای انجنیر عبدالرحمن گفتند که همراهی شما یک ملا بنام نوری کار میکند تمام اجناس را فوراً درجمع تحویلدارقید وبه تحویلخانه انتقال میدهد. درهرحال مرا برطرف کردند اما بعد ازمدتی تمام تحویل خانه تخلیه گردید ویک ورق سند هم وجود ندارد. ازانجنیر عبدالرحمن باید پرسیده شود که اموال کجاست؟

من که دریک بخش کوچک کارمیکردم اینقدرتحت فشار قرارداشتم؛ حالا شما فکرکنید که مرحوم دارو با اعضاء کمیته مرکزی ومشاورین وصدارت چه حالت داشت.

به همین ترتیب خانم ماریا دارو بنابرکاردانی ولیاقتش ضرورت داشتند؛ دربخش استخدام و مدیریت مامورین کارمیکرد چه حال داشت. افراد صادق که درجرم وخیانت شریک نمی شدند؛ به چنین سرنوشت دچارمی شدند.

زمانی که دارو رئیس عمومی رادیو تلویزیون بود از طرف کمیته مرکزی حزب تحت فشار قرار گرفت که باید دکان های رادیو تلویزیون به فروش برسد. چون مرحوم دارو باهمچو خیانت ها مبارزه می کرد؛ وی را ازبخش های کلیدی حذف می نمودند.

شخص را بنام شمس حکم بحیث منشی سازمان اولیه رادیو بعوض عبدالصمد مومند آمد. این آدام نه چندان حزبی بود و نه کاردان صرف با روسا جورآمد میکرد و حق خود را

میگرفت و بس. خانم ماریا دارو نیز از رادیو تلویزیون به اداره کوپراتیف های دهقانی دربخش تبلیغ و ترویج و انکشاف مغازه های کوپراتیف مقررشد. وی برای افتتاح مغازه های گوپراتیف به اطراف شهر کابل با کمرمین های رادیو تلویزیون میرفت دوسه بار برایش دام گذاشتند مگر جان به سلامت برد. بعد از آن در ریاست جمهوری در وقت داکتر صاحب نجیب شهید مفرگردید. من نیز از رادیو تلویزیون و تمام کارهای دولتی قطع رابطه کردم و بکار شخصی پرداختم. رادیو تلویزیون از نظم و اداره خارج شده بود... افراد غیر مسلکی در هر بخش رادیو تلویزیون نظربه شناخت و واسطه مقرر میشدند؛ آب از سرچشمه ختک بود. از بالا تا پایان هرکس در برابر مسئولیتهای شان بی تفاوت بودند و در زد و بند با مجاهدین قرار داشتند و اشخاص صادق حزبی را از وظایف برکنار می کردند تا اینکه زمینه مساعد شد و برای شخص رئیس جمهور شادروان داکتر نجیب نیز توطئه کردند و جنگهای داخلی به شدت جریان داشت. شعارهای انقلابی خیال محمد کتوازی در روز هفت ثور چنین نتیجه داد. در زمان جنگهای داخلی هرکس تلاش میکرد تا از وطن به خارج مهاجر شوند. بانو ماریا دارو با فرزندان نیز مهاجر شد و مدتی زیاد از احوالش خبر نداشتیم. تا اینکه من نیز در کشور آلمان مهاجر شدم و یک تن از همکاران همسرم که ماریا جان را می شناخت؛ آدرس وی را برای ما لطف نمود. در آن زمان خواهر عزیز ما در کانادا مصروف نوشتن کتابهای فرهنگی بود و فرهنگ وطن را در خارج با قلم خوشنویس خود برای مهاجرین دوران وطن به ارمغان میداد. تمام کتابهایش را خوانده ام و از هر کتابش چیزهای زیاد آموختم. قلمش رسا باد. در پایان از خداوند برای خانم ماریا دارو و فرزندان ارجمند شان صحت سرافرازی و سعادت تنما میکنم.

با احترام

مبرز محمد نوری-کارمند سابق افغانفیلیم

ورادیو تلویزیون

نوامبر 2023



مرحوم محمد یوسف دارو در لباس عسکری

ماریا ی را که من می شناسم؛ زرغونه رفاه گردش از نیویارک



بازیگران: زرغونه رفاه گردش و ماریا دارو  
نویسنده: ماریا دارو

دوستان گرانقدر

گرانقدر با احترامات و درود بی پایان خدمت عزیزانی که درباره خواهر مهربان

بانوی ارجمند « ماریا جان دارو نظریات نیک دارند. » از کارکردهای فرهنگی و ادبی وی درخارج ازکشورمی نویسند؛ به من جرائت دادند تا درباره این خانم مبارز ودانشمند چند سطر از شناخت شخصیت از زمانیکه کارهای هنرتمثیل را با رادیو افغانستان آغاز کرد؛ بنویسمشناخت من درباره شخصیت ماریا جان دارو؛ برمیکردد ازایام که ما هر دو متعلم مکتب بودیم . اولین روز آشنایی ما درمدیریت درام وداستان دری هنر وادبیات رادیو افغانستان وقت بود. یکروزتمام ممثلین درشعبه نشسته بودیم؛ مرحوم استاد رفیق صادق برای ما یک همکارجدید را بنام ماریا جان معرفی کرد؛ درشعبه ما علاقه مندان

هنرتمثل از طبقه اناث کمتر می آمدند و اما بعد از آن که با کارتمثل آشنایی پیدا میکردند؛ بنابراینودات خانوادگی ویا به مناسبت محیط زیست ویا هم بعد فاصله؛ با کمترین مدت ترک وظیفه میکردند. همان روزیکه مرحوم استاد صادق همکارجدید « ماریا جان » معرفی کرد؛ فکر میکردم که چی مدت این خواهرک با ماهمکارخواهد ماند. با وی آشنا شدم مگر نمی دانستم که او نیزدرلیسه عایشه درانی درس می خوان؛ چند روزبعد درساعت تفریح درصحن مکتب با اومقابل شدم. از وی پرسیدم ؛ امروز رادیومیروید؟ گفت بلی باید بروم؛ من تازه بکارشروع کرده ام غیرحاضری برایم اجازه نخواهد بود. هردو قول و قرارگذاشتیم بعد ازختم ساعت درس مکتب؛ پای پیاده؛ قصه کرده؛ طرف رادیو حرکت کردیم. آهسته آهسته باهم آشنا شدیم. آشنایی ما به دوستی بسیار عمیق وخیلی صمیمی مبدل شد. از همان روز تا امروزکه هردوصاحب نواسه ها میباشیم؛ با همان شیرینی محبت و صمیمیت باقی مانده است. ماریا جان در همان وقت متعلمی انسان ذکی زحمتکش وبا مسئولیت بود. همیشه زمانیکه برنامه برای ثبت نمیداشتیم همه همکاران باهم دیگر قصه و خنده می کردند اما ماریا در گوشه دفتر نشسته به کارخانگی مکتب خود می پرداخت. کروز ازوی پرسیدم : چطوردراین هیاهوی دفتر کارمکتب را انجام میدهی ؟ بالبخند ملیح برایم گفت ؛ باید از درس ها عقب نمانم مطالعه برایش خیلی مهم بود؛ درکنار اینکه کارخانگی مکتب را تمام می کرد؛ کتاب میخواند ویا به نوشتن بعضی پارچه های کوتاه ادبی میپرداخت. یکروزدیدم که مجله پشتون ژغ بدستش بود؛ برایم نشان داد که در این شماره یک نوشته من نیز نشر شده است. آنقدر خوش بود که فکر میکردم حالا ازخوشی بال میکشد و پرواز میکند؛ برایش تبریک گفتم. فکر میکنم که نشر اولین نوشته وی دریک مجله رسمی بوده باشد. بعداً باهم انقدردوست شدیم که بسیار روزها از آمددفتر خواهش میکردم که من و ماریا را دریک پروگرام نقش بدهد. ماریا جان درظاهرانسان خندان نیست از همان سن نوجوانی صاحب شخصیت ؛ صاحب صلاحیت کاری با عزم راسخ بود. یک کار را که تصمیم میگرفت؛ هرقدردشوارهم میبود برای انجام آن تشویش نداشت. یکروز ازوی پرسیدم که در این سن وسال اگر امریک دفتر باشی یقین دارم که از عهده کار آن به خوبی برمی برایی؛ این اعتماد به نفس وتوانایی شما ازکجا سرچشمه گرفته است؟. باغرورگفت : « از آبله کف دست پدرم و از صبروشکیبایی مادرم » والدین من درزندگی خود تجارب تلخ وشیرین زیاد دارند؛ من باید ازتجارب گذشته والدین راه حل مشکل حال و آینده خود را جستجو کنم. زمانیکه به آبله کفت دستان پدرم نگاه میکنم خودرا قرضدار حس میکنم. از هرلحظه زندگی که برایم مساعد ساخته اند ؛ استفاده اعظمی بنمایم. تا در خدمت شان قرارداشته باشم. واقعاً زمانیکه معاش خود رامیگرفتیم ؛ اوتمام معاش خودرا به خانواده خود تحول می کرد جزاندکی پول کرایه سرویس وقرطاسه مکتبش. بعدها فهمیدم که اوقبل ازتقرارش در رادیوافغانستان دریک کمپنی پوستین دوزیکار کرده بود؛ به کار اداره وارد شده بود وی ازکارشاقه که ما خانمها چندان علاقه نداشتیم؛ مگراوبا اشتاق انجام میداد. مثلاً درپهلوی کاررادیوو درس مکتب درکارسون دوزی خوب وارد بود و دوستان برایش فرمایش میدادند؛ یک مقدار پول از نوک سوزنش حق وحلال پیدا میکرد. حتی به یاد دارم یکتن از همکاران



ما نیز سرکچی های زیبا خامک قندهاری دوخته بود. او زندگی را از زاویه دیگر میدید؛ در حالی که دیگران در همان نوجوانی سرشار از نشئه جوانی بودند مگر اومسولیت خانواده خود را بدوش داشت؛ و همیشه میگفت: « انسانها برای انجام وظایف شریفانه خلق شده اند؛ باید برای بشریت و بقای انسانیت مفید باشند.» وقتی که شخصیت وی را شناختم؛ خواستم بخانه شان بروم و مادرش را از نزدیک ببینم و این کارچندین بار تکرار شد؛ شادروان مادرش یکزن خیلی ساده مهربان و دلسوز بود؛ برای ما بولانی های مزه دار آماده میکرد که تا حالا مزه اش را فراموش نکرده ام. وقتی که بالای سفره « دسترخوان» می نشستیم؛ مادر مهربانش برای ما از تجارب زندگی قصه های شیرین میکرد؛ هر قصه او مانند یک کتاب پند بود. بعد از مدتی باهم مانند دو خواهر حقیقی تبدیل شده بودیم... زمانیکه از مکتب به رادیو افغانستان میرفتیم؛ نان چاشت نداشتیم اکثراً به کانتین رادیوبرای صرف غذا میرفتیم؛ ماریا جان در همان چند لحظه با دیدن کارگرهای کانتین رادیو؛ در فکر فرو میرفت میگفت: « حرکات کارگرها و غبار خستگی صورت شان؛ مشکلات زندگی شان را پوشانده است در زیر این غبارچه ماجرای زندگی وجود دارد؛ اگر از مشکل شان بدانیم؛ سوژه خوب برای نوشتن یک داستان است» استعداد نوشتن در همان نوجوانی در وجودش جوانه می زد بالاخره ماریا جان مکتب را تمام کرد و در مدیریت درام و داستانهای دری بحیث مامور رسمی مقرر شد. وقتی که مامور رسمی شد؛ هیچ گونه تغییر در برخورد با همکارانش دیده نشد؛ ماریا همان بود که قبلاً به حیث ممثل با ما کار میکرد. چندی بعد با یک درخواستی؛ تبدیلی خود را از بخش نشرات در بخش اداری تقاضا نمود و فکر میکرد در مدیریت مامورین خدمات بیشتر انجام داده میتواند. وی در ابتدا بحیث مامور حاضری مامورین و کارمندان رادیو افغانستان مقرر شد؛ در این مدیریت؛ به گفته خودش مصدر خدمات بیشتر برای مامورین و کارمندان گردید. با تمام مامورین رادیو آشنایی کامل پیدا کرد؛ در ضمن یگان وقت پارچه های تمثیلی برای پروگرام های مختلف می نوشت. مدیریت مامورین مرکز وزارت بود و تمام مامورین طبق قانون آن وقت روزانه برای امضاء حاضر میرفتند؛ تقرر و تبدیلی؛ مسایل کوچک و غیره مربوط آن دفتر بود. بانوماریا با همه ایشان برخورد خیلی صادقانه و صمیمانه داشت و مامورین برایش احترام زیاد داشتند بعد ماریا جان با مرحوم محمد یوسف دارو که وی نیز در رادیو تلویزیون ملی در بخش ریاست تخنیکی کار میکرد؛ ازدواج نمود. و من با آقای نعمت الله گردش هنرمند تیاتر ازدواج کردم و مصروف خانه و زندگی خویش شدیم اما دوستی ما برقرار بود. و اما حوادث رو گارو تحولات و تغییرات در کشور؛ ما را از هم جدا ساخت. من وطن را ترک کردم از حال و احوال خانم دارو بی خبر ماندم. مدتها گذشت و خبر های داغ درباره افغانستان در تلویزیون ها میدیدم و می شنیدم؛ برای همه دوستان و اقارب و ماریا جان ناراحت میشدم. نمی یا ۲۷ سال؛ یکروز زنگ تلفون خانه ما به ۲۶ دانستم که سرنوشت اوبه کجا کشید. بعد از صدا آمد؛ گوشی را گرفتم صدای ماریا جان چشمانم را روشن و گوشه هایم را نوازش کرد از خوشی در پیراهن نمیگنجید. باهم قصه کردیم از حال احوال هم دیگر پرسیدیم اما با تاسف که او همسر عزیزش « محمد یوسف دارو» را از دست داده بود. خیلی متأثر شدم اوبا چهار فرزند خورد سال با سفر طولانی تا کانادا رسیده بود. از همان روز یکه یک دیگر را

دوباره پیدا کردیم تا امروز که این مقاله را در باره ماریا جان نوشته میکنم رابطه تلفونی بدون وقفه با هم داریم. از تمام کارهای فرهنگی و ادبی اوبا خبرهستم. اودرکانادا با یک مجله بنام « زن » که درشهر ونکوور کانادا چاپ میشد؛ سوانح هنری من و همسر من آقای نعمت الله گردش را نوشته کرده بود و برایم ارسال کرد؛ یک تحفه بزرگ و پربها برای ما زوج هنری بود. خانم دارو اولین خانمی میباشد که در مورد زنان بسیار نوشته کرده است او اولین نویسنده است که درباره تمام زنان که در رادیو افغانستان با شرایط خیلی دشوار؛ مانع های فامیلی و محیطی کار میکردند؛ تاجاییکه امکان داشت آنها را در عالم هجرت پیدا کرد و درباره شان کتابی بنام « آوی ماندگار زنان » را نوشت و بعد چندین کتاب دیگر نوشته کرد؛ یقین دارم که دوستان از کتابهایش اطلاع دارند؛ نویسنده نیستم و درباره ماریا جان که او خود نویسنده خوب و خوش قلم است نمیدانم چه بنویسم. صرفاً میتوانم بگویم؛ نوشته های خانم دارو با احساس قوی مردم دوستی تحریر گردیده است؛ من کتاب رومان پابرهنه بازگشت او را خواندم آنقدر بخشهای عاشقانه را با احساس عمیق عشقی و بخش های تلخ روزگار را با دقت عاطفی از واقعتهای فامیلی و اجتماعی نوشته است که در بخش تراژیدی آن آدم گریه میکند. در بخشهای متخلف کتاب هم گریه کردم و هم بعض جا خندیدم؛ کتاب پابرهنه بازگشت که از واقعیت های جامعه نوشته شده است؛ میتواند یک فیلم ویاسریال بسیار خوب تهیه شود؛ وفاداری عاشق و معشوق و فرهنگ خوب مردم ما را نشان داده است. خانم دارو در خارج کشور با همه مشکلات اقتصادی و کارشاقه تربیه فرزندانش و دیگر پرابلم ها دست از قلم دست نکشید همیشه در فکر مردم و میهنش بود؛ بخصوص قلمش همیشه در دفاع از زنان و مردم مظلوم میچرخد... بر علاوه کار نوشتن در بعض مجلات و بسایت های اینترنت و نوشتن هفت جلد کتاب تاریخی و سیاسی و هنری؛ چندین مدیریت میکند. و بسایت ( [www.mariadaro.com](http://www.mariadaro.com) ) رساله و یک سایت اینترنت را بنام وی منبع خوب برای فرهنگیان و هنرمندان میباشد. در و بسایت وی مطالب خوب علمی تاریخ و هنری از خودش و سایر نویسندگان وطن ما به نشر میرسد. درباره فرزندانش باید گفت که تربیه و تحصیل در هجرت کار ساده نیست. چون خودم یک مادر هستم و میدانم که تربیه و تحصیل یک فرزند چقدر سخت است و او که یک مادرتنها به کارهای شاقه غرب شانه داد و برای تمام فرزندانش زمینه تحصیل را فراهم ساخت؛ هر کدام ایشان دارای تحصیلات عالی و شخصیت های نیک با وظایف خیلی خوب و شریفانه مصدر خدمت در جامعه می باشند. زمانی که فرزندانش دانشگاه را تمام کردند و مسؤلیت بزرگ خانم دارو اكمال تحصیل فرزندانش بود؛ تمام شد. همیشه برایش میگفتم که حالا که تمام اولاد هایت به ثمر رسیده اند... فرصت میسر است بیشتر نوشته کنید. درباره ماریا جان دارو هر قدر بگویم و بنویسم باز هم کم گفته ام؛ صفحات زیاد را در بر میگیرد و از حوصله خوانندگان بدور خواهد بود. ماریا ی عزیز دستت را با صمیمیت قلب میفشارم و برایت از خداوند مهربان سرفرازی و سعادت روز افزون میخواهم. با خانواده محترم تان شاد و خوشبخت باشید. با احترام زرغونه رفاه گردش

- February / 2023

## دوستان گرانقدر با سلام و ارادت ! من هم از ماریا جان و محترم مرحوم محمد یوسف دارو خاطره ها دارم

خانم فوزیه شهاب



خبر یک ابتکار فوق العاده عالی و زیبا برایم رسید. که به ابتکار جناب وارث الشعراء محترم نذیر جان ظفر به قدر دانی از خواهر گرانقدر ماریا جان دارو؛ نویسنده معروف و شخصیت مبارز که صاحب تالیفات زیاد میباشد؛ کتابی راجهت طبع آماده ساخته است. با آن که خبر این ابتکار فوق العاده خیلی نا وقت برایم رسید؛ با خود گفتم من که ماریا جان دارو- و مرحوم محمد یوسف دارو همسر شان را از چهل پنج سال به این طرف افتخار معرفت و دوستی شان نصیبم گردیده است. باید برای این کتاب علمی و یادگاری چیزی بنویسم.

از حضور دانشمندان گرانقدر که در این کتاب خیلی مهم سهم گرفتند و جناب وارث الشعراء محترم نذیر احمد ظفر مولف؛ این کتاب عاجزانه تقاضی میکنم که نوشته مرا نیز در جمع سایر همکار که در باره خانم دارو گرامی نوشته اند؛ شامل سازید و برایم اجازه بدهند که در جمع شان حضور داشته باشم.

بنده نویسنده نیستم اما یک تن از همکار شما در رادیو تلویزیون ملی بودم. با خانم ماریا جان دارو از ۴۵ سال بدین طرف افتخار دوستی و شناخت دارم.

اولین معرفت من با خانم دارو در آرایشگاه رادیو تلویزیون اتفاق افتاد. من همان شب مسول خواندن اخبار شب در تلویزیون بودم. خانم های که در آرایشگاه کار میکردند؛ گفتند: ماریا جان آمد. همه با خوشی و احترام با وی احوال پرسید و استقبال نمودند. مگر من در زمان تنها برای قرائت اخبار رادیو تلویزیون میرفتم؛ از صلاحیت های وظیفوی اوبی خبر بودم و چندان علاقه نگرفتم.

زمانیکه به صفت مامور رسمی در آن موسسه مقرر شدم؛ طبق معمول مامورین همه روزه سر ساعت هشت صبح حاضر امضا میکردند؛ یکروز خانه حاضر من قید شده بود و من

ورق حاضر را پاره کردم. مامورمسؤل حاضری نزد خانم دارو به شکایت رفت. من نمیدانستم که صلاحیت خانم دارو درچه حد است. زیرا همه مامورین ذکورواناث اورا به اسم ماریا جان صدا میکردند و ماریا جان هیچ وقت آرزونداشت کسی برایش مدیرصاحب بگوید. درحالیکه دروطن ما گفتن القاب وظیفوی معمول بود.

خانم داروی عزیز درآن موقع به حیث مدیرعمومی مامورین ایفای وظیفه میکردند و من رابطه نزدیک با وی نداشتم.

ماریا جان با انکه درظاهرچهره مصمم و منضبط داشت اما درباتن چقدرخانم مهربان و قلب روف داشت. به مشکلات تمام کارمندان رسیدگی میکرد. مامورین ازتمام اقشارمختلف درانجا کارمیکردند و به او احترام خاص داشتند.

موقع که به دفتر رفتم ؛ نطاقان وسایرهمکاران ازعمل انجام شده خبرشده بودند ؛ مرا متوجه ساختند که چی کارخلاف مقررات را انجام داده ام. خانم دارومیتوانست مطابق قانون جزای سخت برابم بدهد.

معرفت من با خانم ماریا دارو ازهمین جا آغازشد.

دربخش ریاست تخنیکی مرحوم شاپورشهاب شوهرم با مرحوم محمد یوسف دارو خیلی رابطه نزدیک برادرانه ورفیقانه داشت. همیشه از رهنمای و کمک های مرحوم دارو مستفید میشد.

مرحوم محمد یوسف دارو برای شاپورشهاب مانند یک برادربزرگ رهنمای کارهای فنی ومسلكی وهمچنان با من نیزمانند یک برادر رفتارخیلی دلسوزانه داشت و مراهمیشه خواهرخطاب میکرد.

زمانی مراسم عروسی ما فرا رسید . مرحوم دارو درمحفل خوشی ما تشریف آورد و من اورا بحیث پدروکلیم انتخاب کردم. بعد ازآن واقعاً بحیث وکیل مدافع بنده بود و همیشه با محبت پدرانه با من رفتارمیکرد.

و درخصوص ماریا جان باید بگویم؛ زمانیکه مادرشدم واولین طفلم بدنیا آمد. جدیت خانم دارو را دررابطه دفاع ازحقوق زنان و همکاری او را درعمل مشاهده کردم.. اکثراً خانم هایکه درآن موسسه نشراتی کارمیکردند؛ طفل داربودند و رادیو تلویزیون کودکستان برای اطفال ما نداشت.

خانم دارو برای ایجاد کودکستان با آمرین موسسه سخت درمبارزه بود...من هم کسی را در خانه نداشتم تا ازطفلم مراقبت کند؛ هرروز فرشته جان دخترم را با خود به وظیفه میبرد. یک روز دیدم خانم دارو با داکترصاحب حیدرمسعود وزیر رادیو تلویزیون درستدیوهای رادیوآمد و فرشته جان دخترم را دردهلیزستدیوها دیدند. خانم داروبرای داکترمسعود گفت : مادراین طفل که پشت میزخبرمی نشیند ؛ صدای گریه طفل خود را میشنود.

موقع که کودکستان آماده شد و ختم دارو برابم مژده داد گفت فرشته جان موسس کودکستان رادیوتلویزیون میباشد. مانند این خدمت؛ خدمات زیاد درچوکات صلاحیت های خود؛ برای تمام کارمندان رادیو تلویزیون انجام داده است. رادیو تلویزیون ملی به یکخانه مشترک و

بزرگ فرهنگی و به مانند افغانستان کوچک بود؛ تمام اقشار مختلف؛ زبان های و مذاهب مختلف مصروف کارهای فرهنگی بودند. همه مامورین از رئیس تا باغبانان و غیره از خانم ماریا و مرحوم محمد یوسف دارو به نیکویی یاد میکردند. خانم هایکه در آن موسسه کار میکردند همه ماریا جان را بحث یک خواهر بزرگ احترام و علاقه داشتند. موقع هایکه خانم دارو از رادیو تلویزیون به کوپراتیف های دهقانی تبدیل شد؛ محبوبیت او را درک کردم و دانستم که چقدر کمبود او را حس میکردیم. جدایی من از خانم ماریا جان دارو از همین جا آغاز شد و جنگهای داخلی شدید تر شد هرکس هرطرف پراکنده شدند ما نیز به یکی از کشورهای آسیا میانه « ازبیکستان » رفتیم و از آنجا به امریکا مسکین گذین شدیم. بعد از چندین سال یک روز خانم دارو عزیز برای ما تلفون کرد و جویای احوال ما شد. آن وقت مصروف نوشتن کتاب آوای ماندگار زنان بود. به همین منظور از من خواست تا سوانح کار فرهنگی خود را برایش ارسال بدارم و از همان سال 2007 میلای تا حال در رابطه هستیم. بنده فعلا در رادیو تلویزیون وطن من حیث نطق وظیفه دارم از خانم ماریا جان دارو تقاضای همکاری نمودم. او خواهش ام را پذیرفت و با نوشتن پارچه های تمثیلی همکاری خود را طور افتخاری با رادیو تلویزیون وطن آغاز کرد و برای برنامه کورنی ژوند پارچه های ادبی؛ انتباهی مینویسد.

از وی همکاری بیشتر تقاضا کردیم. وی با تمثیل هنری مشترک همراهی خانم زرغونه جان رفاه گردش و خودش به برنامه کورنی ژوند تلویزیون وطن رونق تازه بخشیده است.

اولین پارچه تمثیلی شان روز چهارشنبه بتاریخ بیستم دسمبر (2023-م) از طریق رادیو تلویزیون وطن نشر گردید. و مورد استقبال شنوندگان محترم قرار گرفت.

درباره مرحوم دارو و ماریا جان دارو در چهل و پنج سال شناخت و دوستی هرقد بنویسم تمامی نخواهد داشت؛ اما در همین جا بسنده میشوم؛ تا همکاران دیگر نیز مطالب شان را بنویسند در پایان برای مرحوم محمد یوسف دارو از خداوند بهشت برین آرزو میکنم و برای خانم ماریا جان دارو و گرانقدر با فرزندان گرامی شان عمر با صحت و سعادت تمنا دارم.

با احترام  
فوزیه شهاب  
امریکا - تاریخ 30 دسمبر 2023



# فصل چهارم :

اشعار شعراء در مورد خانم ماریا دارو

محمد اسحاق ثنا

شعر در باره شخصیت خانم ماریا دارو



- (۱) بانوای با فهم و دانش نیک انسان ماریا  
دوستدار حرف من با عزم و بانام ماریا  
با قلم دارو سازد؛ زخم ملت را دوا  
با کلام نغم می سازد؛ درمان ماریا  
(۲) پابرهنه یا به آوای زنان  
(۳) با کتاب (۲) آفرین گوید زجان ماریا  
(۴) وان که بنویس تاریخ تیاتر در وطن  
ماند با این کار خود نقش بوطن ماریا  
بعد تحقیق و تتبع بعد ماها جستجو  
کرد خدمت با جمال الدین افغان ماریا (۵)  
هر چه می نویسد ز درد مردم و میهن بود  
رنگ و بو خوش ترآود؛ از خیالاتش مدام  
خسته گی از روح زداید؛ هر بیان ماریا  
آرزوی؛ اعتلای مهن اش دارد مدام

خانه ظلم خواهد باد و یران ماریا  
در محیط زندگی تسلیم زور و زر نشد  
آفرین بر همت و بعزم و شان ماریا  
در جوانی رنج و داغ محرومیت دیده است  
بعد از این تکرار مباد آن زمان؛ ماریا  
طبع من قاصر بود؛ یک یک شمار باقلم  
عاجزم تا در قلم آرم بیان ماریا  
«طول عمر با سعادت از خدا خواهم» ثنا  
بر خود و بر اهل بیت مهربان ماریا  
\*\*\*\*\*

برگ سبزه تحفه دروش تقدم همشیره گرامی ماریا جان دارو  
با اخلاص فراوان - م - اسحاق - ثنا  
تاریخ سوم جنوری سال 2023  
نوت:

- ۱) ماریا مراد از نام همسیره گرامی خانم دارو
  - ۲) پابرهنه مراد از کتاب رومان زیبا است که از قلم ماریا جان دارو اقبال چاپ یافته است که (۲) با بیان آن ما را به کوچه کوچه جنگهای داخلی کشور میبرد
  - ۳) آوای ماندگار زنان کتابیست معرفی هنرمندان و نطاقان طیفه اناث میباشد که با زحمات (۳) شباروزی و تماس با همه آنها در هجرت اقبال چاپ یافته است
  - ۴) هنرمندان تاریخ ساز تیاتر؛ کتاب تحقیقی دیگر از بانو ماریا دارو میباشد که یا تلاش (۴) فراوان تمام هنرمندان تیاتر کشور و تاریخ فرهنگ نمایشی وطن را بیاد گار مانده است
  - ۵) کتاب در مورد سوانح و مبارزات و همه ابعاد زندگی سید جمال الدین افغان است که با (۵) تلاش شب و روز خانم دارو بنام خورشید شرق در کابل اقبال چاپ یافت و رایگان به مردم عزیز ما توزیع گردید
- مقالات و نوشته های ماریا جان دارو چه در خارج کشور و چه در داخل به تعداد زیبا در مورد مختلف هنری؛ اجتماعی؛ تاریخی و رویداد های خونین زمان چند دهه جنگ کشور؛ چاپ و اشاعه یافته که تذکر آن همه در سروره فوق از حوصله قلم مقدور نیست.
- برای همشیره گرامی و خوش نویس ما صحت و سلامتی آرزو میدارم  
با احترام ثنا



## تقدم به بانور فرهیخته : ماریا دارو



زنی دارد در این دنیا  
زنی دارد در این دنیا  
زنی با سمت بالا  
زنی فهیمه و دانا  
زنی چون ماریا دارو  
که دارد آرزو ها او  
گلی از باغ این بوستان  
شمع رخشانی از بغلان  
زنی فهیمه و دانا  
زنی خوش قلب و خوش سیما  
سعادت مند و با تدبیر  
زنی غیور و خوش تقدیر  
زنی آزاده و آگاه  
زنی با حرمت و با جاه  
گهی باسوز می خواند  
گهی از شوق می بالد  
گهی در گوشه تنها  
بدر و از میهن زیبا  
بیاد کودکان کشور خود ؛ اشک می بارد  
زنی با دانش و فرهنگ  
که پرهیزد زهر نیرنگ  
زنی چون ماریا دارو  
که دارد آرزو ها او  
زهر برک کتابش  
ناله های از وطن جوشد  
نوایش نغمه مرغان  
هر دشت و چمن سوزد  
با احترام  
ناجیه کریم – پنجم نوامبر 2023

# فصل پنجم:

مصاحبه های دانشمندان با خانم ماریا دارو



مصاحبه

## مصاحبه با خاتم دارو در مورد کتاب جدید شان بنام اتاق شماره (۲۲)



در این مقطع زمان که گروه منفور؛ فاقد سواد و فرهنگ با افکار قرون وسطایی و معامله گرسایه تظلم را برملت ما افکنده است و درب معارف و مکاتب را بر روی بانوان شجاع و مستعد ما بسته اند؛ نباید احساس ناامیدی کرد زیرا قلم بدستان ما در داخل و خارج از کشور پیوسته درنگارش ادامه میدهند و زبان و فرهنگ مان را با گلوآژه های شان عطور زندگی می بخشند.

از این جمله نویسندگان مجرب و چیره دست یکی هم بانوی گرانسنگ و نویسنده کتب متعدد خانم ماریا جان دارو است که با وجود مشکلات محیطی شجاعانه می نگارد و بر غنای معنوی ما می افزاید.

در همین روزها کتاب تازه شان تحت عنوان (اتاق شماره 22) در آنلین منتشر گردیده است. در همین رابطه مصاحبه اختصاصی با این خواهر ما انجام دادم و شما دوستان را به خوانش آن دعوت میکنم

سوال – تاکنون چند کتاب و با کدام عناوین را نوشته اید و هموطنان ما از کدام مرجع می توانند آنها را بدست آورد؟

جواب - جناب محترم ظفرگرمی وارث الشعرا شیوا بیان ؛ ژورنالست آگاه و فعال؛ خدمت شما و علاقمندان کتاب عرض سلام و ادب دارم باید بگویم که تا حال هفت جلد کتاب در بخش های مختلف در غربت سرای کانادا طبع کرده ام اولین کتاب بنام آوای ماندگار زنان افغانستان بود که با تحقیقات چند سال از (2005 الی 2008) م- تکمیل و طبع گردید. دومین کتاب بنام (پابرهنه بازگشت) می باشد که سرنوشت یک خانواده نجیب و با عزت وطن ما دستخوش حوادث ناگوار جنگهای داخلی میشود؛ در سال (2009) م- در کانادا به طبع رسید.

سومین و چهارمین کتاب؛ یک کتاب خیلی ضخیم بود. می خواستم تحت عنوان تغییراتی حوادث سیاسی و تاثیر آن بالا فرهنگ و ادبیات طبع کنم. اما زمانی که کتاب را برای بررسی وادیت خدمت دانشمندان گرانقدر هریک دکتر عبدالغفور روان فرهادی ؛ دکتور عنایت الله شهرانی و محترم عبدالله شادان فرستادم؛ نظر لطف ایشان چنین بود؛ که باید کتاب را تحت دو عنوان جداگانه ترتیب و چاپ نمایم. بنا بخش هنرمندان تاریخ ساز تیاتر راجدا و متابقی هنردوستان و فرهنگیان و شعرا و نویسندگان تحت عنوان چهره های جاودان به زیور چاپ آراسته گردید. پنجم کتاب:

پوهاند سید سعدالدین هاشمی یک کتاب خیلی ضخیم را تحت عنوان (نگاهی به نخستین کتاب در باره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان) را نوشته بود؛ برایم ارسال کردند تا درباره آن چیزی بنویسم. البته در حدود 15 الی 17 صفحه تاییی در مورد آن کتاب نوشتم و در سایت های افغانی معرفی کردم. بعداً پوهاند هاشمی گرامی تصمیم گرفت و فرمودند که اندکی طولیتر بنویسم تا در کابل چاپ شود؛ زیرا ارسال کتاب من به آن ضخامت خیلی مشکل میباشد. بنده در حدود (151) صفحه؛ تحت همان عنوان کتاب (نگاهی به نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان) نوشتم و در کابل با پرداخت هزینه مادی پوهاند هاشمی چاپ و رایگان به اختیار هموطنان ما گذاشته شد. کتاب ششم

خورشید شرق سید جمال الدین افغان میباشد که رفرنس اصلی آن کتاب بیدارگر عصر نوشته استاد فضل الرحمن فاضل ؛ ادیب و نویسنده چند کتاب اند؛ میباشد. همچنان تحقیقات درباره سید جمال الدین افغان را از سایر منابع یعنی حدود نه جلد کتاب نویسندگان معاصر افغانستان نیز گرفته ام و در حدود 253 صفحه ؛ نوشتم. این کتاب نیز در کابل از پول خودم طبع شد و رایگان به هموطنان عزیزم توزیع گردید. آخرین کتاب بنام (اتاق شماره 22) می باشد.

این کتاب را در سالهای قبل نوشته بودم و منتظر فرصت؛ برای بررسی و دوباره خوانی آن بودم. اما در نوشتن مقالات روزمره ؛ پیشبرد سایت انترنیتی ام که هر هفته مطالب جدید منتشر میشود و همچنان مصروف نوشتن مطالب و معرفی کتاب دیگر دوستان و نویسندگان ارجمند مصروف شدم ؛ نتوانستم آن را دوباره مرور کنم. در همین اواخر وضع صحتی بنده خوب نبود و آن را عاجل از بستر مریضی آنلاین منتشر نمودم" میدانم به بررسی وادیت

ضرورت داشت. اما ترسیدم که شاید عمروفا نکند و شاید کتاب نردم باقی بماند؛ بناً از خوانندگان محترم قبلاً پوزش می‌خواهم.  
در پاسخ بخش دوم سوال تان باید به عرض برسانم که تمام کتاب هایم باید گفت که در سایت بنده:

(www.mariadaro.com)

موجود میباشد و بدسترس علاقمندان قرار دارد.  
سوال : چرا کتاب اخیر تان را «اتاق شماره 22» نامگذاری کرده اید؟  
داستان این کتاب تراژیدی سرنوشت یک پسر جوان هموطنان ما را بیان میکند. حوادث و وقایع جنگ چهل ساله را که مردم عزیز ما گوشه ؛ گوشه ای آن جنگها را دیده اند و سرنوشت آن جوانان برای نسل آینده ما بازگو می دارد. در این جنگ چهل ساله هیچ برنده ای وجود نداشت و نخواهد داشت. بجز کشوراجانب نیدخل. اما بهای سنگین این جنگ را مردم عزیز ما پرداختند. همانطور که سیاست پشت و روی ندارد؛ جنگ هم ترحم ندارد؛ بی رحمی این جنگ و بیشترین صدمه را زنان؛ جوانان؛ اطفال و کهنسالان دیده اند. تصویر پشتی کتاب « اتاق شماره 22» جنگ قدرت طلبانه هشت ثور و راکت پرانی های جهاد را نشان میدهد. مردم عزیز ما از ترس راکت بازی های تشنه گان قدرت ؛ داوطلبانه به زندان پلچرخی پناه برده بودند. این که در آنجا چه دیدند؛ آن را کتاب بیان میکند.  
سوال – در رهبر سبک خاص وجود دارد و شما در نویسندگی کدام سبک یا (ژانر) استفاده می کنید؟

جواب – خدمت شما باید عرض کنم که شیوه نوشتاری من ریاستیک میباشد. به همین دلیل دوست دارم قصه های واقعی را به شکل رومان بنویسم؛ مانند کتاب ( پابرهنه بازگشت و اتاق شماره 22 ) در این دو کتاب از وقایع جنگ در کشور بحث گردیده است که خیلی تراژدی میباشد. بناً اگر شیوه رمانتیک در قصه و یا داستانهای تراژیدی داده شود؛ برای خوانند دلچسب می‌گردد.

در رومان نویسی؛ اصل داستان مانند یک درخت شاخ و پنجه می کشد. اما نویسنده باید تمرکز فکری خود را بالای حقایق و اصل قضیه داشته باشد. بعضی از نویسندگان محترم بخاطر جالب ساختن کتاب ؛ به حاشیه نویسی می پیچند و از اصل قصه انحراف میکنند.  
خوانندگان کتاب همیشه کرکتر اول کتاب و حقایق حادثه را تعقیب میکنند تا به نتیجه برسند. در غیر آن خواننده نیز در حاشیه خوانی مصروف میشود و مسیر اصلی داستان از ذهن شان فرار خواهد کرد.

سوال- به نظر شما تالیف یک کتاب مشکل است و یا نگارش کتاب و فرق این دو چیست؟  
جواب – خدمت تان عرض میدارم که در جهان نویسندگان معروف داستانی؛ تاریخی و ادبی و سیاسی خیلی زیاد بوده اند و می باشد؛ اما هیچ کدامشان به یک شیوه نوشته نکرده اند. زیرا هر نویسنده نظر به حادثه؛ قضیه روانی و افکار منفردانه دارند. شیوه و افکار هر نویسنده از هم فرق دارد زیرا هر کدام ایشان قضیه از زاویه دید خود می نویسند و هیچ یک آنها یک مطلب معین را همگون و به یک شیوه نوشته نکرده اند.

تالیف ؛ مولف ویا نگارنده همه یک مفهوم را می رساند. کسی که قلم می زند خون دل میخورد؛ همه ایشان قابلقدر و احترام میباشند.  
چنانچه شاعری چنین گفته است.

( هرکی سخن را به سخن ضم کند - قطرهء از خون جگر کم کند)

نویسنده در مجموع کار دشوار است. یک نویسنده درباره موضوع تاریخ ادبی نوشته میکند؛ موضوع معین است؛ مطالب پراکنده وجود دارد آن را جمع آوری کرده در یک کتاب به خواننده تقدیم می دارد؛ برایش مولف گفته برایش مولف گفته میتوانیم ؛ مانند آن نویسنده جوان وادیب که کم زیست و بسیار نوشت (مرحوم محمد حیدر ژوبل) تاریخ ادبیات را تالیف کرد ؛ زبان و ادبیات وجود داشت؛ مرحوم ژوبل همه مواد و مطالب را جمع آوری کرده تحت عنوان تاریخ ادبیات به جامعه تقدیم کرد. مولف تاریخ ادبیات زبان دری مرحوم « حیدر ژوبل » میباشد. یا مثال دیگر: کتاب های فارسی دری : مولف آن مرحوم محمد آصف مایل است مگر قصه نویس یا داستان نویس که قضیه ای را از تراوش ذهن خود روی کاغذ می نگارد؛ نگارنده برایش کلمه ؛ موزون و خوب است؛ مثال شادروان دکتور اکرم عثمان چشم دیدش را از اجتماع طی یک قصه و یا داستان جالب می نگاشت. مانند مردها را قول است؛ وقتیکه نی ها گل می کند و غیره  
سوال - زیادتر نویسندگان وطن ما در سرای غربت بسر می برند امکانات مادی خوبی ندارند آیا شما هم ردیف آنها هستید؟

جواب - بلی

شاید من بیشتر از دیگران با مشکلات مادی دست و پنجه نرم کرده باشم ... زیرا یک مادری که وظایف پدری و مادری را در یک کشور میزبان بدوش دارد و پرورش فرزندان و مسؤلیت مادی و معنوی هم متوجه او میباشد. همه مشکلات را به تنهایی بدوش میکشد ؛ مشکلات زیاد دامنگیرش میشود. از یک طرف مشکلات مادی و از طرف دیگر تربیت و تحصیل فرزندان که یکی از وظایف اولیه و فرضیه برای والدین میباشد. این خود یک مشکل بزرگ دیگر است.

سوال - کدام نویسندگان معاصر وطن را بیشتر دوست دارید ؟

جواب - به تمام نویسندگان وطن و نویسندگان جهان احترام دارم. بعضی نویسندگان بخاطر نوشتن حقایق حیات خویش را به خطر مواجه ساخته اند ؛ تا نسل بعدی را در جریان واقعیای تاریخ؛ هنر؛ فرهنگ و سیاست گذشته قرار بدهند؛ همه قابل قدر و احترام میباشند. در غیر آن از گذشته و مبارزه ملت و استبداد حکومت های خبر میماندیم. هرگاه از گذشته خویش آگاهی نداشته باشیم. مسیر آینده خویش را تعیین کرده نمی توانیم؛ دوست و دشمن وطن را باید در پرتو تاریخ تفکیک نماییم؛ کتاب های متعدد را خوانده ام. سبک و شیوه نوشته هر نویسنده را در بخش مسلکی شان منفردانه دوست دارم. مثلاً در عرصه تاریخ نویسی : مرحوم فیض محمد کاتب؛ مرحوم میر غلام محمد غبار؛ پوهاند سید سعدالدین هاشمی؛ دکتور عبدالغفور روان فرهادی؛ دکتور عنایت الله شهرانی ؛ دکتور صبورا الله سیاه سنگ ؛ محترم عنایت الله سادات ؛ محترم نصیر مهرین و محترم رزاق مامون و غیره. الحمد لله تعداد نویسندگان زیاد است؛ هر کدام ایشان قابل قدر دانی می باشند

تا جای که آثار نویسندگانی عزیز به دستم رسیده و مطالعه کرده ام؛ شیوه نگارش شانرا در کنگورهای مختلف دوست دارم.

سوال : شما که خود سابقه هنری دارید؛ با شیوه کدام یک از نویسندگان هنر و فرهنگ علاقه دارید؟

در عرصه فرهنگی؛ ادبی و داستانی و فولکلور : مرحوم عبدالرحمن پژواک؛ مرحوم علامه صلاح الدین سلجوقی با آنکه یک فیلسوف ارجمند بود و نوشته های فلسفی زیاد دارند در مورد فرهنگ نیز خدمات زیاد انجام داده است؛ مرحوم دکتور اکرم عثمان؛ مرحوم پوهاند میرحسین شاه؛ مرحوم پوهاند عبدالشکور رشاد؛ مرحوم دکتور محمد رفیق یحیایی؛ مرحوم عبدالحق واله ؛ محترم عتیق رحیمی؛ محترم خالد نویسا و از جمله زنان و سیمه عباسی میباشد. نباید فراموش کرد که خواهران زیاد نویسنده در داخل و خارج وطن وجود دارند متأسفانه آثار شان به دستم نرسیده و نخوانده ام و نمی دانم. در عرصه هنر طنز نویسی؛ مرحوم جلال نورانی؛ محترم عبدالواحد نظری ؛ محترم هارون یوسفی ؛ محترم میرزا ابوالپشم؛ محترم زبیر پاداش؛ محترم معروف قیام و غیره دوستان که اکنون حافظه اجازه نمیدهد.

خانم ماریا دارو نویسنده چیره دست وطن و مدیرسایت وزین ( ماریا دارو) از مصاحبه پُر محتوای تان سپاس نموده و توفیقات بیکران برایتان آرزومندم. نذیر ظفر



# مصاحبه با خانم ماریا دارو نویسند محبوب و مبارز وطن

خانم رجنی پران کمار



در این او اواخر سروصدا بسته شدن مکاتب و دانشگاه بروی خواهران ما در افغانستان سرخط اخبار جهان میباشد؛ خواستم سراغ بانوی مبارز، نویسنده توانا که همیشه در باره زنان مقالات زیاد نوشته است « ماریا جان دارو » را بگیریم و به خاطر این مصیبت که بالای زنان کشور ما تحمیل میشود؛ حرف بزنیم و از نوشته های جدید شان نیز آگاه شویم. شما هموطنان گرامی در مورد خانم ماریا دارو شناخت کافی دارید؛ من هم از زمان که در رادیو تلویزیون ملی کار میکردم؛ با خانم ماریا دارو و همسرش مرحوم یوسف دارو آشنایی کامل داشتم. همسرش محمد یوسف دارو شخصیت برجسته و یک انسان دلسوز و مهربان برای تمام کارمندان رادیو تلویزیون بود.

خانم دارو در مدیریت مامورین یعنی در ریاست اداری کار می کردند؛ ارتباط مستقیم کاری با وی نداشتم اما زمانی که همه ما در سرویسهای رادیو تلویزیون طرف خانه می رفتیم با هم قصه های یومیه داشتیم و دوستی ما تا حال ادامه دارد.



اما با مرحوم دارو که مسئولیت ریاست تخریکی را به عهده داشتند؛ ارتباط کاری با استودیوهای رادیو داشتم و یک خاطره خیلی خوش حیاتی از ایشان دارم که میخواهم با شما دوستان شریک نمایم.

یکروز درستودیوهای رادیو دشمنان وطن یک بم را جاسازی کرده بودند. من در ستودیوی دیگر برنامه اردو را می خواندم همه کارمندان سراسیمه از ستودیوها برآمدند و افراد امنیتی « خاد » ستودیوهای رادیو را محاصره کردند و هر فرد را تحقیق می کردند. مرا نیز مورد بازپرس قرار دادند و میخواستند جهت استنشاق بیشتر با خود به خاد ببرند در همین فرصت مرحوم دارو پیداشد و از مسئولین امنیتی پرسید باخانم پران چه کار دارید و او را کجا میبرید. با مسئولین امنیتی شدید برخورد کرد و گفت : شما چه شناخت از مامورین رادیو تلویزیون دارید ؟

خانم رجنی پران را کسی جایی برده نمیتواند و مرا گفت خانم پران بفرمایید خانه تان بروید. اگر مرحوم دارو به سروقتم نمیرسید ؛ شاید امروز نمیبودم.

زمانی که از وطن بیوطن شدیم بخصوص در زمان هجرت از تمام دوستان و هموطنان دور مانده بودم. افراد نیک وطنم بیادم می آمدند و به خصوص کسانی با صداقت برای مردمش کوچکترین خدمتی انجام داده بودند؛ درچشم مجسم میشدند. همان صمیمیت ها و همکاران خوب رادیو تلویزیون و همکاران وزارت مالیه که من انجام وظیفه کرده بودم. اما خوشبختانه یک روز ماریا جان برایم تلفون کرد صدایش گوشه هایم رانوازش داد و دلم را روشن ساخت و تمام خاطرات شیرین دوره کار رادیو تلویزیون برایم دوباره زنده شد. خانم دارو در آن وقت تعداد زیاد هنرمندان؛ نطاقان و گویندگان رادیو و تلویزیون را برای نوشتن کتاب « آوای ماندگار زنان» پیدا و جستجو میکرد. از من نیز خواست که

زندگینامه خود را دراختیارش قرار بدهم. ازبرکت ماریا جان دارو توانستم؛ که دوباره با دوستان و همکاران دوران کاری ما وصل شوم که خیلی مشکورایشان می باشم. از همان وصلت دوباره تماسهای ما برقرار است. فشار زندگی درکشورهای غربی خیلی زیاد است و ماریا دارو چون خود نویسنده بود؛ مرا نیز تشویق کرد وگفت باید برای فرهنگ کشور خودکارکنیم . اوچندین داستان های کوتاه درباره کلتور و فرهنگ وطن نوشت و بعضی از آنها را برایم لطف کرد که بخوانم . با آنکه هر دوی ما بخاطر نفقه خانواده خود مصروفیت زیاد داشتیم مگر به شوق داستان را با صدایم ثبت میکردم و برایش می فرستادم و ماریا جان آن را ایدیت میکرد ودریوتیوب میگذاشت. بعضی داستان ها را خودش نیز می خواند. دریوتیوب موجود است. این کار فرهنگی از طریق ماریا دارو برایم یک تحفه خیلی گرانبها بود که در غربت انجام میدادم. خانم داروی گرامی با این خدمت خویش درباره فرهنگ کشور مرا نیز روحاً با تمام هموطنانم وصل کرد.

و حالا می خواهم از آثار جدیدش آگاهی حاصل کنم ؛ به یک مصاحبه کوتاه همراهی داشتم ؛ شما دوستان گرامی را نیز در جریان می گذارم.

سوال : ماریا جان سلام ؛ مدتیست ناپیدا میباشد. آیا مصروف نوشتن کدام کتاب هستید؟

جواب : سلام بر شما رجنی جان نازنین دوست دیرینم ؛ نوشتن همیشه رفیق و همراه زندگی من است اگر صحت برایم اجازه بدهد ؛ مینویسم . یک مدتیست که ویروس کرونا همه را در انزوا قرار داده است. من نیز مانند دیگران گوشه گیری را تجربه می کنم سوال - من شاهد نوشته های زیاد شما هستم؛ میخواهم بدانم که چه کتابی روی دست دارید؟

جواب - شما اطلاع دارید تا حال هفت جلد کتاب و چند رساله طبع کردم و یک جلد دیگر آماده چاپ است؛ و دوستان ارجمند و نویسندگان گرامی لطف میکنند؛ کتاب های شان را جهت نقد و معرفی برایم ارسال میدارند؛ که از هر کدام این نویسندگان عزیز و ظنم مشکور هستم. در همین چند روز قبل یک کتاب بسیار جالب و خواندنی اثر جناب نصرالدین سلجوقی را به تاریخ نهم دسامبر (2022) م ؛ که درباره « سلجوقیان معاصر هرات » بحث میدارد؛ معرفی کردم.

سوال - نوشتن یا نقد و بررسی کتاب؛ کدامش برای تان آسان تر است ؟  
جواب - نوشتن هر کتاب زحمت زیاد دارد ؛ نوشتن کتاب تاریخی کار فوق العاده است و برای جمع آوری مطالب تاریخی خیلی ریسرچ کار دارد تا قضایا و حوادث گذشته پیش چشم آیندگان قرار داده شود این نوع نگارش دید وسیع و جسارت کامل که تخطی از واقعات تاریخی نشود؛ بکار است. اما برای من نوشتن رومان و مطالب اجتماعی و فرهنگ خیلی دلپذیر است. در این باره کتابی را که در بالا تذکر دادم جناب نصرالدین سلجوقی گرامی زحمت زیاد کشیدند. آثار تاریخی و دانشمندان سلجوقیان و بخش از تاریخ فرهنگ هرات باستان را در برمی گیرید؛ خیلی جالب و معلوماتی است.  
بخش دوم سوال تان نقد و بررسی است. این کار دشوار تر از نوشتن کتاب است زیرا در نقد و بررسی نباید زحمات مولف را فراموش کرد. کتاب باید از آغاز تا انجام کتاب با دقت تمام خوانده شود و نکات لازم را از کتاب کشیده و به خواننده داده شود.

زیرا در کتاب فصل ها و عنوانها مختلف وجود دارد باید با ذکر فصل و شماره صفحه ؛ بطور فشرده معرفی گردد تا از آن کتاب حجیم متن اصلی یک اندازه برای خواننده روشن گردد و علاقه مندان از طبع کتاب آگاهی حاصل کنند و به مطالعه اصل کتاب بپردازند. باید تذکر بدهم که نقد و بررسی جهت عیب یابی و انتقاد نیست.

سوال - آیا در زمان بررسی کدام نواقص هم وجود دارد که انتقاد گردد؟  
جواب - هیچ کتابی از نظر تایپی مبرا از اشتباه نیست و هیچ انسان هم از اشتباه مبرا نیست گفته اند؛ هر کی کار میکند طبعاً اشتباه هم میکند. اما با غلطی تایپی و اندک نواقص که مقصد و متن اصلی را خدشه نزده باشد؛ محتوای دلچسب کتاب و زحمات مولف نه باید به باد انتقاد گرفته شود. کار ظالمانه خواهد بود. بقول شاعری:

(هر کی حرف را با حرف ضم کند — قطره ء از خون جگر کم کند )

یک نویسنده شب و روز بالا یک کتاب زحمت می کشد و وقت گرانبهای خود را برای نوشتن کتاب صرف میکند. بیاد دارم کتاب گوهر اصیل آدمی نوشته: « محمد عالم افتخار » را انتقاد کرده ام و انتقاد هم خیلی بجا بوده است.

زیرا از آغاز کتاب صدمه زدن بر اصل فرهنگ پسندیده اجتماعی و عقیده وی انسانهای سرزمین ما بود. استعمال لغات دور از اخلاق بکار برده شده بود. اگر میخواهید نوشته بنده را از گوگل پیدا کرده میتوانید.

سوال - بررسی و نقد کدام دانشمند وطن را دوست دارید؟

جواب - دید و نظر هر دانشمند بنابر شیوه نگارش فرق میکند؛ من طرز نقد و نگارش دکتر لطیف ناظمی و استاد نصرالله پرتو نادری را در بررسی های فرهنگی و ادبی خیلی دوست دارم.

سوال - درباره نوشته های فیسبوکی چه نظر دارید؟

جواب: نوشته های فیسبوکی افکار ما را روشن سازد؛ مفید است و فیسبوک بیشتر برای اطلاع رسانی خیلی ارزش دارد؛ بشرط اینکه اطلاعات بی طرفانه و واقعیت باشد. در شرایط کنونی در افغانستان حوادث زیاد اتفاق می افتد و رسانه های داخلی نیز تحت شرایط موجود و کنترل طالبان و نظر به قانون نشراتی حکومتی اطلاع رسانی میکنند اما در اطلاع رسانی فیسبوک هم باید متوجه بود که اطلاعیه ها را از کدام زاویه و از کدام آدرس می نویسند. از این رسانه همگانی « فیسبوک » اگر استفاده خوب صورت بگیرید؛ خیلی مفید است. یکتعداد نویسندگان و هنرمندان آثارشان را منتشر میکنند خیلی عالی و بجاست که به دسترس همگان قرار میگیرد.

اما آهسته آهسته جای نشرات خوب اطلاعات مفید و مقالات فرهنگی و ادبی را؛ نشرات مبتذل و انحرافی در فیسبوک گرفته است؛ بطور مثال - عکس های برهنه؛ رقص های مجالس خانگی و نمایش لباس های رنگارنگ مطابق مد روز و غذا های متنوع که اصلاً به مردم ارتباط ندارد. اطلاعات مفید فیسبوک را به انحراف کشانده اند. بنابراین لایه فوق یک عده مردم در فیسبوک خواندن و نوشتن را کنار گذاشته اند؛ اکثریت پراگراف نویس و پراگراف خوان شدند آهسته آهسته اصول نویسنگی فراموش میشود.

سوال - درباره بسته شدن مکاتب و دانشگاه بروی دختران چه احساس دارید؟

جواب - عاملین این عمل ناخشنودی این است که شاید طالبان از روشنی می ترسند... زنان ستون اصلی خانه خانواده را تشکیل میدهند؛ زنانی که دارای تحصیلات اند فرزندان منور به جامعه تقدم کنند؛ مانند چراغیست که اطراف خود را روشنایی میبخشند؛ ما به یک جامعه روشن و تحصیل کرده نیاز داریم. کسانی که دروازه های دانش را بروی خواهران ما بسته میکنند و طبقه ذکور اجازه می دهند؛ تعادل جامعه را برهم می زنند.

افغانستان یک کشوریست که مردم عزیز ما با عقائد

مختلف زندگی میکنند و به اسلام نیز عقیده راسخ دارند. طالبان که قرآن کریم را کتاب مقدس می شمارند؛ آموزش علم در قرآن مبارک تاکید گردیده است و یا گفته اند که از « گهواره تا گور - دانش بیاموز » عدالت خداوندی همین است.

طالبان یا معلومات کافی از علوم اسلامی ندارند و یا این عمل که باعث تخریب دین اسلام می شوند؛ عمداً اجرا می کنند.

دانشمندان خدمات ارزشمند به جامعه بشری انجام داده اند؛ اختراعات دانشمندان؛ جهان را از یک تاریکی به روشنی سوق داده است. در افغانستانی که مولانا جلال الدین محمد بلخی؛

،سلطانہ رضیہ؛ گوهرشاد سید جمال الدین افغان؛ ابن سینای بلخی؛ ملالی میوند؛ رابعه بلخی ، ملکہ شاہ ہر خ میرزا، مستورہ غوری، سید النسب شاہ بیگم مخفی بدخشی، گوهرشاد بیگم بیگم ، حاذقہ ہروی، محبوبہ ہروی؛ مخفی کابلی؛ عایشہ درانی، نادیه «نادیا» انجمن؛ خواجہ عبداللہ انصاری؛ نورالدین عبدالرحمن جامی؛ دقیقی بلخی؛ ابوالموید بلخی و ..... را داشت ؛ امروز بدست یک مشت رھبرانی کہ فرزندان خودشان در بہترین دانشگاه های خارج مصروف تحصیل اند؛ نیم پیکرجامعہ را از دانش منع میکنند؛ افتادہ است۔ این عمل در حق مادران و خواهران جامعہ ما ظلم نارو است و یک لکہ ننگ تاریخی برای رھبران فعلی کہ تحت اوامر ارگانہای سیاسی و استخبارتی اجنبی؛ دول زیدخل عمل می کنند؛ محکوم بہ تاریخ اند۔ اگر تاریخ وطن خود را ورق بزنینم درکنار جنگھا و حملات بیگانہ؛ ترقی و پیشرفت های زیاد از بزرگ مردان و بزرگ مادران کشور خود می یابیم ۔ بطور مثال باید گفت ؛ عصر غزنویان بیشتر از سه صد نفر شاعر و نویسندہ از چند کشور ہمسایہ بہ دربار سلطان محمود غزنوی راہ پیدا کردند و تربیہ شدند۔ مثال بزرگ ابوالقاسم فردوسی و صد های دیگر؛ عصر تیموریان؛ ہرات مرکز علم دانش بود ؛ مدارس نظامیہ در سراسر امپراطوری سلجوقیان در دوران «آپ ارسلان و ملکشاہ سلجوقی» گشودہ شد۔ در این مراکز آموزشی دانشجویان از چہار گوشہ جہان بخصوص از قارہ اروپا سرگرم تحصیل بودند۔

بلخ مرکز علم و فرہنگ مہد تولد مولانای جلال الدین بلخی کہ شخصیت جہانی گردیدہ است؛ میباشد

سوال - خانم دارو عزیز شما گفتید مدارس نظامہ آیا درس نظامی دادہ میشد و عسکر تربیہ میکردند؟

جواب - نخیر علوم و فنون مختلفہ و مدرن در آن مدارس تدریس می شد۔ نظام الملک صدراعظم وقت در تاسیس و تدریس این مدارس بسیار خدمت کرد اولاً نظام الملک منزل خود را در اختیار شاگردان گذاشت در گشایش مدرسہ سہم بزرگ داشت۔ بہ همین خاطر مدرسہ را بنام او «مدارس نظامیہ» یاد کردند۔

بناً کشور ما یک کشور مدرن و صاحب دانشمندان زیاد بودہ است۔

سوال - شماکہ برای اعادہ ء حقوق زنان مبارزہ کردہ اید؛ آیندہ را چی فکر میکنید؟

جواب - من دربارہ آیندہ کشور نا امید نیستم۔ مبارزہ برای تامین عدالت اجتماعی از تاریخ پیدایش بشر ادامہ داشته و ادامہ خواهد داشت۔ ہر کشور دورہ های تاریک را پشت سر گذاشتہ است۔

ہر گاہ تاریخ اروپا و امریکا و کشور های آسیا و افریقا را مطالعہ کنیم؛ میدانیم کہ مبارزہ برای عدالت اجتماعی و پیشرفت جامعہ تمدنی ادامہ داشته و دارد۔

؛ مردم شریف و ارجمند وطن ما آگاهی سیاسی دارند۔ بستہ شدن مراجع تعلیمی بروی خواهران ما در تاریخ بنا بر انگیزہ های سیاسی چندین بار تکرار شدہ است۔

در زمان شاہ امان اللہ برای دختران مکاتب احیا گردید و نشر تہ ارشاد النسوان بہ نشرات خود آغاز کرد؛ از طرف خود زنان نشریہ ارشاد النسوان مدیریت میشد اما

دسایس استعمار و ارتجاع چه را بازی انجام دادند. امروز هم بازی های سیاسی و دسایس زیاد در کشور ما جاریست. ما باید ریشه یابی کنیم.

به قول مرحوم رازق فانی شاعر وطن دوست کشور؛ به مزدوران اجنبی چنین باید گفت: بیان حال خود امروز بر صفحه نویس - که روز بعد به دستت قلم نخواهد ماند

اگر به تیغ ستم سر نهیم و دم نزنیم کسی به فاتحه ما قدم نخواهد ماند  
بگوبه خصم که این سربه باد خواهد رفت ولی به پای تو یک لحظه خم نخواهد ماند  
سوال - شما تا حال چند تحول و یا تغییر رژیم را مشاهده کردید؟

جواب - در دوره رژیم شاهی متعلم مکتب بودم و آغاز ماموریتیم با رژیم جمهوری سردار محمد داود خان شروع شد و به تعقیب آن هفت ثور و هشت ثور؛ دوره اول جهادیها و دور اول طالبها بود.

سوال - زمان که وطن را ترک کردید چه احساس داشتید و چه مشکلات دامن گیر تان شد؟  
جواب - هر انسان که از زادگاهش دور میشود؛ مانند طفل می ماند که مادرش را گم کرده و از شیر مادر جدا شده باشد.

اگر من احساس خود را بگویم شاهد تمام مردم عزیز ما در دوری از وطن؛ احساس همگون داشته باشد. زیرا وطن خانه مشترکی و مادر همه ما میباشد.

اما در جواب بخش دوم سوال تان باید گفت از مشکلات باید یک کتاب بنویسم. اگر هر هموطن ما مشکلات و سرنوشت زندگی خود را از زمان هجرت بنویسد؛ کتابخانه وسیع برای کسب تجارب دیگران حاصل میشود.

سوال - از آغاز کارتان در رادیو افغانستان بگوید.  
جواب - آغاز کارم در رادیو افغانستان ختم صنف هشتم. آغاز صنف نهم مکتب بود. قبل از آمدن به رادیو در یک دستگاه پوشتین کار میکردم اتفاقاً شرکای روی بعضی مشکلات سهم یکدیگر خویش را خریدند و بیکار شدم و توسط شادروان محمدهاشم ارشادی به رادیو معرفی شدم در اداره درام و داستان دری به حیث ممثل اجیر مقرر شدم.

بعد از فراغت بکلوریا بصفت مامور رسمی همان اداره تقرر حاصل کردم. اما بعد از چند سال کار در مدیریت درام و داستان نسبت بعض مشکلات؛ کار هنر تمثیل را رها کردم و کار در مدیریت مامورین را انتخاب کردم.

سوال - در مدیریت مامورین با تمام مامورین سرو کار داشتید؛ از تجارب تان بگوید؟

جواب - ریاست اداری در هر وزارت مرجع اجرات قانون است و مدیریت مامورین مرکز ثقل آن میباشد. تمام کارگران و کارمندان از ابتدا ماموریت تا تقاعد با آن مدیریت سروکار دارند. هر روز دیدن کارمندان عزیز برایم یک دنیا تجربه بود.

از همین جا با همه شان روابط خیلی صمیمی و محکم پیدا کردم.

اما هیچ کار بدون مشکل نمی باشد بعضاً با مشکلات برخورد کرده ام.

سوال - مثلاً چی مشکلات؟

جواب - اجرات قانون برای بعض کارمندان سخت تمام می شد. من با کارگران و کارمندان همیشه مهربان بودم حاضری و سایر اجرات شان را با در نظر داشت قانون رعایت میکردم؛ اما بعض مامورین خدا یار جان شان می خواستند همه چیز بکام شان باشد که ممکن نبود.

حاضری شان طبق قانون قید میشد؛ دعوا میکردند. اما بعضی ها قانع بودند. مثال خوب به یادم آمد شادروان داکتر اکرم عثمان و شادروان انجنیر خالد داوود ویا فیض محمد صافی را برایت قصه میکنم. داکتر اکرم عثمان تازه در رادیو مقرر شد و نیمه ماه بود نامش را در اخر حاضر نشرات درج کردم؛ هر روز خانه حاضرش را قید میکردم. زیرا زمان قید کردن حاضری نامها را نمی خواندم. داکتر عثمان یک هفته بعد از تقررش آمد و دید که یک هفته غیر حاضر است. بالبخند گفت: مدیریت مامورین مانند معلم کارمندان را به قوانین آشنا و تندبه می کند؛ نباید غافل باشیم. با بزرگواری از من معذرت خواهی کرد. نفر دوم شادروان انجنیر خالد داوود پسر رئیس جمهور افغانستان بود. او استاد فاکولته پولی تخنیک بود در هفته دو روز در پوهنچي پولی تخنیک درس میداد و همان روزها بعد از ظهر به رادیو می آمد. یکروز سهواً حاضریش را قیده کرده بودم؛ از وی معذرت خواستم؛ او در جوابم گفت: اگر شما قانون را بالا من تطبیق نکنید بالا دیگران اصلاً نمی توانید شما کار قانونی کردید. در حالیکه مکتوب قانونی برای دفتر ما آورده بود.

و اما فیض محمد صافی مدیر اطلاعات رادیو بود؛ روابط خیلی نزدیک با سردار نعیم خان وزیر خارجه افغانستان « برادر رئیس جمهور » داشت؛ همیشه ناوقت میآمد و حاضری اش قید میشد. در اخر سال اضافه رخصتی و اضافه مریضی را از معاش وی وضع کرده بودم. بدفتر مامورین آمد و با لحن غیرتوقع و اتکا به نفس مرا مخاطب قرار داد. « خوب ماریا گک » معاش مرا وضع کردی یادت باشد.

بعد از ظهر همان روز مکتوب مقرریش بحیث مدیر عمومی اداری به دفتر ما رسید و امر ما شد؛ او قبلاً از تقررش اطلاع داشت و مرا اخطار داد.

سوال - با مرحوم محمد یوسف دارو؛ همسر تان چطور آشنا شدید؟

جواب - آشنایی با وی خیلی جنجال برانگیز بود. وی یک انسان خیلی قانونی و پابند به حاضری بود. اما نسبت مفکوره سیاسی داشت زیر عینک زیره بین مقامات قرار داشت. او در مرکز رادیو نبود در دستگاه آخذه و فرستنده یعنی در یکه توت و پلچرخ کار میکرد. نامش را میدانستم زمانیکه من مامور حاضری شدم؛ او به مدیریت مراکز آخذه رادیو تحت نظر سردار محمد طاهر خان از دستگاه آخذه یکه توت تبدیل مقرر شد.

یک روز برای کار رسمی یعنی ثبت بیانیه سردار محمد داود رئیس جمهور به دفترش رفته بود. ساعت دوازده ظهر که برگشت؛ به کانتین رادیو جهت صرف نان چاشت رفت. و مدیر طاهر خان فکر کرده بود. محمد یوسف خانه رفته؛ چون که روز پنجشنبه بود و ساعت یک ظهر رخصتی میشد. چند دقیقه قبل از رخصت طاهر خان به دفتر ما آمد و گفت حاضری یوسف را قید نماید.

مدیر شعبه ما تقاضای کتبی نمود. سردار طاهر یک ورق استعلام را نوشته و امضا کرد هفته بعد در رادیو یک جنجال برپا شد. زمانی که دارو دید حاضری روز پنجشنبه او نیمروز قید شده است از من و بعد از مدیر ما پرسید چرا خانه حاضری من نیم روزه قید شده است؟ مدیر ما استعلام کتبی سردار محمد طاهر خان را برایش نشان داد. وی از دفتر ما بدون چون و چرا رفت. ماجرا بجای کشید که سردار طاهر در بین خود خواهی اش زمین گیر قانون شد. دارو را اینطور شناختم.

سوال - بعد از آن با وی ازدواج کردید؟

جواب - نخیر اصلاً هم صحبت نشده بودم صرفاً موقع امضا کردن حاضری سلام وکلام داشتیم. اما زمانهای قبل که من در مدیریت هنر و ادبیات مثل بودم او تازه از خدمت عسگری برگشته بود از همان زمان مرا زیر نظر داشت. اما بسیار انسان با کرکتر نسبتاً مغرور هم بود با وجودیکه به خانم ها احترام داشت مگر با هر خانم گپ نمی زد.

ماجرای بعدی چنان بود؛ وی را بخاطر خواست حقوق حقه کارمندان بخش تخنیک با ریاست عمومی رادیو تلویزیون مواجه شده بود. وی را برکنار و به وزارت داخله جهت زندانی شدن معرفی کردند. در آن زمان دارو در بخش ورکشاپ ریاست بخنیک کار میکرد و مدیرشان عبدالحسیب خان ابراهیمی و معاون جمعه گل خان یونسی بودند.

چون با یونسی شناخت فامیلی داشتیم از من خواست اگر در باره یوسف دارو کدام گپ شد؛ برایم بگویند.... چون قبلاً سردار طاهر خان در حق وی بیعدالتی کرده بود. ناخود آگاه برای یونسی گفتم؛ چقدر انسان خوب و محترم است؛ حیف زندانی میشود. یونسی موضوع را کشف و چند ساعت بعد از استخبارات برای دستگیر «دارو» آمدند مگر «دارو» از اداره ناپدید شده بود. اما حرف من بخاطر آگاهی مرحوم دارو نبود و نمیدانستم که یونسی ریفش است بلکه از کم تجربه گی و بی عقلی از دهنم برآمد. زمانی که پرابلم ها حل شد؛ مرحوم یونسی برای دارو گفت: باید ممنون او دخترک شعبه حاضر باشید وگرنه حالا در زندان پوسیده میشیید. چون که یونسی از خانواده ما معلومات دقیقی داشت؛ مرا برای «دارو» و او را برای من معرفی کرد و از همان طریق با فامیل ارتباط گرفتند و تازمانیکه فامیل شان ارتباط با فامیل ارتباط نگرفته بودند؛ اصلاً در محل کار همراهم گپ نمیزد.

سوال - همانطور که نوشته های تان جالب و خواندنیست زندگی تان هم خیلی دلچسب است. مرحوم دارو در زندگی شخصی چی نوع برخورد داشت؟

جواب - شخص با انضباط بود؛ بزرگان را احترام و با جوانان رهنمای خوب بود. بک همسر مهربان و رفیق و پدر خوب برای فرزندانش بود. در خانه خیلی خوش خلق و مزاقی بود. اما افسوس که عمر وفا نکرد در جوانی رفت؛ مرگش یک تراژدی هولناک بود. روانشاد باشد.

سوال - شما به تنهایی در کشور میزبان در تحصیل و تربیت فرزندان تان چطور دست و پنجه نرم کردید؟

جواب - هر مادر برای آینده فرزندانش تلاش میکند؛ من هم یک مادر هستم. دشوارترین روز همان بود که خوردترین طفلم را در کاناا بمکتب شامل کردم و دشوارتر از آن روز پدر بود. چون در افغانستان روز پدر تجلیل نمیشد. در کاناا شاگردان در صنف تحت نظر معلم شان برای پدران شان یک کار دست ساخته بودند؛ اما بچه من یک چیزی برای من ساخته بود؛ معلم اش خیلی متاثر شده بود.

سوال - از نظر اقتصادی چطور بودید؟

جواب - از نظر اقتصاد برای یکسال مشکلات زیاد بود چون کمک های سوسیال تمام ضرورت یک خانواده را پوره نمی کند. زمانی که کار را شروع کردم؛ بد نبود آهسته آهسته فرزندان بزرگ شدند؛ بعد از وقت مکتب کار می کردند اما بیشتر بالای درس

شان فشار وارد می‌کردم. الحمد لله هر کدام شان با زحمت زیاد دانشگاه را ختم کردند ؛ حالا زندگی خوب با همسران شان دارند.

سوال - نوشتن استعداد است یا تلاش علمی ؟

جواب - من که هنوز نویسنده نیستم رجنی جان؛ نویسندگان همیشه یک عمر کار میکنند آثار زیاد تولید میکنند. اما باید هنرنویسندگی در کنار مطالعه کتب و تلاش؛ استعداد خدا داد هم است. کسی که عاشق کارنویسندگی باشد آثارش بیشتر بدلها چنگ میزند. متأسفانه بعد از مرگ به شهرت می‌رسند. بقول شاعری می‌گوید:

عاقبت گر عمر باشد ماندگار می‌گذارم این سخن رایادگار

می نویسم روی کوه بی ستون زنده باد یاران خوب روزگار

خانم داروی عزیز استعداد تان پایه دارو اندیشه های روشن تان چهل چراغ راه آینده گان ما باد.

عمرتان پایا و سرفراز هر دو جهان باشد.

ممنون از اینکه بر من فرصت دادید تا اندکی از زندگی شخصی و کاری تازه تان آگاهی بیشتر حاصل کنم.

یک جهان سپاس موفق باشد.

رجنی پران کمار

نیویارک / می / 2023





## مصاحبه با خاتم ماریا دارو نویسنده چیره دست کشور



ماریا دارو



نذیر ظفر

مصاحبه نذیر «ظفر» بانو ماریا «دارو»  
نویسنده دارو و توانای افغانستان

محترمه خاتم ماریا جان دارو نویسنده سر شناس میهن که قاطبه از خواننده گان از خوانش آثار پر بهای شان کسب فیض کرده اند و تا کنون آثار پر بهای شان به خوانش هموطنان و همزبانان ما قرار دارد ؛ ایشان با وجود مشکلات محیطی و مهاجرتی و اقتصادی پیروز مندانه از سنگلاخ پر خم و پیچ بدر آمده اند که تا حال یک خاتم نویسنده افغان با این شرایط کمتر دیده شده است ؛ با تقاضای عده یی از فرهنگیان و اهل مطالعه که خواهش گفتو شنود با ماریا جان دارو را تلفونی برابم گوشزد نموده بودند اینک مصاحبه را با این خاتم پر کار و مستعد مکررا انجام دادم که شما عزیزان را به خوانش ان دعوت مینمایم :

خواندن هر کتاب بدون داشتن سواد نا ممکن است ؛ مگر نوشتن کتاب با داشتن سواد و بینش مشکل تر از آنست که خواننده تصور میکند. برای اینکه از مشکلات نگارشی یک نویسنده آگاه شویم ، آنهم یک خانم نویسنده افغان ( ماریا جان دارو ) درزنده گی مهاجرت؛ من چاپ دو اثر تازه این نویسنده را که اخیرا اقبال چاپ حاصل نموده ؛ بهانه قرار داده و با ایشان گفتشودی تر تیب نموده ام که شما عزیزان را به خوانش این مصاحبه فرا میخوانم :

پرسش : کدام اصول باید در نگارش یک کتاب مد نظر گرفته شود؟

پاسخ \_ نویسنده گی یک علم خیلی بزرگ و کاربس دشوار است و ابعاد مختلف دارد باید آنرا از چندین جهت به بررسی گرفت؛ برای یک نویسنده مطالعه عمیق آثار بزرگان ؛ دانستن لغات فراوان ادبی و استلاح هات و صورت بکاربرد آن درجا و مکان مناسب؛ فهم سیاسی ؛ اجتماعی و فرهنگی اصول و یا شیوه نگارش هر نویسنده نظر به فهم و و اندوخته خود علاقه مندی شخص خویش را پیدا میکند که در تولید کدام نوع آثار موفقی است ؛ زیرا استعداد و علائق شخص نویسنده در نگارش تاثیر گذار است. در نگارش یک کتاب ضلع اول مثلث را که تهداب نگارش میباشد باید خیلی وسیع و محکم بنا نماییم . در ارتقاء ضلع دوم تلاش نویسنده و خواننده کتاب اندک کیچ کننده است زیرا نویسنده نمیتواند بدون ارتباطات و در نظر گرفتن مسایل اجتماعی ؛ خانواده گی؛ تاثیر مسایل سیاسی که خواهی نخواهی بر زنده گی مردم تاثیر دارد بتواند بگامی به پیش بگذارد. بقول ارسطو ارتقا ضلع دوم مثلث گره و کورگره ها در متن داستان انداخته شود و متن کتاب داخل با موج احساسات پیش برود . یعنی از الف تا با نویسنده می تواند خواننده خود را با تولید گره ها و کورگره ها و یا با تولید حادثه برای خواننده بیشتر جزئیات کتاب را آماده سازد از ختم نقطه (با) نتیجه

گیری آغاز میگردد و بطرف تکمیل شدن پیش میرود و ضلع سوم آغاز می شود و طرف تکمیل شدن مثلث حرکت میکند و تا رسیدن به نقطه (سی) نتایج زحمات نویسنده باعث تولید یک تصویر از متن کتاب خواهد بود و نقطه وصل ضلع سوم مثلث همانا رسیدن به پایه گذاری و یا تهداب و یا خط زیرین کتاب است که هر سه ضلع را با هم وصل میکند؛ اصول نویسنده گی فهم؛ زمان؛ مکان و استعمال جمیلات برای تشریح کاراکترهای کتاب می باشد؛ باید زمان؛ مکان و علت حادثه و زبان نوشتاری مراعات گردد. اما به خاطر داشته باشیم که درنگارش هر کتاب شیوه های نگارشی از هم تا حدودی متفاوت است. نویسنده واقعی باید در نخستین مرحله تهداب گذاری مواد خام متن را بفهمد و هر تجربه فردی؛ اجتماعی و سیاسی در خلق یک حادثه از مفهوم و معنای برخوردار باشد و خواننده نیز به دو عنصر اساسی (( هوش و حافظه)) نیاز دارد که هدف را درک نماید و با کنجکاو در عمق متن فرو برود. مشکل ترین اصول نویسنده گی در تولید آثار فلسفی است که این نوع نگارش از خلاقیت خیلی عالی علوم متداوله و مختلف و فهم وسیعی از بحر علوم است که هر کس نویسنده فلاسفه شده نمیتواند و آثار فلسفی هر گاه با همان دقت لازم از نگارش بدر آید برای نسلهای بعدی قرون متمادی قابل استفاده و تطبیق میباشد. در تولید آثار تاریخی، نویسنده دست باز ندارد زیرا تاریخ نویس نمیتواند بدون در نظر داشت حوادث تاریخ که زمان و مکان آن تعیین شده است؛ تصرف نماید و به طرف هدف نهایی حرکت نماید. چونکه حادثه واقع شده و اشخاص و یا کرکترها مشخص اند و مکان حادثه درج اسناد میباشد؛ وظیفه نویسنده انتظام جملات در ارتباط حوادث میباشد و می تواند شیوه نگارش دلچسب داشته باشد تا خواننده با خواندن جملات زیبای تاریخ خشوک و یا حادثه دلخراش را مطالعه نماید که درین راستا اثر بزرگ ( جنگ و صلح) لئون تولستوی را باید نام برد که چقدر زیبا نوشته است هر گاه جنگ و صلح را ده بار مطالعه بدانیم هنوز هم علاقه مندی بیشتری گردد و در رشته تاریخ نویسی جای دارد از نویسنده شهیر کشور شادروان غلام محمد غبار نیز نام ببریم و بدان افتخار کنیم.

پرسش: هر نویسنده با قریهء که دارد و با استفاده از بینش و پژوهش همه جانبه اش اثر خود را به رشته تحریر میآورد؛ آیا درنگارش یک کتاب مانند شعرا الهام رول دارد یا نه؟ جواب - بلی .. قسمی که در جواب سوال اول شما تشریح گردید که در بخش نگارش تاریخی و فلسفی نویسنده دست باز ندارد اما در تولید یک اثر ادبی هنری و فرهنگی در نگارش یک اثر رمانتیک نویسنده میتواند الهامش را از اجتماع بگیرد و با افکار مدبرانه ذهنی خویش در تولید اثرش اقدام نماید. درین نوع نگارش نویسنده همان زمان؛ مکان و زبان که قبلا روی آن مکتب نمودیم می تواند تغییر بدهد؛ انتخاب کاراکترها .. ارتباط کاراکترها در جامعه؛ سیاست؛ فرهنگ و ادبیات و حتی نوع حرکات آنها را بخواست خود تشریح مینماید. در تولید آثار ادبیات رمانتیک؛ استعداد نویسنده در استعمال کلمات نقش خیلی عمده دارد زیرا اثر رمانتیک از حالات گوناگون بحث میکند صحنه های تراژیدی صحنه های نرمال زنده گی خانواده گی تاثیر اندیشه های فرهنگی مردم محیط و بسیار چیزهای دیگر که در نظر معمولی می آید اما متن را دلچسب میسازد. درین نوع نگارش لحن نویسی نیز نقش خیلی عمده در معرفی کرکترها ی کتاب دارد. ما باید به عینیت نزدیک باشیم زیرا

در برخورد های زنده گی شخصی بسیار ادبی سخن نمیگوییم ؛ استعمال ادبیات قوی در زنده گی روزمره؛ خود یک نوع گریز از واقعیت هاست. اما باید در استعمال لغت ولو که دشنام هم باشد جای و مکان را شدیداً در نظر داشته باشیم. میتوان گفت که نوع لحن عمومی نویسنده تکیه بر روی سبک عمومی قصه و جهان بینی او در کلام نوشتاری است و دیگر لحن تک تک شخصیت های کتاب است که رابطه آنها با متن عمومی قصه و سایر شخصیت ها و کارکترهای کتاب پیدا میشود چون زبان وسیلهء بیان؛ احساسات و ارائه چهره شخصیت هاست. پس زبان هر شخصیت کتاب سمبل محتوای ذهنی و سوابق زنده گی اوست باید مطابق کاراکتری وی بیان گردد. نویسنده با استعمال لحن برای ابعاد مکان و زمان و تشخیص کاراکتر علت می افزاید اما یک چیز را نباید فراموش کرد که شخصیت های خیلی مودب هم برای اظهار احساسات درونی شان در یک مقطع معین زمانی از لحن های مختلف ( زشت و یا استعمال کلمات پیش پا افتاده) که شایسته کرکتر اصلی شان نیست کارمیگیرند. درین راستا نگارش جناب محترم داکتر اکرم عثمان در جمع نویسنده گان فارسی زبان چه در کشور ما و یا ایران و تاجیکستان خیلی عالیست که ادبیات عامیانه و لحن را خیلی دقیق در مکان و زمان لازم استعمال می نماید مثلاً کنده شاتوت؛ لکندر؛ تخته در؛ نصور پک و امثال دیگر.

پرسش: سبکی را که در نوشتن بکار میبرید کدام است و با کدام سبک نگارشی علاقه دارید؟ پاسخ: هرگاه از علاقه شخصی خود بگویم من به سبک داستان نویسی و یا قصه نویسی رومان خیلی علاقه دارم اما بعضی وقت روی مسایل تاریخی نیز کار میکنم زیرا کتاب اول را بنام ( آوای ماندگار زنان) نوشتم که به ذات خود یک تاریخی فرهنگی می باشد و از کار و پیکار بانوان محبوب کشور در بخش هنر و فرهنگ آراسته شده است در آرایش و پیرایش آن سهم من کمتر بوده زیرا عملکرد فرهنگی در زمان و مکان لازم انجام شده بود فقط بخاطر زنده ماندن کارنامه های بانوان گرانقدر آنها در کتاب جمع آوری کردم و یا دو کتاب اخیرم نیز یک تاریخ است که حوادث و کاراکترها وجود داشته اند و اعمال فرهنگی و ادبی و هنری شان که قبلاً انجام گردیده بود جمع بندی و درج کتاب گردیده است اما در واقع رومان را خیلی دوست دارم.

پرسش: به نظر شما مشکل یک نویسنده مهاجر و دور از وطن در کدام ساحات است؛ آیا دلیل اش تنها مهاجرت و دوری از وطن است؟

پاسخ: مشکل یک نویسنده در داخل و مهاجرت؛ زبان افهام و تفهیم است؛ بسیار خواننده گان در طی سه دهه جنگ خیلی حساس شده اند و واقعیتها را کمتر می پذیرند و میخواهند نویسنده قسمی بنویسد که باید یک طرف را خوش نگهدارد درین صورت اگر نویسنده چنان نماید؛ از واقعیت نویسی فرار کرده است. یا یک تعداد از نویسنده گان این وظیفه شریفانه را به تجارت میکشاند بیشتر درباره عقده های سیاسی و یا شخصی مینویسند.

مشکل دوم؛ عدم دسترسی به اسناد موثق است که در هجرت کمتر میسر میگردد. پرسش: طبق معمول در وطن ما از گذشته ها تاکنون آثار نویسندگان و شعرا از طرف ارگان های دولتی اقبال چاپ می یافت. تمویل آثار چاپ شده شما از کدام مرجع صورت گرفته است؟

پاسخ: اگر به گذشته توجه کنیم. در آن زمان مطبوعه آزاد در کشور نداشتیم و روی همین دلیل یک تعداد نویسندگان اجاری و محافظه کار آثارشان به طبع میرسید و بسیار از افراد شایسته وطن که استعداد نویسندگی داشتند آثارشان طبع نمیشد و یا در مطبوعه دولتی تحت شرایط دشوار و سانسورهای شدید آثارشان قرار میگرفت که در اثر سانسورها جان مطلب از کتاب حذف می‌گردد. مثالی خوبی می‌توانیم از افغانستان در مسیر تاریخ اثر گران شادروان غبار یاد کنم درین صورت نویسندگان باید خیلی محافظه کار می‌بود و به نفع دستگاه حاکم مینوشت. که شما می‌توانید در کتاب چهره‌های جاودان در زنده‌گی نامه محترم جلال نورانی به جمله من یقین پیدا کنید که محترم نورانی شیوه سانسور در انتشارات دولتی را خیلی زیبا تشریح کرده است. در شرایط فعلی هم کانونها و انجمن‌های در داخل و خارج از کشور وجود دارند که در انتشار آثار تولیدی کمک مادی می‌نمایند. این انجمن‌ها نیز خواسته‌ها و خواهشات خویش را مد نظر میگیرند. یک نویسنده آزاد نمیتواند که واقعیت‌ها را بخاطر تمویل مادی کتمان نماید. ما مثال‌های خوبی در انتشار آثار نویسندگان در داخل و خارج کشور داریم. کتاب‌های بنده با مصارف شخصی خودم انتشار پیدا کرده است و از همین جهت دچار مشکلات بودجوی هستم.

پرسش: بعد از فروپاشی دولت پوشالی طالبان یک تعداد زیادی از تلویزیون‌های شخصی پا به عرصه وجود گذاشتند که در نشرات آنها تعدادی زیادی هنرپیشه‌گان جدید عرض اندام نمودند آیا شما ازین هنرمندان جدید هم در کتاب تان یادآور شده‌اید؟  
پاسخ: بلی! زیرا هنر و فرهنگ تداوم زندگیست هرگاه این پروسه متوقف گردد انسان از حرکت باز میماند در تاریکی هیچکس قادر به نگارش نیست. زیرا نگارش خودش روشنگریست پس روشنی با تاریکی همیشه در تضاد است. من بکار تمام هنرمندان پیشین و فعلی ارج می‌گذارم اما متأسفانه که یک تعدادشان مشکلات خود را دارند حاضر نمی‌شوند از کارهایشان تذکر داده شود یک مقدار هم دست‌من کوتاهی میکند که به دامن هنرمندان دوردست برسد. در هر حال شما در کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر در بخش سینما زندگی‌نامه خانم جوانی بنام رویا سادات را مطالعه می‌نمایید.

زیرا آن خانم بدون کمک اقتصادی هیچ مرجع بخاطر رنج زنان کشورش تصمیم گرفت تا چهره واقعی زنان و پرابلم‌های عینی جامعه را در فیلم در معرض تماشای مردم قرار بدهد مانند سریال رازهای این خانه. این نوع اقدام خالصانه و صادقانه که گوش و چشم مردم را در برابری عدالتی باز میکند مانند گذشته خالی از خطر نیست که به شهامت این خانم جوان و با احساس وطن دوستی اش آفرین می‌گویم و یک تعداد گوینده‌گان هنرپیشه‌های فیلم و آواز خوانان که در کشور مصروف بخش‌های هنری و فرهنگی هستند برای شان احترام میدارم.  
پرسش: اگر از آثار چاپی تان کمی معلومات بدهید که تا کنون چند اثر تان به کدام عناوین اقبال چاپ را کسب کرده است؟

پاسخ: در سال 2008 اولین کتابم بنام آوای ماندگار زنان در 450 صفحه و ارسال 2009 کتاب رومان بنام ( پابرهنه بازگشت) در 366 صفحه و در اکتوبر سال 2013 دو کتاب به نامهای ( چهره‌های جاودان در 374 صفحه و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر در 4011 صفحه ) در کانادا با مصرف شخصی ام به طبع رسیده است.

پرسش: آیا در زبان های خارجی آثار تان ترجمه شده یا تنها به زبان فارسی دری است ؟  
 پاسخ: نخیر همه آنها به زبان فارسی دری است.

پرسش: دو اثر تازه تان که تازه اقبال چاپ را کمایی کرده است ( چهره های جاودان و - هنرمندان تاریخ ساز تیاتر ) هدف عمده تان از نگارش این دو اثر چه بوده ؟  
 پاسخ: جواب این سوال باید خیلی طویل ارایه شود اما صرفاً اهداف خود را در سه نقطه متمرکز میسازم. سه دهه جنگ که آثار فرهنگی وطن ما به شمول موزیم ها تلف گردید. سانسورهای شدید حکومت قبل از جنگ در عدم شناسایی و معرفی آثار هنرمندان و دانشمندان مطبوعاتی که بسیار آنها در میان ما نیستند و آثار شان طور شاید و باید معرفی نگردیده و حتی کمتر به دسترس قرار دارد. سوم معرفی فرهنگ ما از رسانه های غربی که هر کدام به شکلی ابزار سیاسی بخاطر رسیدن به اهداف خود شان فرهنگ والای ما را با چهره طوفان زده جنگ معرفی مینماید و فرهنگ و ادبیات و هنرهای گذشته ما به باد فراموشی قرار میگیرد. فکر کردم که تا هنوز دیر نشده و یک تعداد از دانشمندان و هنرمندان ما الحمد الله حیات دارند باید کارنامه های شان از شکل افسانه و قصه های آفاقی در یک کتاب جمع شود تا آینده گان آنها را بشناسند.

بخصوص در قسمت تیاتر بجز چند دانشمند که درباره تیاتر نوشته کرده اند معلومات بیشتر نداشتیم زیرا در زمان های قبل از سه دهه جنگ در برابر تیاتر و هنر آفرینی تیاتر از طرف حکومت شدیداً سانسور وجود داشت و کار نامه های افتخار آفرین شان با سنگ تعصب در جامعه کوفته میشد. در حالی که دانشمندان از طریق نگارش نمایشنامه های خیلی عالی هنرمندان تیاتر را به جامعه معرفی کردند و هنرمندان به زبان عامیانه به شکل کمیدی و یا تراژیدی تمثیل میکردند و میخندانند و به گریه و میداشتند گوش و چشم مردم را در برابر بی عدالتی باز می ساختند. و تراجم از مترجمین گرانقدر خیلی برای بیداری مردم کمک می نمود مانند نمایش او پدرم نیست. شام زنده گی گرسنه گان ؛ مرد دهاتی و بسیاری دیگر جامعه ما را بطرف روشنایی کشانید. و دوستان تا اکنون قدرت تمثیل و یا هنرنمایی ممثلین را به نیکویی یاد می نمایند. این حماسه ها بالاخره از خاطره میروند. روی همین دلیل اقدام به نوشتن این دو کتاب کردم در اصل یک کتاب خیلی حجیم بود که یک هزار و سه صد صفحه را در برداشت با نظریات نیک دوستان که کتاب را قبل از چاپ بازنگری کردند آن را به سه کتاب تحت عناوین مختلف تقسیم کردم که دو کتاب آن بنام های ( چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر ) طبع گردید و کتاب سوم آن در جمع کتاب های رومان دیگرم نسبت ضعف اقتصادی منتظر چاپ است.

پرسش: آیا گاهی در حین نگارش کتاب با خبری از حوادث دلخراش وطن مواجه شده اید و این خبر دلخراش در اثر تحت نگارش تان تاثیر گذار بوده؟  
 پاسخ: بلی؛ شما میدانید که شاعر؛ نویسنده و نقاش همراه احساس خود دست به سرودن و یا نوشتن میزند هرگاه در هنگام نوشتن خبر تراژید برسد حواس نویسنده دگرگون میشود هر گاه نوشته تراژیدی زیر کار داشته باشد احساساتش بیشتر تحریک میشود. خواهی خواهی در نوشته هایش انعکاس پیدا میکند.

پرسش: گاه شده که خود سانسوری را بکار برده باشید و دارای کدام عوامل بوده؟  
 پاسخ: خودسانسوری از چه نقطه نظر؟ اگر از نقطه نظر حکومتی باشد نخیر زیرا من به نفع هیچ حکومت و یا ارگانهای براقمدار سیاسی نمی نویسم. اما از نظر عواطف انسانی بلی ... همیشه کوشش کرده ام که واقعیت های تلخ را با جملات قابل پذیرش نوشته کنم. زشت نوشتن از کیفیت متن می‌کاهد و احساس انسان را خدشه دار می‌نماید.  
 پرسش: فصول چهارگانه سال می‌تواند در آثار تان تاثیر گذار باشد یا نگارش تان در همه سال به یک پیمانانه است؟  
 پاسخ: بلی در فصل خزان خیلی متاثر می‌باشم از ریختن برگهای پاییز رنگم پاییزی میشود. اما در فصل بهار چون زنده شدن طبیعت است من هم شاد می‌باشم.  
 پرسش: برای یک نویسنده فهم سیاسی و جهان بینی تا کدام حدود لازم است و یا بدون این دو نویسنده می‌تواند چیره دست شود؟  
 پاسخ: در قدم اول یک نویسنده باید احساس داشته باشد در قدم دوم فهم سیاسی و جهان بینی و استعداد برای تولید یک اثر لازم است چرا که حالا جهان به یک دهکده کوچک مبدل شده از حادثه زودتر خبر می‌شویم. یعنی حالا سیاست تنها متعلق به خاندان پادشاهی و یا ارگان خودکامه های سیاسی نیست که مخفیانه در هر مورد تصمیم بگیرند.  
 هرگاه یک نویسنده فهم سیاسی نداشته باشد نمیتواند به بازی های سیاسی انگشت گذارد و واقعیت را بنویسد و هرگاه یک نفر خود را نویسنده می‌داند او دیگر متعلق به جهان امروز است باید جهان بینی علمی داشته باشد. زیرا جهان امروز بهترین مرجع الهام برای شاعر و نویسنده می‌باشد. در دستور نویسنده گی می‌گویند: الهام از اتفاق حادثه گرفته میشود.  
 نویسنده باید از حوادث با خبر باشد.  
 پرسش: به نویسنده گان معاصر کشور به کدام شان علاقه وافر دارید با وجودیکه میدانم به همه احترام دارید و همه را نویسنده گان خوب می‌پندارید؟ پاسخ: اصلا من این صلاحیت را بخود نمی‌دهم که درباره قلم بدستان کلمه خوب و خراب را اظهار نمایم زیرا خودم تا هنوز نویسنده نیستم در تلاش استم که کتاب های بدرد بخور بنویسم و مردم نوشته های مرا بپذیرد و از طرف دیگر نمیتوانم تمام نویسنده گان را یکسان دوست داشته باشم احساس نویسنده در خلقت آثارش مردم را بخود جذب میدارد. در بخش ادبیات عامه از داکتر اکرم عثمان؛ در رمان خالد نویسا در بخش تاریخ نویسی داکتر صبوراالله سیاه سنگ و رزاق مامون را دوست دارم به واقعیت همه نویسنده گان قابل دوست داشتن و احترام اند و هر نوشته از هر نویسنده که باشد یک بار مرور ضروریست زیرا آنها اوقات خوش خویش را صرف نوشتن میکنند تا چیزی برای مطالعه بدست ما قرار دهد. هر نویسنده خواننده خود را دارد طرز دید و قضاوت خواننده نظربه بر داشت سلیقه وی خودش می‌باشد. شاید یک نفر داستان را دوست داشته باشد و شاید هم فرد دیگر تاریخ را ترجیح بدهد.  
 پرسش: برای کسانی که میخواهند به نویسنده گی قلم بردارند چه رهنمود دارید؟  
 پاسخ: رهنمود من منحیث یک شخص ناتوان و کوچک این خواهد بود: که برای آغاز نویسنده گی از داستان شروع کنند و طرح یک اسکلیت داستان را در ذهن خویش بیورانند و کرکترهای داستان را انتخاب نمایند و هر کرکتر برای وظیفه مشخصی در داستان انتخاب

میشود ولو که حضور آن در داستان کوچک باشد برای بسته بندی اسکلت داستان موثر است. دوم باید احساس و استعداد خود را آزمون بدانند که چه بهتری می توانند؛ بنویسند. سوم کتاب های نویسنده گان پیشین را مطالعه نمایند و شیوه نوشتار کلاسیک مطالعه کرده بیا موزند. در نوشت عجله نداشته باشند. از احساسات تنگ نظرانه و تعصب صرف نظر نمایند. سیاه و سفید نزد شان مشخص باشد و تنها برای یک عده ی محدود نوشته نکنند بلکه برای جهان بیاندیشند و بنویسند مانند بینوایان اثر ویکتور هوگو؛ جنگ و صلح اثر لئون تولستوی؛ افغانستان در مسیر تاریخ اثر شادروان غبار؛ برباد رفته اثر مارگارت میچل؛ مادر اثر گورکی و صدها اثر نویسنده گان جهانی و وطنی که نام بردن آن در چند سطر نمیگنجد. زمانیکه مطالعات را انجام دادند خود بخود احساس در برابر یک شیوه نویسنده گی برای شان دست می دهد. در نوشتن کتاب از کوتاه نویسی جلوگیری نمایند اگر ضرورت بود کوتاه نویسی و یا خلص نویسی هم خود یک علم است اگر بدانیم چطور از آن استفاده نماییم. اما نه اینکه قصه را تا تمام رها نماییم زیرا در شرایط امروزی کوتاه نویسی کاملاً ماهیت اصلی خود را از دست داده است من بسیار مقالات را در سایتها و جراید و مجلات میخوانم که نویسنده دلتنگ شده قصه را نا تکمیل رها نموده است.

نا گفته نباید گذاشت که بنده خود را مدیون داکتر صبور الله سیاه سنگ میدانم که شیوه کوتاه و یا خلص نویسی را برایم تشریح کرده است و از وی آموختم. در مورد ابلاغ خبر ژورنالیستک کوتاه نویسی مفهوم دیگری دارد باید کوتاه و سریع جان مطلب را بنویسد که خبر زود تر ابلاغ گردد.

پرسش: در فرجام از زنده گی شخصی تان حکایت نمایید که چه تفاوت بین زنده گی یک نویسنده با دیگر افراد جامعه دارد؟

پاسخ: در زنده گی شخصی خود ساده و بدون تجمل استم. من هم مانند همه مردم دارای فامیل الحمدالله چهار فرزند دارم. مگر زنده گی من تنها متعلق به فرزندانم نیست. زیرا من بیشتر وقت خود را برای مردم صرف میکنم خود را متعلق به مردم میدانم. وقتی که مینویسم تمام مردم در ذهنم مجسم می شوند؛ میخواهم برای تمام آنها بنویسم و به خصوص برای زنان و جوانان آینده ساز وطنم و در اخیر برای مردم می گویم شما چهار کتاب طبع شده بنده را بخوانید میدانید که من متعلق به یک گروپ محدود و کوچک نیستم تمام مردم افغانستان و مردم دنیا را دوست و احترام می دارم زیرا من انسانم و به جهان انسانیت تعلق دارم.

خانم ماریا جان دارو؛ سپاسمدم از اینکه با وجود مصروفیت های متعدد حاضر به صحبت و پاسخ به سوالاتم شدید موفقیت های مزیدی برای تان با عافیت کامل استدعا می دارم و ناگفته نماند که مصاحبه تان کمتر از یک رومان نیست. جناب ظفر از شما سپاس می نمایم که وقت گرانبهایتان را درین گفت و شنود در اختیارم قرار دادید ای کاش مانند شما شاعر می بودم تا با یک سروده ناب از شما تشکر می نمودم.

خدا حافظ

## گفت و شنود با خانم ماریا دارو: امان معاشر



هشت مارچ روز همبستگی بین المللی زنان جهان است. این روز با میمنت و خجسته در سراسر جهان بشری تجلیل می گردد و از حقوق حقه ای زنان دفاع بعمل می آید. علی رغم اعلامیه ای جهانی حقوق بشر، فرامین و قوانین بین المللی و حتی قانون اساسی افغانستان، زن در جامعه ای ما از حقوق انسانی و مدنی برخوردار نیست. حق انتخاب همسر زندگی را برخلاف هدایات صریح اسلامی ندارد. جامعه ای سنتی و قبیله وی لت کردن زنان را امر قانونی میدانند، و مردان بخود حق میدهند که چند همسر داشته باشند و با قوانین ظالمانه در مورد حکومت میکنند حتی ارکان بلند پایه ای دولتی برای زنان خویش اجازه کار بیرون از منزل را نمی دهند و زنان خویش را مستور نگه میدارند. یکی از رهبران جهادی بنام شیخ محسنی قانون احوال شخصیه را که محروم از همه حقوق انسانی میباشد به عرصه عمل قرار داد تا هر نوع پیش آمده که مرد لازم داند انجام دهد و تام الا اختیار است و مرد می تواند دختر نا بالغ را در سیطره ای نکاح خود درآورد. در حالی که بلوغ شرط اساسی در اجرای قانون شرعی است. این وضع زنان و دختران کشور را به سطوح آورده و به خودکشی و خود سوزی مبادرت می ورزند و به حیات پر مشقت خویش یکباره پایان میدهند.

بسا از زنان کشور ما در نبرد و پیکار اند تا برای رفع پرابلم ها و وظایف بشردوستانه ای انجام بدهند و حقایق را بیان می دارند و در افشای جنایات چون آفتاب می درخشند. خانم ماریا دارو یکی از شخصیت ها است که در مبارزه علیه کثافات اجتماعی دست و پنجه نرم میکند و در روشن ساختن ذهنیت زنان نقش فوق العاده ای را بازی می نماید خانم دارو تا حال دو کتاب به نامهای {آوای ماندگار زنان و پابرنه بازگشت} طبع نموده و دوجلد دیگر آماده طبع دارد، وی در باره مشکلات جاری مردمش می اندیشد در مطبوعات بیرون مرزی مینویسد. در رابطه با سوالات نزد نویسندگان توانمند و نمونه افتخار فرهنگ کشور ما خانم ماریا دارو مراجعه نمودم تا در رابطه نظرات شان را به شما خواننده گان عزیز پیشکش بدارم.

سوال : چرا زنان را در افغانستان سیاه سر، مظلوم عاجزه میگویند؟



ج: کلمه سیاه سرو یا سفید سر در فرهنگی مردمی هم اجتماعی کدام مفهوم مثبت یا منفی ندارد صرفاً یک اصطلاح است. اگر ریشه اصلی این اصطلاح را بدانیم مربوط به فرهنگ بسیار قدیم، سنتی و عقب مانده است که انگیزه احترام در آن نیز بکار برده شده است. اصل واقعیت اینست که مردان افغانستان در روابط اجتماعی خیلی عقب مانده اند، از افشای نام همسرو یا شریک زندگی خویش در اجتماع محجوب اند که مربوط به سیستم عقب مانده چندین دهه قبل می گردد، چون جامعه در رشد و تکامل اجتماعی، فرهنگی و علمی خیلی بطنی بود و مردم از سواد عادی که باید هر فرد وطن حداقل مکتب ابتداییه و یا بکلوریا را میخواندند، تا به منعی و مفهم نامگذاری پی میبردند، متأسفانه بهر مند نبودند. بنا فرهنگ سنتی آنها را محاصره کرده از افشای نام همسرشان خودداری می کنند و به کلماتی که برای همان شرایط قدیم مفهوم خود را داشت و بکار برده شده است، هنوز هم مستدام میباشد. اما در شرایط امروز جز تحقیر شمرده میشود. کلمه عاجزه نیز ریشه در عقب مانده گی دارد، چون مفهوم عاجزه از نظر ادبی «عاجز»، ناتوان؛ بیچاره و مدد طلب مستخرج می گردد، برای هر فرد چه زن و چه مرد اطلاق آن دور از ادب و حیا توهین است. در حالی که توانایی زنان در بسیاری موارد بیشتر از مردان می باشد، این حقیقت آشکار است؛ که زن، مادر شده میتواند، نابغه های جهان را در دامن خویش تربیت می کنند. اسم، گذاری عبارت از معرفی شخصیت میباشد و از نظر قاموس در صنف های متفاوت بخاطر تشخیص هویت و جنسیت شخص «مذکر و مونث» مستخرج گردیده است. مثلاً صابر، صابره، طاهر، طاهره؛ فاضل و فاضله و غیره. جهان بشریت امروزی حتا کلمه {هه}با آنکه مشخص کردن جنسیت میباشد نیز از نام خانمها تا حد امکان حذف نموده اند زیرا در زبان عربی {هه} به معنی اسم تصغیر مستخرج گردیده است. پس کسی که نام ندارد دارای صفات فوق نمیشد اصولاً اطلاق کلمه، عاجزه، اعیال داری و سیاه سر خیلی توهین آمیز است که جز از طرف وزارت کلتور و فرهنگ ممنوع گردد. جناب معاشر فراموش نکنید که برای مرد ها نیز استعمال کلمات هم ردیف عاجزه، عیال و غیره در قریه جات افغانستان مروج است، از آنجائیکه اکثریت خانم ها مستورند صورت استفاده آن نام کمتر بگوش میرسد، در هر دو صورت استعمال همچو اسماً غلط میباشد.

سوال: سنگسار چیست؟ و چرا در وطن ما مروج است؟ و چرا در وطن ما مروج است؟  
 ج: سنگسار یک نوع مجازات است که برای انجام اعمال ضد، اخلاق و شرافت انسانی و سرقت و تلافی خون با خون بکار برده میشد. باز هم مانند سوزن پرکال برمیگردد به جامعه خیلی ابتدایی و رشد نیافته انسانی، زیرا در گذشته ها سیستم حکومت داری بشکل قبیله وی، ملک الطوایفی بود، برای کنترل همچون جرایم، پولیس، قاضی و قانون، اخبار، رادیو و سایر رسانهای جمعی وجود نداشت یعنی قبل از دوره رنسانس، در مذهب یهودی، بخاطر جلوگیری از تکرار اعمال ناشاسته، بالای مجرم در محضر عام انجام میشد تا باعث عبرت دیگران گردد و حکم مرگ حتمی را نداشته است. حجم سنگ در اجرای سنگسار معین نیست بلکه بیشتر جنبه تبلیغاتی و اصلاحی را داشت. بدبختانه امروز برای بدنام ساختن اسلام در قرن بیست یک، جامعه بشری به رشد نهایی عقل، دانش و کشف تکنالوژی رسیده است، انجام سنگسار کاملاً غلط، یک عمل غیر انسانی میباشد ضد اسلام

است زیرا شرایط سنگسار در قرآن ذکر نشده است و روایت تبلیغی مذهب یهودی میباشد. در افغانستان از طرف مسلمان نماها که خود از علم اسلام بیخبراند، عملی میشود. در حالیکه طالبان خود را مسلمان و طالب علم میگویند. شرایط و وجایب اسلام را آنچه قرآن کریم حکم نموده؛ نمیدانند. بدبختانه اکنون از نام اسلام استفاده سیاسی میشود کاملاً غلط و گناه است. طالبان از یک طرف دین یهودی را کفر می شمارند و از طرف دیگر اعمالی که در کتاب تورات به صراحت درباره سنگسار به معنی قصاص آمده است؛ پیروی میکنند در حالیکه در قرآن کریم کتاب اسلام کلمه سنگسار "رجم" اشاره نشده است. اما برخلاف آنچه مسلمان نماهای امروز منبى بر تحریف شدن تورات، انجیل می گویند چونکه قرآن تصدیق کنند کتب آسمانی قبلی و ادامه راه آنها میباشد به وضوح میگویند که {در تورات سنگسار "رجم" بحکم قصاص نازل شده است در کتاب مقدس یهودیان "تورات و تلمود" به صراحت به عنوان جزا اجرا شده است اما در ماده ( 22 قانون یهودر) همراه با 30 ماده توضیحی که متهم در چه شرایطی مجرم Deuteronomy 22 شناخته میشود و طریقه اجرای سنگسار نیز توضیح داده شده است، قابل اجرا بود. امروز اسرائیل از قانون اساسی خود این حکم مذهبی را حذف کرده است. مگر طالبان قرآن را نخواند عمل یهودی را اجرا میکنند.

در انجیل عیسی مسیح "روح" نیز سنگسار توسط حضرت مسیح "رح" منسوخ قرار گرفت. در زمان عیسی مسیح چند یهودی که به دین مسیحیت ایمان آورده بودند روزی درباره دو گنهکار از حضرت عیسی "رح" در اجرای سنگسار سوال کردند آن حضرت فرمود {بسیار خوب بروید گنهکار را بیاوری آنقدر سنگ بالاش بریزد که هلاک شود، مگر شرط این نست کسی را نشان دهید که هیچ نوع گناه را مرتکب نشده باشد تا بالا گنهکاری سنگ پرتاب کند} همه خاموش شدند آن حضرت فرمود که عفو و بخشایش گناه انسان، توسط انسان بزرگ ترین مجازات وجدان است. حضرت مسیح "رح" حکم تورات مقدس را محکوم نکرد اما گفت که انسانها همیشه از اشتباه مبرا نیست، حتا قاضی نیز معصوم بوده نمیتواند زیرا قاضی انسان است و مرتکب اشتباه میشود. اجرای حکم سنگسار در انجیل قطعاً ذکر نشده است.

در دین اسلام خیلی مضحک است که در مسیحیت سنگسار وجود ندارد. در قرآن که اولین منبع قوانین اسلامی است، نیز حکم سنگسار وجود ندارد. قرآن قانون مدنی نیست، اما هدف اصلی قرآن بیدار کردن وجدان انسان تا بالاترین حد یعنی رابطه انسان با خدا و عالم هستی میباشد. اسلام دین خیلی روشن و مترقی است مطابق شرایط زمان و مکان اجرا میشود، قرآن خود با خصوصیات طبیعت و جوامع بشری و ارزش های معنوی تابع شرایط زمان و مکان است. در بین پیروان {حنفی و حنبلی} هم اجرات جزا بجای سنگسار، قانون متفاوت وجود دارد. در سوره النور جزای گنهکار متاهل، مجرد، برده و آزاد تفاوت دارد که بعضی به صد تازیانه، و پنجاه تازیانه، یک سال حبس و پرده نشینی برای پاک کردن نفس آمده و همچنان در سوره النساء در آیه 15 نیز تذکر رفته که با 917 است. سوره النور صفحه شهادت چهار نفر از اقارب نزدیک که گنهکار را در انجام گناه دیده باشد؛ گناهکار برای دست کشیدن از فحش باید یکسال بخاطر بازگشت به پاکی روح و نفس محبوس باشد تا نیکوکار

گردد و توبه نماید. {سوره النساء آیه 15 صفحه 255} اما صورت عملکرد در کشورهای مختلف؛ متفاوت است بخصوص در افغانستان طاعون زده از اسلام چهره وحشتناک در جهان نمایش میدهند که وابسته به جهالت طالبانی است. هرگاه طالبان که در اجرای سنگ سارادعا میدارند که حکم شرعی را اجرا نموده اند پس چرا صدیقه را که هنوز زنده بود با فیر مرمی بعد از سنگسار شهید کردند، در حالی که در تورات ذکر است اگر مجرم بعد از سنگسار زنده بماند، از گناه پاک و بنده آزاد محسوب میشود در این راستا بی کفایتی دولت اسلامی عدم رعایت تطبیق قانون، عدم شفافیت؛ اعمال دولت مشاهده میشود. بدبختانه در اجراءات دولت فعلی بسیار نواقص وجود دارد. آنها که خود همه قوانین انسانی، اسلامی و حقوق بشر را نقض کرده اند؛ نمیتوانند مصوینت مردم را تامین نمایند. با استفاده از عدم امنیت طالبان مسلط اند، هر نوع اعمال خلاف بشریت را انجام میدهند سوال: در قانون اساسی افغانستان آمده است (هر نوع تبعیض و امتیاز میان اتباع ممنوع است) چرا در افغانستان گرفتن چند زن مروج است؟ آنها در کدام شرایط زندگی دارند؟ جواب: قانون اساسی که منافع ملت در آن یکسان درج نباشد قانون نیست، قانون عبارت از عمل کرد مقامات بر اساس قانون اساسی است که جنبه تطبیقی آن بالای همه ملیت ها یکسان باشد، قانون خوانده میشود.

در قانون اساسی افغانستان حقوق هندوان افغان نقض گردیده است زیرا در قانون اساسی ذکر است که دین رسمی مردم افغانستان "اسلام" میباشد، پس هندوان افغان و دیگر ادیان اجازه ندارند از مذهب خویش پیروی نمایند؟

همچنان در قانون اساسی خیانت، رشوه، اختلاس، چور و چپاول اموال بیت المال و غیره ممنوع است اما شما سرافکنندگی افراد که در راس دولت قرار دارند، می بیند چنان در فساد اداری، خیانت و رشوه عرق اند که رسوایی ایشان سوژه خوبی برای نشرات تلویزیونهای جهانی گردیده است.

در جواب جزء دوم سوال شما باید گفت. ازدواج های متعدد هم سو استفاده از قوانین اسلام میباشد. چند زنی در اسلام شرایط خاص دارد و در همان شرایط خاص مرد باید عدالت را میان زوجین برقرار کرده بتواند، البته شرایط چند زنی در حالات جنگ که زنان در گذشته درآمد اقتصادی نداشتند، شوهرشان در جنگ کشته میشد جنبه تطبیقی داشت اما در عصر حاضر قابل تطبیق نیست. مانند آنست {حج رکن پنجم فرض در اسلام آمده}. امروز از مراسم حج عربستان تجارت می کند، مردم هم بخاطر تجارت میروند و یا بخاطر بنام حاجی ملقب شوند. در حالیکه میلیون یتیم و بیوه در وطن ما برای یک لقمه نان محتاج اند، و حج در افغانستان روا میباشد. ازدواج متعدد هم همین شکل است اگر آنها که ازدواج متعدد مینمایند شرایط دو زنه را بدانند و از اجرای عدالت که قرآن کریم حکم نموده عاجز باشند هرگز این کار را نمیکند و یا اگر پای عشق در میان باشد، باید آنچه قانون اسلام حکم می نماید عمل کنند و یا زن اول را طلاق نمایند زیرا طلاق واجب است. قرآن کریم به چند زنی محدود جواز داده است چنانکه قبلا ذکر کردم، قرآن یگانه کتاب مذهبی مترقی و روشن در روی زمین است که با شرایط زمان و مکان حالت تطبیقی دارد و میگوید {صرف با یک زن سوره النساء آمده است "با زنان مورد علاقه تان ازدواج 3 ازدواج نماید} این عبارت در آیه

کنید، دو، سه و یا چهار زن. اما اگر شما با ایشان به درستی (با انصاف) معامله کرده نمتوانید، پس صرف با یکی ازدواج کنید. قبل از نزول قرآن کریم، حداکثر تعداد ازدواج محدود نبود و بعضی مردان چندین همسر داشتند، بعضی ها حتی صد ها همسر داشتند. اسلام حداکثر تعداد ازدواج را تا چهار تعیین کرد. اسلام به يك مرد جواز ازدواج با دو، سه و یا چهار زن را میدهد - صرف در صورتی که او با آنها عادلانه رفتار کند. در همین سوره به عبارت دیگر در آیه 129 می فرماید "شما هیچ گاهی قادر به عدالت درست و منصفانه (محبت قلبی) در بین همسران تان نخواهید بود. از این سبب برگزیدن چندین همسر قاعده کلی نبوده بلکه يك استثنا می باشد. بعضی مردم در این سوء تفاهم غرق هستند که داشتن بیشتر از يك همسر برای يك مرد مسلمان حتمی می شمارند. در حالی که طلاق نیز واجب است. اما تطبیق نمی گردد.

سوال : روی کدام انگیزه خشونت و جنایت بر زنان در افغانستان عمومیت دارد؟  
 جواب : انگیزه های اصلی خشونت بسیار زیاد و خیلی عمیق است که نمی توانیم در چند جمله آن را خلاصه کنیم. اولاً درک مفهوم زندگی مشترک است که اکثریت مطلق زنان و مردان در کشور ما نمیدانند. زن و شوهر روح و جان همدیگر بوده در تمام ساحه زندگی باید از احترام شخصیت؛ محبت و عشق بر یک دیگر برخوردار و استوار باشند. درک این موضوع سویه عالی دکتورا ضرورت ندارد، صرفاً خودشناسی حرف خیلی جدی و مهم است.  
 هرگاه "زن و یا مرد" خود را نشناخته است فرد مقابل خود را درک نمی کند. انسانهای بخاطر همین قوه ادراک شان ناطق و "اشرف المخلوقات" خوانده شده اند. اولین چیز در ازدواج توافق روحی مطرح است. جوانان باید این استقلال را داشته باشند تا قبل از آغاز زندگی مشترک همدیگر را درک نمایند؛ درک خصوصیات مثبت و منفی حرکات آگاهانه و غیر آگاهانه که از نسان سر میزند، از همدیگر داشته باشند. زن و شوهر انعطاف پذیر باشند نقص خود را پذیرفته بتوانند. بهمین دلیل مسئله توافق روحی در ازدواج حتمی و ضروری است. بدبختانه در افغانستان ازدواج روی مجبوریت های عنعنوی صورت میگیرد. عدم آزادی اجتماعی؛ عدم مشارکت اقتصادی خانمها؛ عدم سواد جانبین؛ فروش و یا "طویانه" عدم استقلال اقتصادی؛ زیرا پدر دختر و پسر در سر نوشت دوجوان باهم معامله تجاری میکنند. عدم احترام متقابل؛ مداخله فامیلهای طرفین؛ عدم حفظ اسرار خانوادگی؛ عدم فهم انگیزه آزادی؛ عدم محبت "مرد و زن" به محبت نیاز دارند؛ که در واقعیت عشق را تجربه نکردند و با یک فرد یکه اصلاً شناختی در ذهن ندارند، همبستر میشوند، این خود یک وحشت است. در همچون ازدواجها از نظر جسمی، و روحی اولین برخورد زن و مرد در زندگی مشترک به اساس دلایل فوق باعث بعض عوارض می گردد. در ینجاست که سواد دانش و آموزش مطرح می شود. باید جوانان از پیالوژی، روانشناسی آموزش ابتدایی را داشته باشند، تا مشکل طرفین را درک نمایند.

روی دلایل متذکره و فرهنگ سنتی خشونت در افغانستان اعمار درشت دارد. نظریه فرهنگ عقب مانده اکثراً زنان در آنجا قربانی میشوند.

سوال : قسمی که از رسانه ها آگاهی داریم در افغانستان عده ی از خانمها دست به خودکشی می زنند و خود را حریق می کنند علت اصلی آن در کجاست؟

جواب: علت اصلی خودکشی و یا خودسوزی فرار از زندگی ننگین است. زنان دارای احساس خیلی رقیق میباشند. با آنکه عذاب باردار شدن و درد طاقت فرسای ولادت را متحمل میشوند اما اگر احساسش جریحه دار گردد، زندگی برایش ننگین میشوند. نباید بر کرامت انسانی شخص تجاوز صورت گیرد. توهین و اهانت بدترین شکل جزا است که بدبختانه در کشور ما بعوض محبت توهین جز زندگی شمرده میشود.

سوال: ما در این روزها شاهد ترور بیشتر هموطنان ما توسط افراد طالبان هستیم این فاحشه چه تاثیر روانی به روحیه ی زنان هموطنان ما دارد؟

جواب: مرگ یک زهر تلخ است، هیچ کس نمی خواهد تلخی آن زهر را بچشد. ترور انسان یک جهالت و جنایت است و بزدلی طالبان را نشان میدهد. معلوم است که روند تکاملی خلاقیت زنان را تحت تاثیر قرار میدهد، از جرات و شهامت شان کاسته میشود. ترس یک وسیله مهم برای اجرای اعمال غیر عادلانه سیاسی در جهان استفاده میشود. بعضا دولتهای زبون و ناتوان نیز از این وسیله برای بقای خود استفاده مینمایند. طالبان از واقعیت زندگی خیلی عقب مانده اند، زیرا بشریت در مراحل ابتدایی زندگی، قرن حجر قرار ندارد تا یاهه گویی شان را بپذیرند. بناً بهترین وسیله برای طالبان ایجاد وحشت و ترس اعمال وحشیانه و غیر انسانی است. طالبان از یک طرف دین یهودی را کفر می شمارند و از طرف دیگر اعمال غیر انسانی که در تورات به صراحت درباره سنگسار به معنی قصاص آمده است، از آن خیلی ناقص و بدون شرایط که در تورات ذکر است، پیروی میکنند. هرگاه مصونیت مردم را تامین باشد، ایجاد وحشت از طرف طالبان صورت نمی گیرد. بدبختانه دولت با تمام قوای ناتو در طی نه سال نتوانسته مصونیت ملت را تضمین نماید، این همه عوامل بالای روان خانها تاثیر منفی میگذارد و این تاثیرات منفی که روحیه سالم مادر و یا زن را صدمه میزند، تربیه اطفال، روابط زنا شوهری را نیز متاثر میسازد و حتی نسل آینده از نظر روانی متضرر میشوند. هرگاه زنان در مصونیت قانون قرار داشته باشند، از ایجاد ترس طالب ها نمی هراسند. علت عمده پرابلم ها در سراسر کشور عدم همکاری مردم با دولت است. چون مردم بالای دولت اعتماد ندارند. در دوراهی قرار گرفته اند، در زیر سنگ آسیاب دوگانه خورد و خمیر میشوند.

سوال: سال گذشته قانون احوال شخصیه اهل تشیع در افغانستان رسمیت پیدا کرد آن چگونه است و نظر شما چیست؟

جواب: درباره قانون احوال شخصیه اهل تشیع کاملاً مخالف هستم. این یک نوع تبعیض و تعصب است. قانون اساسی چرا بالای ملت حکم تطبیق یکسان نداشته باشد. هر فرد که بنام انسان یاد میشود قابل احترام است و از مزایای قانون مستفید میشود. درباره هیچ ملیت تبعیض و تعصب مجاز نیست. در همچو مسایل زنان باید از هوشیاری سیاسی کار بگیرند و نگذارند که چنین تعدیل غیر عادلانه در قانون اساسی که وابستگی با حیات فعلی و نسل آینده دارد، صورت گیرد. بدون ایثار و فداکاری منافع اجتماعی بدست نمی آید. مردم اهل تشیع باید بدانند که این خیانت بزرگ در حق نسلهای آینده پیروان تشیع است.

سوال: زنان در کرسی های بلند افغانستان کار میکنند چرا آنها از حقوق خود و دیگران به شکل گسترده تر دفاع نمی کنند؟

جواب: کارنمایشی زنان را نباید تساوی حقوق، قاطعیت قانونی اکثریت زنان شمرد. زنان در کرسیهای دولت بنا بر پیوند ها و علائق سیاسی شان، اخذ قدرت نمایی کرده اند. کلید اجرات بدست گروپ مرد سالار است صرفاً برای نمایش جهان غرب و عوام فریبی مردم چند خانم را مقرر کرده اند، کاری مثر از دست آنها ساخته نمی شود. اگر حقوق زنان درست اجرا گردد زنان نیم نفوس جامعه بشری تشکیل میدهند. آنها صرفاً تمثیل دموکراسی مینمایند، از حقوق خود دفاع کرده نمیتوانند، اگر بخاطر داشته باشید خانم ملالی جویا یک زن بود که مورد توهین، اهانت در پارلمان قرار گرفت، وکلای محترم انات، حقوق بشر افغانستان که در راس آن یک خانم قرارداد، وزارت امور زنان صدای خود را بلند نه کردند، زیرا منافع سیاسی خودشان خدشه دار میگردد.

سوال: تجلیل از هشتم مارچ در حیات زنان افغانستان چه تاثیر دارد؟ جشن همبستگی روز هشتم مارچ بر شما هم مبارک باد.

جواب: با تشکر باشما، همانطور که در فوق اشاره کردم به بسیار از تجلیل های نمایشی که جنبه تطبیقی ندارد دل نه بندیم. هشتم مارچ روز عادی نیست با فداکاری، خود گذری و ایثار زنان روشنفکر اروپا صد سال پیش از امروز بخاطر بدست آوردن؛ حقوق حقه شان در تاریخ بشریت پدید آمده است یعنی این روز را کسی برای زنان رایگان تحفه و بخشش نکرده است. مگر متأسفانه که در کشور ما جنبه تقلیدی و نمایشی دارد. من بسیار زنان را سراغ دارم که مفهوم واقعی هشتم مارچ و تاریخچه این رویداد بزرگ را نمیدانند. دولت های ضعیف و ناتوان با تجلیل از همچو روزها خویشتن را دموکرات می شمارند، نباید فریب خورد. تجلیل از هشتم مارچ در شرایطی که زنان در قرن بیست و یکم خلاف قوانین حقوق بشر سنگسار میشوند اصلاً جایز نیست، تجلیل از هشت مارچ مانند تجلیل از استقلال کشور که با حضور سربازان چهل و هفت کشور هنوز هم مردم ما از استقلال سخن میگویند و تجلیل مینمایند. تجلیل از روز همبستگی زنان برای زن ستم دیده افغان چه منفعتی میدهد. آیا وزارت امور زنان قادر است که راه اساسی بیرون رفت مشکلات را تدارک نماید؟ مشروعیت قانونی، حق زندگی انسانی را برای زنان که گوش و بینی شان در سطح بین المللی بریده می شود، نشان دهند تا زنان اول خود و حقوق خود را بشناسند، در تدارک زندگی انسانی با مشروعیت قانونی که کرامت انسانی وی حفظ گردد اقدام نماید. استقلال اقتصادی و اجتماعی و سیاسی داشته باشند و برای تربیت نسل آینده کشور تهاداب اساسی منحصت مادر بگذارند. بدبختیهای اجتماعی، مذهبی و سیاسی و فامیلی را که خود رنج آن را کشیده اند. فرزندان شان تکراراً همان رنج را نکشند. آهسته آهسته نسل خوشبخت در جامعه تقدیم نمایند، تا بعداً نسل جدید از مادران شان در همچو تجلیلها و جشنواره به نیکویی یادآوری کنند. اولین اقدام برای رفع مشکل زنان سواد خواندن و نوشتن است که زمینه کار برای شان مساعد شود، هزاران استعداد در وجود زنان افغان موجود است، زمینه کار برای رشد استعدادها مساعدت و از حمایت شان دفاع صورت بگیرد. با قرائت چند مقاله نمیتوان مشکل زنان افغانستان را مرفوع کرد. تشکر خانم دارو از وقت گرانبهایتان روزتان بخیر.

امان معاشر

-March 6-, 2011

## فصل ششم:

نقد - نظر و ایمیل های فضای مجازی در مورد خانم ماریا دارو

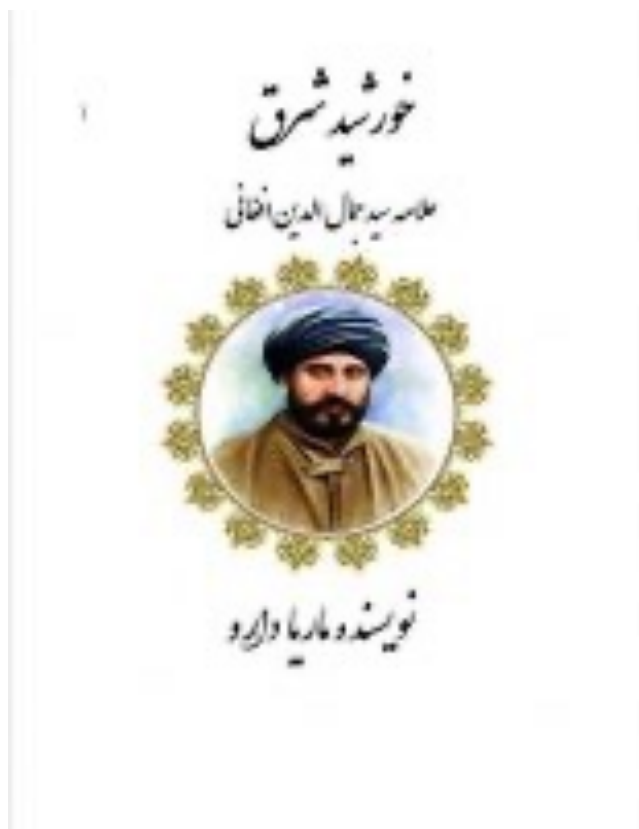


### رحمان غوربندی

با عرض سلام و ادب خدمت خواهر باعفتم ماریا دارو  
همینکه صفحه دیدنی پورتال را باز نمودم اولین چیزی که مرا به خود جلب کرد، اثر  
گرانبهای از خواهر گرانقدر ما ماریا دارو بود زیر نام خورشید شرق - علامه سید جمال  
الدین افغان.  
آثاری زیادی در مورد عظمت شخصیت عظیم افتخار مملکت و عزت و شرف ملت نجیب  
حضرت سید جمال الدین افغان قبلاً نشر گردیده و این سلسله ادامه دارد چون بزرگی سید  
جمال الدین افغان به حدیست که در یک کتاب و یا در مفکوره یک مفکر نمی گنجد، این  
اعتقاد من است و همین دلیل است که نویسنده های بس توانا تلاش ورزیده اند که از زوایای

مختلف شخصیت عظیم ویرا تحت بررسی قرار دهند و آثاری بیافرینند که بالاخره همان اثر سبب افتخارات نویسنده گردد.

من به نوبه خود از خواهر باعفتم که تلاش ورزیده اند و از خود اثری نهایت گرانبهایی به جا گذاشته اند، و از همه مهمتر اینکه درمقطع مهم تاریخی که مملکت نازنینم و ملت نجیبم تحت سلطه استعمار غرب و مزدوران شان قرار دارد، دست به چنین یک اقدام نیکی بزنند، نهایت سپاسگزاری نموده و به ایشان کامیابی های بیشتری در عرصه نوشتن آثاری شبیه این اثر بپردازند تا باشد این نور خورشید افکار جوانان مملکت را تحت الشعاع قرار دهد و تا بتوانند دوست را از دشمن تفکیک نموده او از شر دشمن سفاک و بی رحم و خودخواه راه نجات را به صورت درست و علمی جستجو نمایند و از گردانندگان پورتال نیز نهایت اظهار سپاس نموده و کامیابی ایشان را در عرصه نشر مضامین ملت ساز از بارگاه ایزد متعال خواهانم.  
با حرمت بی پایان  
رحمان غوربندی







: خواهر گرانقدر ماریا دارو  
ایمیل از جناب عنایت الله سادات  
کتاب پرمحتوا خودت بنام " خورشید شرق " به آدرس اینجانب مواصلت کرده است. من  
میخواستم که پس از آشنایی با متن آن ، امتنان خود را به شما ابراز بدارم. شما لطف کردید  
و با ارسال چنین تحفه گران بها، مرا ممنون ساختید. زحمات شما در نوشتن چنین اثر  
ماندگار قابل ستایش و تقدیر است. هماهنگی میان نوشته شما و آثار محققان همکاران ،  
نکات زیادی را در پیوند به شخصیت پیشگام ، کارنامه ها و افکار سید جمال الدین  
بزرگوار، درین اثر روشن ساخته است. با انتشار چنین کتب مستند ، دروغ ها و اکاذیب  
پیرامون هویت و خاستگاه این چهره بزرگ شرق برملا شده و هیچگونه چسپش ندارد.  
همچنان باید اذعان نمایم که قطع و صحافت مقبول کتاب هم ، کم نظیر بوده و موفقیت های  
بیشتر شما را در جهت تقویه فرهنگ ملی مردم ما آرزو می نمایم.  
با عرض حرمت عنایت سادات

Nov 10 / 2021

## فردیانا ظریفه؛ معرفی کتاب با برهنه بازگشت:

معرفی کتاب رمان جالب «پا برهنه بازگشت» کتاب رمان ریالستیک پراحساس و پر ماجرای نویسنده‌ی پرکار و متجسس بانوی فرزانه وطن در هجرت «ماریا دارو» که آرزو دارد انسان را در سرزمین مصیبت بار و درد افزا دریابد و او را از تعقیب جنگ‌ها و دشمنی‌ها و کدورتها و شقاوت به روشنی عشق و محبت خلل ناپذیر در انعکاس همین شعر اقبال به قلمرو صلح و صفا و کرامت انسانی بکشاند، که در سه صد و شصت و پنج صفحه در موسسه (پیچ ون پرننگ) در کانادا به چاپ رسیده است. نویسنده پراحساس بانو ماریا دارو

Fardiana Zarifa-Tabibzada



ناشراندرسه های زمان افغانستان در اروپا  
PUBLISHER OF AFGHAN WOMEN'S IDEAS IN EUROPE

سرخط پشت کتابش می‌نویسد: «این کتاب از واقعیت‌های جامعه ما سرچشمه گرفته و از وقایع تلخ جنگ و عشق شیرین دو دل‌باخته حکایت می‌کند. همچنان بیانگر اندیشه‌های ابلهانه ایست که زندگی انسان‌ها را به غارت کشیده است. هرگاه انسان به خاطر معتقدات خویش پیکار صلح می‌کرد هیچگاه جنگ وجود نداشت و سیل عصیان طغیانی نمی‌گردید هستی‌ها به کام مرگ فرو نمی‌رفت.» چیزیکه در این کتاب تاکید گردیده است عدم فهم جنگسالاران از مفهوم واقعی جنگ و عدم درک مردم بیگناه از عاقبت جنگ می‌باشد. جنگ بیشترین صدمه در پیکر جوانان و بانوان نازنین وطن وارد کرد. کلمه‌ی جنگ خیلی زشت و دیدن

آتش جنگ وحشتناک است. اما زندگی در کنار زشتی‌های جنگ نافرجام زیبایی‌های خود را نیز داشته است. آن زیبایی هیچ وقت تغیر ماهیت نداده و شعله‌های سرکش جنگ آنرا نابود نساخته است. با همین زمزمه دلنشین عاشق و معشوق معرفی مختصری کتاب «پابرهنه بازگشت» پر مطلب و پرماجرایی - بانوی پراحساس و درد آشنا «ماریا دارو» را به امید صحت و سعادتش در دیار غربت به پایان می‌رسانم. --- از این نویسنده توانا هفت کتاب شان اقبال چاپ یافته: طور مثال: \_ پابرهنه بازگشت \_ چهره‌های جاودان \_ آوای ماندگار زنان \_ هنرمندان تاریخ ساز تیاتر \_ خورشید شرق (علامه سید جمال‌الدین افغان) \_ نگاهی بر اثر پوهاند هاشمی [نخست کتاب در باره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان] اتاق شماره 22 میباشد با احترام بانوی معزز سلام درود! من سخت علاقه مندم تا مطالب ارزنده تان در فصلنامه بانو به نشر برسد، بناً از شما درخواست همکاری قلمی با مجله خودتان را دارم.





AWP

**کوثر نورانی**  
گوینده رادیو و آموزگار  
نگارنده: ماریا دارو




AWP

**رقیہ حبیب ابوبکر**  
نویسنده، مترجم، مدافع حقوق زنان  
نگارنده: ماریا دارو




AWP

**حبیبہ عسکر**  
هنرمند تیاتر  
نگارنده: ماریا دارو




AWP

**شفیقہ محمود حبیبی**  
دیکلماتور، ژورنالیست، گوینده  
نگارنده: ماریا دارو





## پوزش و سپاس از خانم ماریا دارو



مسئول و هیات تحریر مجله « نشرته زن » با اظهار شکران از احساس نیک و بی زشاییه م - بدوین سوبا ( ۲۰۰۷ ) نویسنده دایمی این مجله خانم « ماریا دارو » که از سال این گنجینه کوچک ادبی با گسیل مضامین دلچسپ و خواندنی شان ما را افتخار بخشیدند این حسن نظر شان قابل تمجد و تحسین میباشد. وی با نبشته های خواندنی و دلچسپ شان درباره زنان ستم دیده افغانستان و مصاحبه های جالب با هنرمندان پیشین رادیو تلویزیون که در حقیقت سرمایه های هنری و فرهنگی کشور به شمار میروند؛ خوانندگان این مجله را در جریان احوال زندگی شان قرار میدهد

همکاری این خواهر معزز ما با مضامین مختلف؛ تزئین بخش صفحات مختلف مجله « نشریه زن » گردیده است؛ از ایشان سپاسگزاریم

قابل تذکر می دانیم اینکه خانم ماریا جان دارو تا حال یک کتاب در باره زندگی و فعالیت نطاقان و هنرمندان تمثلی؛ پیشین طبقه انانث رادیو تلویزیون ملی کشور؛ بطبع رسانیده اند و دو کتاب دیگران بنام های و پابرهنه بازگشت و اتاق شماره بیست و دو آماده چاپ دارد. عنقریب بدسترس دوستداران کتاب و اهل مطالعه قرار خواهد گرفت. در حال حاضر مصروف نوشتن زندگی نامه و فعالیت های هنرمندان پیشین تیاتر « طبقه ذکور » میباشد.

باعرض پوزش از خواهرگرامی محترمه ماریا جان دارو که در شماره ماه قبل یعنی دسامبر ( ۲۰۰۹ ) م- « نشرته زن » مضمون را که تحت عنوان تحفه عید؛ برای شخص مسؤول مجله گسیل کرده بودند؛ اشتباً بعوض مضمون که برای نشر دایمی مجله فرستاده بودند؛ نشر گردید. با آن کمی دیرو ناوقت است؛ امید ما را عفو دارند آغاز و دوام همکاری شان باعث افتخار ما گردیده اند؛ جهان سپاس با تشکر از نویسندگان عزیز و ارجمند که با مطالب

دلچسپ و جالب شان در بقای یقیناً بدون همکاری شما عزیزان ادامه مجله «نشریه زن» ممکن نخواهد بود. با عرض حرمت مسؤؤل مجله شفیقه نورزی



## داکتر صبوراالله سیاه سنگ

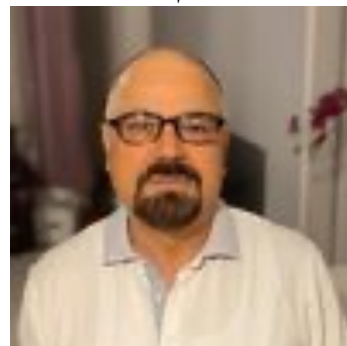


شنیدن مژده تازه از کتاب "اتاق شماره - ۲۲" ... اثر ماریا دارو: نوشته داکتر صبوراالله سیاه سنگ  
از "اتاق شماره - ۲۲" شنیدن مژده تازه  
ماریا دارو در میان نویسندگان کشور ما نام آشناست. تا کنون از وی کتاب‌های "آوای ماندگار زنان افغانستان"، "هنرمندان تاریخ‌ساز تیاتر"، "چهره‌های جاودان" و "پابره‌نه بازگشت" را خوانده‌ام. امروز مژده و دیباچه زیرین را در دوسایت [mariadaro.com](http://mariadaro.com) و [www.scribd.com](http://www.scribd.com) دیدم.  
نویسنده مانند گذشته، کتاب جدیدش را نیز رایگان به دسترس خوانندگان گذاشته و چنین آغاز کرده است.  
نویسنده: ماریا دارو  
آرایش پشتی: پروین نوری  
کامپیوتر: اسماعیل دارو  
تاریخ نگارش: اپریل ۲۰۱۰  
چاپ اول آنلاین: دوازدهم می ۲۰۲۳



## خانم داروی فرهیخته و بزرگوار درود بر شما باد.

معروف قیام



خانم داروی ارجمند؛ آرزو دارم درکنار خانواده گرامی تان صحتمند و کامگار باشید. خیلی خوشحال و سپاس‌گزارم که وقت گذاشتید، برنامه را دیدید و از ژرفنای بی‌آلایش احساس تان بنده را می‌نوازید و تشویق می‌کنید.

پیام پراز دغدغه و امید شمارا که به دنیا هنر و فرهنگ کشور دارید، خواندم و لذت بردم و از اینکه چند نوشته‌ی شما نظر به معاذیر و بی‌توجهی‌ی دست‌اندرکاران عرصه‌ی هنر به استیژ و یا پرده سینما نرفت خیلی متأثر شدم. خواهر گرامی!

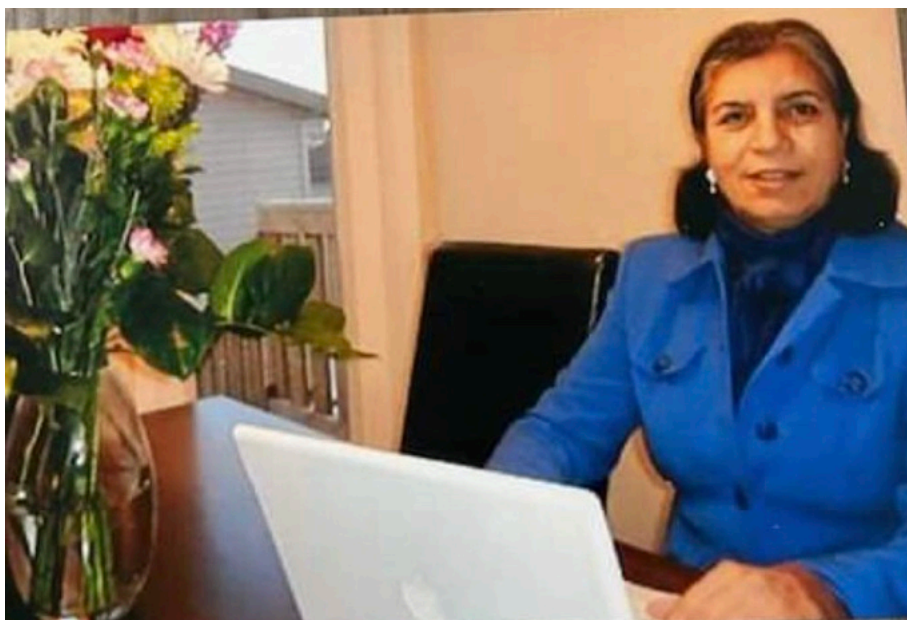
تاریخ فرهنگ افغانستان کارنامه‌ها و آثار ارزشمند شما را هرگز فراموش نمی‌کند. شما با نوشتن چند اثر گرانبها به ویژه کتاب تاریخی و ماندگار « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان » نام پرافتخار تان را در تارک جبین فرهنگ و هنر این سرزمین با خط زرین ثبت کرده اید. شما از جمله شخصیت‌های برجسته هنر و فرهنگ کشور استید؛ شما نه با دادن شعار مطرح شده اید و نه از روی خوشبینی؛ خانم داروی گرامی شما عملاً کار کرده اید و بادست اوردهای ارزشمند آثارگرانبهای را به گنجینه‌ی فرهنگ ما تحویل داده اید؛ این کار کارساده و روزمره‌گی نبوده است؛ عملاً تلاش کرده اید؛ خون دل خورده اید و آثار هنری و فرهنگی ایجاد کرده اید. بلی، فلم همسایه از هر لحاظ اثر ارزشمندی‌ست که دیدنش برای هموطنان گرامی ما مهم ضروری‌ست تا نسل آینده به زد و بندها، احساس و دیدگاه همسایگان ما در شرایط ناگوار سرزمین شان بدانند و در دوستی و دشمنی با منطقه و جهان حساس و محتاط باشند. خداوند شما خانم پرافتخار، فرهیخته و نیکاندیش کشورم را حفظ کند.

با درود و مهر - معروف قیام

پانزدهم جنوری ۲۰۲۴

## فصل هفتم

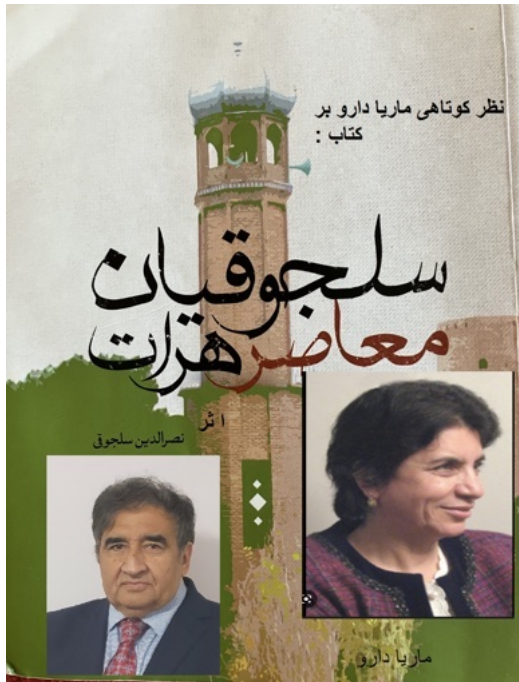
نمونه از آثار خانم ماریا دارو



## نظر کوتاهی ماریا دارو در مورد سلجوقیان معاصر هرات بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ جمعه نهم دسامبر ۲۰۲۲

Friday, 9 December 2022



کتاب سلجوقیان؛ معاصر هرات که تازه به قلم توانای جناب استاد نصرالدین سلجوقی نگارش گردیده است؛ از طریق استاد محترم عبدالرحمن « فریدون سلجوقی به دستم رسید. از مطالعه آن فیض بردم و خواستم با تحریر اندک معلومات از محتوای پربهای این کتاب خدمت دوستان چند سطر بنویسم تا مطالعین محترم نیز از نشر این کتاب ذیقیمت آگاهی حاصل نمایند. کتاب سلجوقیان معاصر در قید « ۳۰۸ » صفحه با مطالب خیلی دلچسب معلومات مفید درباره آبدات تاریخی هنری و فرهنگی و نشر اشعار شعرا؛ معرفی شخصیت های فلسفی؛ سیاسی؛ فرهنگی؛ چون علامه محمد عمر سلجوقی؛ استاد علامه صلاح الدین سلجوقی؛ مولوی عبدالروف فکری سلجوقی و سایر دانشمندان را با فوتوهای جالب آثار تاریخی آن منتشر نموده است. نشر کتاب سلجوقیان

معاصر هرات را که با زحمات زیاد و پشت کار چند ساله جناب نصرالدین سلجوقی؛ با پشتی از تصویر « مسجد پای حصار و نمای شرقی قلعه اختیارالدین » مزین گردیده و از طریق موسسه فرهنگی پژوهشی آرتاکوانا هرات از طبع برآمده است؛ برای نویسنده این کتاب و سایر سلجوقیان و مردم عزیز سرزمین ما تبریک و تهنیت میگویم. نوشتن درباره فرهنگ زیبای کشور ما به هر زبان و از هر قوم نژاد باشد مایه خوشی و زنده نگهداشتن فرهنگ مختلف باشندگان آن سرزمین میباشد. بخصوص در چنین شرایط که کشتی شکسته وطن بدست فرهنگ ستیزان در دریای طوفانی جهل برپرتگاه رسیده و قایقران آن با برخورد های ناسالم و حذف تصاویر بزرگ مردان چون مولانای بلخی؛ ابن سینا بلخی؛ عبدالله انصاری و سایر دانشمندان و حذف لوایح دری را از دانشکده ادبیات و دانشگاه کابل کرده اند؛ خیلی ضروری میباشد.

زبان پارسی دری یکی از زبان های کلاسیک زیبای شیرین؛ شیوا و آهنگین دنیا بشمار میرود؛ و خوشبختانه مهد زایش و پرورش این زبان زیبا و مراکز علمی آن در شمال افغانستان بلخ؛ و در غرب هرات؛ غزنی و کابل میباشد. نوشتن سلجوقیان معاصر هرات دانشمندان و شعرای سلجوقیان را زنده نگه داشته است و نام های علمای فراموش شده

را بیاد ما می اندازد؛ این اقدام نیک را استقبال می کنم و برای نویسنده آن عمر با صحت و سعادت و قلم رسا میخوام در آغاز طبق معمول فهرست مطالب طی دوازده صفحه و در شروع مطالب؛ « تقدیر از نشر کتاب سلجوقیان معاصر هرات » بقلم جناب پروفیسور دکتور عنایت الله شهرانی که خود مولف چندین کتاب در قسمت تاریخ و فرهنگ و هنر می باشند؛ طی چندین صفحه با ذکر و سهم فرهنگیان غیر سلجوق مانند ترکها؛ بقول از مولف کتاب « ترک و مغل » رده یابی اقوام مختلف که به زبان و ادبیات دری سخن میگفتند و در تقویت فرهنگ باشکوه خدمت نموده اند؛ خیلی مفصل با ذکر اسناد تحریر نموده است.

جناب دکتور شهرانی گرامی در طی ده صفحه تاریخ بسیار زیبا اقوام غیر سلجوق و سلجوقیان را که در شکوفایی فرهنگ و ادبیات سهم بودند؛ بیان کرده است.

جناب محترم نصرالدین سلجوقی را تشویق و آرزو نموده که هر دانشمند درباره فرهنگ باشکوه اقوام مختلف سرزمین هنر پرور ما بنویسند تا منبع خوب و تاریخی برای نسل جدید و همچنان حفظ گنجینه های ادبی کشور ما گردد؛ اقدام خیلی تودنیست.

جناب نصرالدین سلجوقی نویسنده این کتاب در یک ورق مقدمه؛ معلومات از نخبگان هرات اعم از معماران؛ خطاطان؛ نقاشان؛ دانشمندان تاریخی و سیاسی؛ شعرای خیلی معروف که در تقویت فرهنگ کارهای به یاد ماندنی انجام دادند؛ ذکر و به پیشگاه صاحب دلان و فرهنگ دوستان تحریر نموده اند هر ورق این کتاب از گذشته و حال سخن گفته و ما را با چهره های زیاد دانشمندان و علما معرفی می سازد... دوستان میتوانند متباقی این رساله را که طی بیشتر از بیست و چند صفحه میباشد و ضرورت تکرار آن در این قشرده مجاز نمی بینم؛ میتوانند از طریق وب سایت ماریا دارو داد کام وهم از طریق گوگل در سایر سایت مطالعه فرمایند.

## سخن چند در مورد وارث الشعرا نذیر ظفر؛ زلیخای زبان فارسی پروفیسور عفاف السید زیدان: نوشتهء ماریا دارو

افغانستان و مردم آزاده آن به رنگین کمان می ماند که دارای فرهنگ غنی و خیلی قدیم بوده و در دوره های تاریخی شکوفایی فرهنگ و تمدن در کشور شگوفان تر شده و بعضا نسبت تغییرات سیاسی و حاکمین ناکام و دست نشانده؛ خاموشی اختیار نموده است. اما شکوفانی های ادوار مختلف را تاریخ فراموش نکرده و دوباره درخشان گردیده و میگردد. هنرهای نقاشی؛ هیكل تراشی؛ صنایع دستی؛ هنر معماری و مهندسی و خطاطی موسیقی و هنر تمثیل را میتوانیم از دوره های خیلی قدیم به شواهد تاریخ در اثر کشفیات جدید درمی یابیم؛ که آثار و مدنیت تاریخی سرزمین ما را روشن میسازد. کشور ما دارای تمدن خیلی پیشرفته و فرهنگ غنی تاریخی در منطقه میباشد. این تمدن و شکوفایی قبل از تمدن یونان بوده میتواند. در گذشته سرزمینی که آریانا؛ پس از آن خراسان



و حالا افغانستان نامیده میشود در طول تاریخ فراز و نشیب فراوان فرهنگی را از زشتی روزگار دیده و تجربه کرده است. بعد از دوره رنسانس که اروپایی ها پایشان به قاره آسیا و آفریقا بازگردید و متوجه تمدن پیشرفته دو قاره شدند. زمین شناسان به مرور زمان در پی شکافتن زمین شدند که تمدن های قدیم را از زیر خاک برون آورند. انسانهای معاصر از تمدن قدیم شینده و یا خوانده اند مگر در عصر حاضر نظر به پیشرفت وسایل تکنولوژی جدید کشفیات بیشتر بدست آمده است و بدست نشرات جمعی میرسد و از پیدایش آثار قدیم غنامندی فرهنگی وطن بیشتر باخبر میشویم.

در این اواخر کتاب که توسط یک خانم پروفیسور مصری بنام «عفاف السید زیدان» تحت عنوان «مصریه البلاد الافغان» نوشته شده است؛ بدستم رسید و از آن فیض کسب نمودم. خانم زیدان در کشور ما به تحقیقات علمی؛ ادبی و فرهنگی نموده و در مورد زبان فارسی؛ شعرای پارسی زبان» عنصری بلخی و امیر خسرو بلخی؛ بخاطر دیپلوم دکتورای خویش پرداخته است. اما پروفیسور عفاف به آندو شاعر بسنده نشد و به معرفی سایر شعرا؛ دانشمندان فرهنگ و ادیبان چون: فرخ سیستانی؛ سنایی غزنوی؛ ابوالقاسم فردوسی؛ استاد سخن خلیل الله خلیلی؛ استاد عبدالحق بیناب؛ استاد فکری سلجوقی؛ صلاح الدین سلجوقی؛

عبدالرحمن پژواک؛ شایق جمال؛ انور بسمل؛ صوفی عشق‌ری؛ حنیف بلخی؛ عبدالحق واله و رابعه بلخی تحقیقات انجام داده و درباره فرهنگ و تمدن غنی افغانستان و مردم با فرهنگ و ادیب؛ رسوم و عادات شان و شرح حال شاعران و ادیبان عزیز القدر ما را این دانشمند عالی‌مقام که فرسخ‌ها دور در جغرافیای سرزمین عرب قرار دارد. میراث فرهنگی این سرزمین با شکوه آنچه مستحق‌اند؛ طی چندین کنفرانس و تحریر کتاب اش گزارشات در دانشگاه الا زهر انجام داده است.

کتاب علمی او در ردیف با ارزش‌ترین کتابهای علمی در دانشگاه و کتابخانه الا زهر و سایر کتابخانه‌های مصر جهت تحقیق و شناخت سرزمین معجزه آساء «افغانستان» مورد استفاده قرار می‌گیرد. او متیقین است که در سرزمین موزره آسای افغانستان بر علاوه جنگ‌ونیکه همیشه در مقابل تجاوزات اجنبی دلیرانه جنگیده‌اند؛ مردمان ادیب و شعراء و موسیقی‌با تمام هنرهای هفت‌گانه متولد میشوند. از آن جایکه شعرو موسیقی باهم پیوند ناگسستنی دارد؛ معلوم میشود که آواز خوانان هم در آن ادوار موجود بوده است. اما شوربختانه که در اثر تهاجم اجنبیها در هر دوره آثار و تمدن ما آسیب دیده و بسیار آن منهدم و یا چپاول گردیده است. در چشم عمر ما اصول درسی وطن در باره این فرهنگ غنی و چشم‌گیر هیچ کتابی در مورد این حوزه تمدنی از طرف بعضی حکام و یا توسط انجمنی تحریر نیافته و در مکاتب و دانشگاه‌ها تدریس نشده است. بعداً که پای زمین شناسان فرانسوی در افغانستان باز شد؛ شادروان علی احمد خان کهزاد بنام حوزه تمدنی آیانا یک کتاب دو جلدی نوشت و آنهم برای فعلاً بدسترس نمی‌باشد. درباره هنر و فرهنگ در مجموع هنرهای زیبا؛ جناب پروفیسور داکتر عنایت الله شهرانی بیشترین کتب را در باره خطاطان؛ نقاشان؛ هیکل تراشان؛ زبان‌های مختلف و نژادهای رنگین و مذاهب سرزمین افغانستان نوشته است. بخصوص درباره موسیقی و هنرمندان آواز خوان بصورت منفردانه؛ یا جمعی از گروپ هنرمندان؛ کتاب‌های متعدد و خیلی جامع نوشته کرده است؛ که قرن بیست را در بردارد. از برکت قلم اخلاص‌مند پروفیسور شهرانی دانشمند در باره تاریخ اقوام؛ نژادها؛ زبان‌ها؛ شعرا؛ نویسندگان؛ نقاشان و هیکل تراشان در قرن بیست معلومات بدست آمده است و مرجع خوب تحقیق برای نسل امروز و آینده ما میباشد. در سال «1974» م- مکتب مسلکی موزیک در کارته چهار؛ سرک دهبوری کابل توسط اطریشی‌ها ایجاد و توسط استادان آن کشور تدریس می‌گردید. ریاست تعلیمات تخنیکی و مسلکی وزارت تحصیلات عالی بر بیناد آن مکتب؛ کورسهای موسیقی مکتب موزیک را ایجاد و زمانیکه اطریشی‌ها افغانستان را ترک نمودند و بعد از رفتن اساتید اطریشی تا سال (1988-م) فعال نگه داشته شده بود. زمانی که اطریشی‌ها به کشورشان رفتند. در همین سال این نهاد با مکتب صنایع که تحت مدیریت پروفیسور غلام محمد میمنگی فعال شد و بعد از وی توسط استاد عبدالغفور برشنا ادامه پیدا کرد؛ ادغام شد. با ادغام آن دو «صنایع و موزیک» هنرهای زیبا ایجاد گردید که لیسسه مسلکی موزیک یکی از دیپارتمنت‌های آنرا تشکیل میدهد. از آن جایکه درباره تمدن؛ فرهنگی و ادبی حرف‌های گفته شد؛ بهتر خواهد بود درباره شعراء گرانقدر قرن بیست و یک که بسیار ایشان الحمدالله حیات دارند؛ نماینده‌گی از فرهنگ عنی قرن حاضر را میدارند؛ تحقق و پژوهشی طی کنفرانسها و نوشته‌های تحقیقی را آغاز

نماییم. وارث الشعراء نذیر احمد ظفر یکتن از شعراء جوان؛ ژورنالست آگاه؛ نویسنده توانا و بااحساس وطن که هر سروده وی از احساس پاک وطن دوستی؛ مردم سالاری سرچشمه می گیرد؛ می پردازم

نذیر احمد ظفر آیینه روشن وقد نمای جغرافیای افغانستان امروز است.

اشعارش از واقعیت های خونین جنگ های چهل سال اخیر؛ قامت خمیده و چهره خاک آلود وطن؛ عشق و مردم دوستی سرچشمه گرفته است.

وارث الشعراء ظفر با همه دشواری های هجرت؛ رنج دور از وطن را روی شانه هایش حمل میکند و غمهای وطن و غمها و دردهای مردم و وطنش را با بارزترین واژه های زبان شیرین پارسی دری بتصور می کشد. شعرو ادب ویژگی و مقاومت خودش را دارد که در هنر اصیل شعر ظفر بازتاب میگردد و شاعر را به یک مکتب ادبی تبدیل میکند. آثار اینمکتب به یک انرژی مبدل میشود که بالای ادیبان امروز و فردا اثرگذار بوده و نسل های بعد را با به جا گذاشتن شعرو نثرش بالنده خواهد ساخت.

وارث العشرای وطن چون نهال سرسبز از دامان خانواده ادب و پرفیض

سربر آورده و چون چهل چراغ در انجمن شعرو ادب درخشیده است. چنانچه خود میگوید:

زاده ای گردیزم و پرورده کابل زمین = تاجکم دری زبانم ؛ فخر میباشد همین

محترم ظفر را در شهر پر عطوفت کابل نمی پالیم؛ بلکه در هجرت آباد که فرسخ ها کیلو متر از میهن آبایی اش فاصله دارد؛ می یابیم. او با همه علم ودانایی که در سنه دارد بخاطر امرار مشعیت مردم و دستگاه کشوری زحمت میکشد که غرش طیاراتش همه بلبلان شعر و ادب ما را چون پرندگان مهاجر بسوی او قیانوس های دوره پرواز در آورد و مهاجر ساخت. ما نباید منتظر بمانیم که صد سال بعد یک پروفیسور عفاف السید زیدان دیگری بیاید و در باره این مشعل داران هنرو ادب قرن بیست و یک ما تحقیقات انجام دهد و یا یکتن از همسایه های ناخلف آثارش را بنام همشری خود رقم بزند.

کابل؛ هرات؛ غزنه و بلخ به معادن الماس میماند که چشم و دست متعرضان بدان دوخته شده

است. نگذارید که الماس های درخشنده مان مکر شوند و نسل های فردای مابا نیش قلم

بجنگند؛ که چون الماس کوه نور این جواهر مربوط به وطن ماست و یا مثال؛ سید جمال الدین

افغان؛ مولانا جلال الدین محمد بلخی؛ بهزاد؛ ابن سینای بلخی؛ عنصری بلخی؛ سنایی

غزنوی؛ فریدالدین عطار؛ نورالدین عبدالرحمن جامی و زردشت؛ حتی رابعه بلخی و غیره

ادیبان ودانشمندان هنر آفرین این وطن.

اشعار وارث الشعراء ظفر گرامی با استعمال واژه های رنگین و دلپذیرش پل ارتباط میان

کبوتران مهاجر و هموطنان در میهن ما میباشند و انعکاس دهنده درد و الم مردم میهن ماست:

( وطن خاکت شوم جان تو زخمیست ) و یا ( سوخت میهن کس نگفت کارمنست ) اینهم دو

شعر انقلابی اورا بطور نمونه در اینجا چند بند انرا تذکر میدهم.

وطن خاکت شوم جان تو زخمیست

سراسر کوه و دامان تو زخمیست

نگه کردم به بگرام و شمالی



ز کابل تا به پروان تو زخمیست  
به تپه رفتم و خوردم تاجر  
نظر کردم که پغمان تو زخمیست  
گذشتم از سرپل با غم و درد  
غم و دردا که شبرغان تو زخمیست  
چکد خون از انار قندهارت  
یقینم شد درختان تو زخمیست

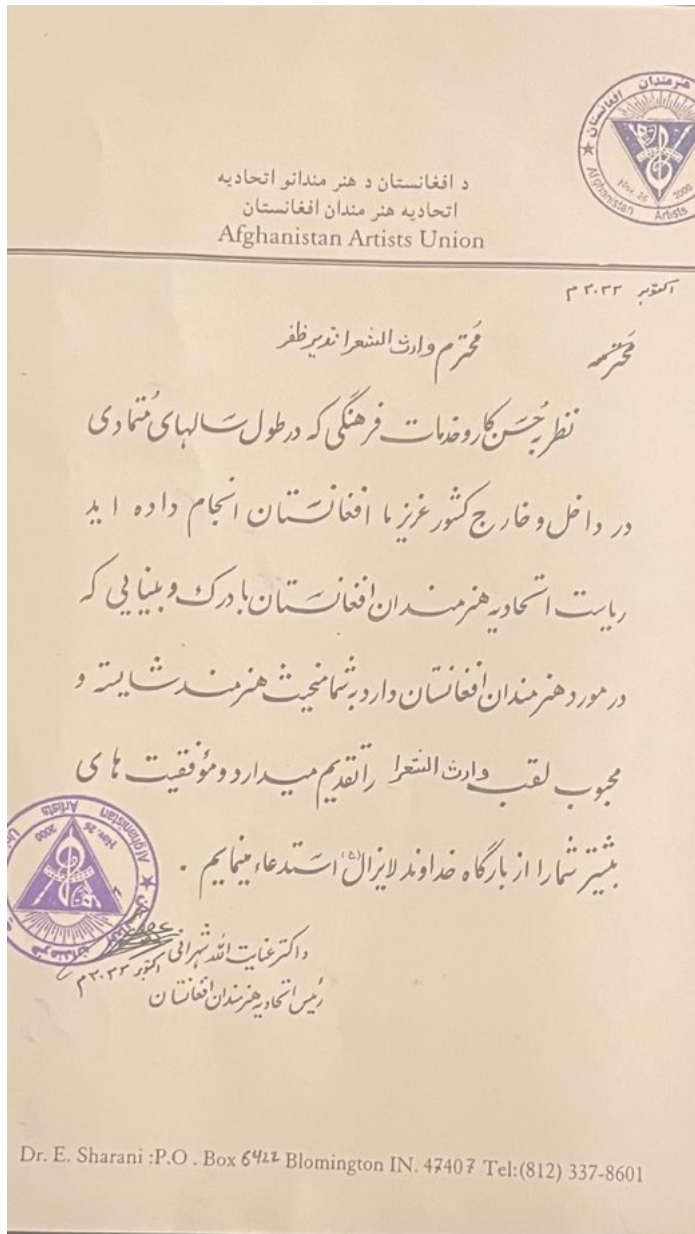
\*\*\*\*\*

به خاک بازی اطفال بمیرم  
که روی خاک طفلان تو زخمیست  
تو بودی مسکن مهمان نوازی  
کنون از جور مهمان تو زخمیست  
بسی اواره گانت دیده ام من  
مهاجرهای عریان تو زخمیست  
ز بس اشعارم از غم خون چکان است  
مرا گفتند دیوان تو زخمیست  
شنیدم هاتف ای بهر (ظفر) گفت  
طیب درد و درمان تو زخمیست  
\*\*\*\*\*

و سوخت مسهن!  
سوخت میهن کس نگفت کار منست  
کس نگفت این جرم کردار منست  
قتل هاشد کس نگفت من قاتلم  
کس نگفت این ظلم رفتار منست  
چور شد مال و ماع هموطن  
کس نگفت مال وطن دار منست  
مکتب و دفتر به آتش در گرفت  
کس نگفت از ملت خوار منست  
خصم بر دزدی به میهن سرکشید  
کس نگفت این دزد همکار منست  
زن به زیر دره و سنگسار مرد  
کس نگفت این خواهر زار منست  
برگدایی مرد و زن در جاده خفت  
کس نگفت این شرم رخسار منست  
دزدی معدن بشام تیره شد



کس نگفت این ثروت انبار منست  
هر که آمد هر چه کرد هر چه ربود  
کس نگفت این ضد افکار منست  
وارث اشعراء نذیر ظفر



## چادری : شعر؛ از ماریا دارو

ای کاش برائیم زخانه بی آزارچادری  
دل در قفس تنگ گشت زیر بار چادری  
در قرن بیست و یکم زن هنوز هم اسیر است  
کوک زدن و دوختن جالی و غار چادری  
واردات خارجی اینجا جرم است و گناه  
چوک است کارو رونق و بازار چادری  
سفر بسوی کیهان نیست آرزوی ما  
کمر خمیده شده زیرچین و بار چادری  
ما زندگی در سرعت تکنالوژی داریم  
با تجاهل جهان شدیم غمگسار چادری  
نهضت نسوان با بانگ رسای آزادی  
افتخار حقوق بشر داریم در کنار چادری  
گشتیم نا امید زشاهین عدالت جهان  
دل تار و تار شد زغم تارچادری  
دروطن جنگ زده ما تجارت همین بس است  
جگره و کشمکش با خریدار چادری  
سرتاسر جهان گشتیم و کشتیم و نیافتیم  
آن مخترع چالاک و تجار چادری  
بیماری روان ما را نیست « دارو » زین بلا  
تا جهان است و ما هستیم و کارچادری  
« ماریا دارو »

## عشق در هر جا سخن می گوید؛ نوشته: ماریا دارو

در یکی از روزهای برفی و یخبندان سرد منتظر دوستم در یک قهوه خانه نشستم... قهوه خانه ازدحام زاد نداشت. یک میز را که در کنار کلکین قرار داشت به میل خود انتخاب کردم. میزیکه در عقب میزمن قرار داشت یک زن و مرد گرم قصه بودند. صحبت های شان روی تجارب زندگی؛ شکست و پیروزی و فراز و نشیب دنیا میچرخید. ابتدا متوجه صحبت شان نبودم اما در صحبت شان بعضی نام های از مناطق کشورم یاد شد؛ توجه مرا جلب کرد.

مرد گفت لیزا لیزا تو خط بر را دیدی من آنجا را دیدم. خانم قهقهه خندید و گفت خط بر نیست عزیزم خیبر است و با خنده ادامه داد که خارج های که در کشور ما زندگی میکنند؛ بسیار کلمات را غلط تلفظ میکنند. عیبی نیست زیرا هر زبان از خود قواید و دستو دارد؛ تلفظ هر زبان بدون مراعات دستور زبان برای هر کس مشکل است. کلمه خط برویا خیبر توجه مرا

به خود جذب نمود در حالیکه انتظار آمدن دوستم را می کشیدم؛ حواسم متوجه بحث جالب آنها شد. مرد متوجه من شد و به اشاره به خانم لیزا گفت؛ آن خانم شاهد همان کشور باشد زیاد متوجه صحبت ماست.

خانم لیزا به نامیدی گفت نه بابا آنها در این شهر سرد زندگی نمیکنند. زیرا آنها در آب و هوا گرم عادت دارند. و مهاجرین آن کشور بیشتر در شهرهای پر نفوس مثل تورنتو؛ ونکوور و مانتریل زندگی میکنند. مرد بخاطر رفع تشویش اش از جاش بلند شد و نزدیک میز من آمد و ازم خواش کرد تا از شکرکه روی میز من قرار دارد؛ استفاده نماید. سر صحبت را بامن چنین غاز کرد؛ از کدام نطقه روی زمین در این شهر سرد آمدید. بر اش توضیح دادم از همان نقطه روی زمین که شما بالا آن صحبت میکنید.

خانم لیزا در جاش تکان خورد؛ در همان لحظه دوستم از راه رسید و ما خواستیم قهوه خانه را ترک نمائیم. اما آنها خواستند که برای چند دقیقه دو یک میز با آنها بنشینیم.. چون خیلی اصرار و تعارف کردند و بالاخره همه با هم دور یک میز نشستیم صحبت ها این



طور آغاز گردید؛ سخن از عشق بود از شکست و از لشکرکشی ممالک زورمند و کشتار مردم بی گناه و تجاوزبالای زیر دستان بود.

آن مرد یعنی آقای رابینسن یک امریکایی بومی بود که سالها حقوق شان پامال گردیده و در یکی از ایالت فقیرنشین که بیشتر نفوس آنرا مردم فقیر و بومی امریکا تشکیل داده بود؛ زندگی کرده بود. وی بعد از ختم بکلوریا (دریکی و دو ریستوران شهر کار کرده بود و با یک دختر سفید پوست آشنا شد. دوستی شان دوام کرد و سرانجام قرار ازدواج را باهم گذاشتند. این غریب بچه غربی برای مصارف گزاف عروسی باید پول پیدا میکرد. بهترین وسیله پول پیدا کردن؛ در آن زمان که حمله امریکا به عراق اعلان شده بود؛ شمولیت افراد غریب به خدمت سرباز برای پول پیدا کردن مساعد بود. او نیز برای سربازی به جنگ عراق ثبت نام کرد و روانه عراق گردید... او بعد از یک سال سربازی در عراق قشون امریکایی روانه افغانستان گردید او نیز روانه افغانستان شد. این عاشق دلسوخته خانه صدها عراقی و افغان مظلوم را زیر نام تروریزم برباد کرد تا خانه عشق خود را آباد نماید از قضا در یک برخورد مسلحانه یک دستش را از دست داد و برای تداوی معلولیت به امریکا برگشت. معمولاً برای سربازان جنگی در ایام جنگ بیمه صحیحی ممکن می پردازند. نه در حالت باز نشتسگی ... اما او که باز نشسته جنگ بود نیز زیر همین قاعده آمد. مدت طولانی در دفاتر حقوق سرگردانی کشید تا بتواند در مقابل از دست دادن دست یک بیمه دایمی بدست آورد.

اما تلاش هامش نتیجه نداد و معشوقه بیوفایش نیز رفع زحمت کرد و با یک شخص شخص پول دار عروسی کرد و عاشق دلسوخته از تلاش های زیادش بی نتیجه ماند. بروکراسی های دفاتر حقوقی غیر عادلانه به ملال روحی مبتلا گردید.

و به حکم احتجاج کشور امریکا را ترک و به کانادا اقامت گذد.

خانم لیزا یکی از باشنده گان قریحه جات کوچک ایالت شمال کانادا بود که در یک خانواده بزرگ و متوسط الحال اقتصادی تربیت شده بود او نیز بعد از ختم بکلور جهت شمولیت دانشگاه به پول ضرورت داشت تا بتواند بدون تشویش قرضه بانکی و پرداخت سود گزاف به دانشگاه برود. بدین منظور برای سربازی در قشون کانادا ثبت نام کرد و عازم افغانستان گردید. ا برای سه ماه در مرکز قرارگاه کاناداییها در کمپ جولیا واقع دارالمان کابل ایفای خدمت کرد.

بعداً قشون کانادا به عوض عساکر امریکایی ها کابل را ترک و به ولایت قندهار منتقل گردیدند. لیزا که آن مرد امریکایی او را لز صدا میکرد؛ نیز روانه ولایت قندهار شد. لز از مردم سرکش و سرشار قندهار گفتنیهای زیاد به پیمانہ کتاب داشت. مردان و زنان زیبا روی قندهار و جوانان مست که از باده جوانی خمار بودند و حتی باد تند روزگار جنگی نیز آنها را تسلیم پذیر نمی کرد. به به که چی قصه ها داشت.

لیزا که بخاطر تقوت اقتصاد خود بدون هیچگونه اندیشه سیاسی شامل سربازی شده بود مگر از عاقبت کار نمی دانست که او چنان پابند و گروگان شهر قندهار میگردد که حتی برای رخصتی هم به کانادا بر نمیگردد.

لیزا و رابرتسن که هر دو دارای تجارب جنگی و شکست خورده عشقی بودند. در همین قهوه خانه روی تصادف باهم آشنا گردیده بودند... دید و باز دیده‌های شان تکرار شده بود. اکنون روی زندگی آینده خود فکر میکردند و طرح ازدواج می ریختند. گفتنی این دو عاشق دل باخته و سینه سوخته و شکست خورده چنان زیاد بود که هر روز در همان قهوه خانه راز و نیاز عشقهای برباد رفته شان را داشتند. لیزا مدت بیشتر از دو سال را بدون اخذ رخصتی در ولانت قندهار ادامه داده بود. در ابتدا هر روز که چشم باز میکرد در فکر آن میبود که امروز کجا خواهد رفت و باچی نوع برخورد مقابل خواهد شد و چند ترورست را دستگیر خواهد کرد.

مردم قندهار در نظرش دشمن معلوم میشد و مردم قندهار نیز با دشمن مسلح که در خاک شان متجاوز بودند؛ مقابل میشدند. نتیجه جنگ بی ثمر که جز تولید کنیه و تجدید حس انتقام جویی چیزی بیش نبود؛ لیزا هر روز دل تنگ میشد؛ آنچه را که در تلویزیون امریکا و کانادا دیده بود؛ در ولانت قندهار نمی یافت. هر روز یکه میگذشت ماهیت جنگ بیحاصل برایش روشن تر میشد. یکروز بعد از یک عملیات خیلی خطرناک و شدید به اردوگاه بازگشت. در بسترش دراز کشید و چشمانش در دوخط موازی راه کشیده بود. حوادثی که در عملیات همان روز در قریه پنجو اتفاق افتاده بود در جلو چشمانش می چرخید هر قدر کوشش که کرد که خود را برای صرف شام آماده کند و یا به خواب راحت به بستر برود اما نشد. او آنروز در بازگشت از عملیات درباره جنگ و اشتراکش در قتل آدمهای بیگناه سرزمین دیگر که فرسخ ها راه از خانه و مکان اصلی اش فاصله داشت؛ متفکر شد از طرف دیگر آهسته آهسته با فرهنگ مردم روستایی و شهری مردم قندهار آشنا میشد و درک میکرد که هرگاه خود بجای آنها قرار داشته باشد و عساکر مسلح بیگانه یعنی افغان در کوچه و پس کوچه وطن آبایی شان گزیده بزند؛ چی احساس خواهند داشت. در این راه که ما روان هستیم؛ راه غلط و بدون مفهوم و منعاست. چرا من در این مورد قبلاً فکر نکرده بودم.



روزهای بعد زمان که اردوگاه را به قصد وظیفه ترک میکردند قوماندان یونت آنها را برای تامین امنیت و بخاطر ایجاد روابط دوستانه با مردم به مرکز شهر فرستاد. اما لیزا از جنگ قریه پنجو سخت ترسیده بود و به تکلیف روحی دچار شده بود. او فکر میکرد تمام افراد بی گناه که در جنگ دیروز در پیش چشمش کشته شدند همه مسوولیت وی بوده است. خود را ملامت میکرد و گلویش از عقده خفه شده بود. اما در برابر قراردادی که در قوای مسلح امضا کرده بود؛ مجبور و مکلف بود از او امر اطاعت کند.

او در همان هوا گرم قندهار با مردم شریف قندهار روابط زیاد برقرار کرد. قلب شان را شفاف تر از آسمان یافت. لیزا؛ جیم؛ اندرو؛ رابن و جکی با دکان داران محل گفت و شنو های دوستانه را آغاز کردند. در یکی از دکان های شهر که لباس؛ تکه و صنایع دست دوزو کلاه های موره دوزی و لباس خامک دوزی مردانه فروخته میشد؛ با دکان دار آن رابطه برقرار کردند.

در دکان یک مرد مسن با سه جوان و نوجوان باهم یکجا کار میکردند. یکی از آن جوانان نازنین شیربچه قندهاری با قامت بلند چشمان خمار سرمه کشیدگی یا به گفته لیزا که چشمانش را مکیاژ کرده بود؛ با لباس محلی با رنگ سبز خامک دوزی و با عرق چین زر دوزی شده بود بر سر داشت. بی خیال و بی باک با مشتری و همکارانش می خندید و با ژست و حرکاتی که کرکتر ذاتی او بود و مصروف فروش و خندیدن با دوستانش بود با هم دلانش بالای عساکر سلاح بدوش با زبان شیرین پشتوپرزه می گفت. انقدر به زندگی خیالاتی خود غرق بود؛ از عساکر که در شهر در رفت و آمد بودند؛ توجه نمی کرد. اما لبان جگری رنگش دل و جگر لیزا را باخود میبرد. لیزا که در طول روز باید با دیگر عساکر مسلح که در سر تا سر بازار در گردش میبود. ولی با دیدن مردم و مغازه داران و مشتریان و برخوردشان؛ صمیمانه باهم دیگر لبخند که روی صورت شان می دید؛ یک سوال در ذهنش خطر کرد و متوجه اصل زندگی شد. از خود سوال میکرد چرا در این شرایط جنگ شدید مردم خندان هستند.

هر قدر که نفر کشته می شود؛ فردا همان مردم و همان محل دوباره به زندگی خود آغاز و یک روز جدید با دید جدید استقبال میکنند. با وجود یکه میدانند شاید در این جنگ زنده نماند. در فکر پیدا کردن راه حل زندگی خود شد که چطور از این مخمخسه ذهن خود را رهایی بخشد.

بیشترین وقت را در مقابل آن دکان ضایع و سپری کرد؛ همکارانش میرفتند و برمیگشتند؛ اما لیزا بهانه می آورد گاهی با اندرو و گاهی هم با جکی وقت را در مقابل آن دکان سپری می نمود. شب که از وظیفه برگشتند؛ بعد از صرف شام همه عساکر باهم قصه و خنده داشتند و سربازانی دیگر که از جبهه جنگ آمده بودند؛ قصه های از شهکار آدم کشی خود را میکردند. لیزا همه آنها را رها کرد و در بستر خواب رفت؛ تخیلی در ذهنش رخنه کرد که چرا این جنگ بیحاصل دوام دارد؛ چرا باید یک انسان زندگی انسان دیگری را از بین ببرد. چرا ما با این وسایل جنگی در یک کشور دیگر؛ که اصلاً زبان یکدیگر را نمی فهمیم بخاطر منافع سیاسی و یا اقتصادی خویش زندگی خوش دیگران را برهم میزنیم. چرا این مردم به ما چی

بدی کرده اند. یک کشور فقیر و مردم آرام خوش برخورد اگر این آمدن ما بدون لشکرکشی میبود و باعث دوستی دو کشور میشد؛ چقدر خوب بود.

این چراها بر خورد عساکر در مقابل مردم روستایی مغزش را برمه میکرد... بسترش در همان هوای گرم قندهار به جهنم تبدیل شده بود. روزهای بعد «جیمز» یک عسکر یونت شان که از ایالت فرانسوی زبان کانادا بود و همیشه با لیزا گردش میکرد و عدم اعتنای مردم را در برابر عساکر و خشونت آنها را عدم فهم تلقی مینمود و بدل کینه می ورزید و حتی از صحبت های لیزا با مردم نیز جلوگیری مینمود و برافغانان دشنام می داد زیرا او فکر کرده بود که واقعاً برای تامین امنیت و از بین ترورست به قندهار آمده.. جیمز انقدر شستوشی مغزی شده بود که تمام مردم افغانستان را دشمن خود میدانست و همه را از چشم دشمن میدید... روی همین موضوع بحث های خشونت آمیز با هم داشتند... لیزا سوال کرد؛ جیمز آیا تو بر امنیت یک کشور دیگر آمدی و یا بخاطر امنیت بین المللی که تمام جهان را امن سازی... چرا نمیخواهی در کنار خانواده ات باشی؟ جیمز پر خاش کنان گفت...

اگر این ترورستها کشته شوند؛ دنیا گل و گلزار میشود.  
لیزا گفت؛ همین من تو ترورست تولید میکنم. با جنگی که جریان دارد چقدر افغان و چقدر عساکر ناتو کشته میشوند. دیروز در قریه پنجواومادر را دیدی که جسد فرزندش می بوسید و میگفت: پسر من انتقامت میگیرم. همین مادر هاست در موقع جنگ بخاطر دفاع از وطن و خانه و کاشانه خود فرزند تربیه میکنند که در برابر تجاوز بیگانه بجنگند. اگر موقع برای همچو ماران با جرئیت و با شهامت میسر باشد؛ فرزندان خوب تربیه میکنند. ضرورت من و تونیست که با سلاح ثقیل و خفیف در خانه و کاشانه مردم فیر کنیم. جیمز خموشی اختار کرد و اما لیزا سر صحبت را دوباره باز کرد و گفت من بخاطر ضرورت اقتصاد خود در این جنگ بی پایان و نا فرجام اشتراک کردم و توجطور؟.

جیم با وجودیکه حقت را میدانست اما بر خود حق میداد که همه افکار و نظریات سیاسیون کشورش بر حق است.

بعد از یک مدتی لیزا با همان جوان رشید قندهار آغاز صحبت کرد. او انقدر مغرور جوانی خود بود که به لیزا نگاه هم نمیکرد. مگر لیزا آهسته آهسته دل را از کف میداد اما شیربچه قندهاری در قاصه سرباز چشم آبی و موطلایی نبود. بی اعتنا با جواب خیلی کوتاه او را میگفت: مه از خود کار و غریبی دارم. لیزا هر شب دعا میخواند که هر روز برای وظیفه امنیتی به شهر به بروند و شیربچه را از دور زیارت کند. لیزا یک سرباز عادی بیش نبود باید تابع او امر و خدمت سربازی میبود هر گاه بوظیفه میرفتند و یا بر میگشتند همیشه تلاش میکرد تا از میان بازار عبور کنند تا آن شیربچه مغرور را از دور تماشا کند. عشق با لیزا سخن میگفت؛ عشق لیزا را از کینه و جسارت جنگی پاک کرده بود. عشق لیزا را پابند اصول زندگی انسانی؛ احترام به عنعنات و کلچر مردم و ایجاد روابط دوستانه کرده بود.

قلبش مالا مال محبت شده بود و عشق بچه چشمان سیاه و قامت بلند روح و روان لیزا را تسخر کرده بود. از هر لحظه زندگی اش که در قندهار می گزشت؛ لذت میبرد... لیزا در یک دهکده کوچک و کم نفوس و هوای سرد کانادا زندگی کرده بود و حتی شهرهای کلان کشورش

را ندیده بود. چطور با دیار دور دل بست با گرمی های ولایت قندهار برای بیشتر از دو سال و بدون اخذ رخصتی به خدمت سربازی ادامه داد. بالاخره زمانی فرار رسید که باید لیزا به رخصتی میرفت چون مادرش مرض به دیدن



مارش به کانادا برگشت. مدت چند ماه رخصت برانش چند سال سپری گردید هر لحظه هوش دلش به طرف قندهار پرمیکشید؛ فکر میکرد کشور اصلی اش را رها کرده است و بعضا احساس بیگانگی با ذاتگاه اصلیش میکرد. یک روز برای مادرش گفت: ما غربیها با این تمدن پیشرفته؛ اقتصاد قوی و تکنالوژی مدرن به خود می بالیم و فکر میکنیم که تمام انسانیت در ضمیر ما نهفته است مگر برخلاف با محبت خانواده و فرهنگ مردم دنیا بیگانه هستیم. نگهداری همین اقتصاد سرمایه داری قلب ما را سرد و سخت و از محبت فامیلی و رفاقت های صمیمانه و مهر ورزیدن به انسان های دیگر و سایر اخلاق اجتماعی دور نگهداشت است. من در کندهار مردی را میشناسم که الفبای زبان مادری اش را نمیداند. او آنقدر در محبت خانواده و دوستی صمیمانه با رفاقایش مغرور و مصروف است که ما را با بهای یک گربه خانگی هم نمیخرد. مادر عشق کسی قلبم را تسخر کرده که از تمدن و پیشرفت و زندگی تخیلی ما کاملاً بیخبر است. اولدت زندگی را در محبت گرم فامیل و دوستانش میداند و چه زندگی بی آلاچی دارد. در همان جنگ شدید که در شهرشان ادامه دارد؛ اوبه زندگی خوش بین و برای زندگی آینده خود فکرو برنامه ریزی دارد. قلبش مانند آینه شفاف است؛ در زیر باران مرمی و جنگ زندگی را با خنده و شادی و یک هدف آینده ساز سپری میکند. هر قدر بالای ذهنم فشار آوردم؛ ندانستم که این همه شادی و سرور در چنین حالت جنگ از کجا برایش دست میدهد. اطرافش با جوانان و مردان پیریکه برای شان راه و رسم زندگی می آموزند؛ احاطه شده است.. در هر کجا که برای وظیفه میروم بخاطر دریافت سولاتیکه ذهنم



را مشغول کرده؛ با مردم ارتباط قایم میکنم تا بدانم که چرا ما در این خوشی و سرورشان شریک نیستیم. برخلاف با حمل کردن سلاح سرشانه خود میخواهیم با ما رفیق شوند؟ آب و هوا و کوه های سر به فلک کشیده افغانستان مردم زاده شهر و قریه با قلب پاک و سرشار از محبت و دوستی با هم زندگی دارند. لیزا بعد از رخصتی دو باره به قندهار زیبا برگشت. در هفته اول یکی؛ دوبار از بازار گذر کردند؛ لیزا در جستجوی آن جوان قامت بلند بود؛ مگر چشم به دیدار او روشن نشد. جمیز همان سر با کینه توز؛ برای لیزا حوادث را که در غیابت لیزا در شهر قندهار رخ داده بود؛ قصه میکرد. روزی که از مقابل همان دکان عبور میکردند؛ جمیز گفت: حادثه در همین محل رخ داد؛ دو نفر کشته شد و چندین نفر زخم گردید و یک تعداد را دستگیر کردیم.

لیزا درد شدید در قلبش احساس کرد. آن کندهار زیبا در دیدگان لیزا به جهنم تبدیل شد. فکر کرد آن سیاه چشمان طومه حادثه گردیده است. مگر نمیدانست چطور پیدا کند که او زنده است یا زخمی. زیرا آن جوان مغرور هیچگاه خود را به لیزا معرفی نکرده بود و باید هم معرفی نمیکرد، او چه میدانست که لیزا در لباس سربازی "دشمن" قلب روف و مهربان دارد و بالا تر از همه شیفته او میباشد. لیزا صرفاً شنیده بود که آن مرد مسن او را دل صدا میکرد. مگر بچه های جوان که لیزا را میدیدند... برایش میگفتند: دلک دلک آنطرف نگاه کن.. نگاه کن که زرد گونه ی سینه سوخته آمد. این زرد گونه دل باخته و سینه سوخته در نبود دل عنان را از کف داده بود.. شبها خواب از چشمش فرار کرد و بالا آخره در بستر بیماری افتاد... مدتی بیمار بود و برای معاینه در شفاخانه اردوگاه رفت، از مقابل اتاق های مریضان عبور نمود، چشمش در اتاق مقابل افتاد. چهره آشنا او را بطرف خود میکشاند. لیزا بدون رعایت قوانین و قیودات عسکری داخل اتاق شد. چشمانش به چشم مریض اتاق مقابل گره خورد؛ قلبش از حرکت بازماند. پاهای اش سیستی کرد و قدرت ایستادن را نداشت؛ آهسته برایش سلام کرد شیر بچه افغان رویش را برگشتاند و خواست آن دشمن زرد گونه را ببیند. او را دستگیر کرده بودند. شکنجه داده بودند سر و صورت زیبایش تغییر کرده بود. تنها چشمانش نشان از پیشین را داشت و بس. لیزا هر قدر با او صحبت کرد مگر سیاه چشمان همان قدر نفرت و انزجار نشان داد. لیزا گفت، اگر شاهد برای اثبات بیگنایی ات ضرورت داری نام من لیزا است ادرس یونت و گروه محاروبی خود را معرفی کرد و از او خواهش کرد، لطفاً لطفاً بامن سخن بگو. میخواهم ترا کمک کنم. اما نمی دانست که اگر افغان گفت نی؛ نیست لیزا تلاتش نهایی خود را در رهایی او بکاربرد. چون او بدون در نظر داشت دساتیر محاروبی با یک مجرم گپ میزد؛ از وظیفه سبکدوش گردید.

در این زمینه بین سربازان در باره روابط لیزا با مردم کندهار سوالات زیاد بوجود آمد. جمیز فعالیت خبیثانه خود را شروع کرد و رابطه عاشقانه لیزا را به قوماندان یونت اطلاع داد و لیزا برکنار شد و روانه کانادا شد. لیزا پول هنگفت در همین دوسال سربازی برای شمولیت دانشگاه بدست آورده بود، به جای آنکه با پول داشته اش شامل دانشگاه شود؛ ذهنش در همان بازار کندهار، مرد چشمان مست سر مه دار را نگاه میکرد. بیاد آن شیر بچه افغانی فریاد از سلول سلول بدنش بر میآمد و به امراض گوناگون روحی مبتلا شد و

هر روز بدتر گردید. هر طرف میرفت قامت بلند شیر بچه کندهاری پیش چشمش مجسم میشد. یکسال بعد با یک دویتش که او هم در کابل و قندهار سرباز بود؛ دوباره منحیث یک سیاح روانه افغانستان شدند.



به یاد روزهای اول اقامتش از کمپ جولیا دیدن کرد و بعد به کمک عساکر کانادا به کندهار رفتند. کوچه بکوچه و قریه به قریه او را پالید و دل را نیافت، دل از دلخانه فرار کرده بود.. بالاخره لیزا تصمیم گرفت و نزد همان مرد مسن که هنوز هم دردکان کار میکرد؛ برود. بلی نیزد او رفت. مرد برایش گفت تو از او چه میخواهی؟ لیزا چه باید میگفت؟... آنچه در سینه داشت بیان کرد. مرد برایش گفت: ایکاش شما سلاح بدوشان پیام آور صلح و دوستی میبودید، شما دوستی ها را برهم میزنید، مردم را کینه توز میسازید و با این عمل تان صفوف دشمن را قوی میسازید، آیا این راه حل و آوردن صلح و ثبات در این کشور است؟ آیا تو از خود نمیترسی که قریه به قریه دنبال یک مرد بی گانه میگردی؟... با آن جفایکه در حق آن جوان انجام دادید، انتظار دیدارش را هم دارید؟ بلی لیزا انتظار دیدارش را داشت فقط میخواست بداند که بالای او در زندان چه گذشت... میخواست برایش بگوید که روی چه مشکلی برای سربازی حاضر و سلاح بردوش نهاده بود، میخواست دل بداند که این همه سال های سربازی وسیله ی بود قلبش با او پیوند گردد... لیزا میخواست دل بداند که دلش در گرو سیاه چشمان است... میخواست بگوید دوستش دارد. آن چشم آبی و موطلایی ذلیخا گونه کوچه به کوچه شهر کندهار گشت؛ از کودکان از زنان محل و از هر رهگذر پرسید و سرانجام بدرخانه اش رسید.

برای رفیق همسفر خود گفت، عشق کاردل است و بازی با آتش در وظیفه سربازی کار خشم و تولید کینه است. من با آتش خشم جنگ کوچه به کوچه های این شهر گزمه کردم مگر نمیدانستم که آتش عشق قویتر از آنست و سلول سلول بدنم را آتش میزند و خاکستر می سازد همه آن آتش خشم و کینه را درهم میشگافد. دو قلب را پیوند میدهد... اگر در این سرزمین و در همین آتش بسوزم، عیب نیست زیرا لهیب آن بدنم را شراره کرده و خاکستری سازد... بلی لیزا با آتش بازی می کرد؛ عقب خانه یک مرده که نه زبان او را میدانست و نه وجه مشترک فرهنگی و مذهب با او داشت؛ نه نام و ادرس او را میدانست؛ در شرایط جنگ شدید بخاطر او در شهر کندهار رفتن؛ واقعاً خودکشی مطلق است. اما او خود کشی را قبول کرده بود تا بالاخره پشت دروازه اش خود را ساند. زمانیکه خانه او را پیدا کرد؛ نفس عمیق کشید و چند بار صلیب حضرت مسیح را بوسید و در زد.

یک خانم قد میانه ملبس با لباس زیبای محلی که با خال و ستاره تزئین شده بود؛ دروازه را باز کرد همین که چشمش با چشم لیزا گره خورد؛ فوراً دروازه را بسته کرد و چند دشنام نیز نثار لیزا کرد و رفت. لیزا در همان لحظه هیجان انگیز متوجه شد مردی از پشت پرده پنجره او را نگاه میکند؛ بعد از اندکی دروازه دوباره باز شد. دل با چشمان مست سرمه کشیده گی؛ با قامت بلند و موهای مشکینش در برابر لیزا قرار گرفت. لیزا بدون هیچ گونه حرف و سخن از هوش رفت. دل او را با کمک دوست لیزا او را به خانه برد.

اندک حالش بهتر شد، بعد از چند جمله سخن گفتن؛ دریافت که چند ماه از عروسی دل با همان خانم که دروازه را کشوده بود، میگذرد و اولین طفل شان را منتظر اند.

وای عشق چی نمیکند؛ کوه هارا بدست فرهاد کوه کن با تبر می شکند؛ مرد و زن را چون مجنون آواره دشت و بیابان میسازد... مرزهای را از بین میبرد.

ابرها را پاره میکند، فاصله ها را کوتاه میسازد. در هر دیار تجلی میکند، در هر جا سخن میگوید. ایکاش به صدای قلب خود گوش بدیم



## چی کم عادتہ شدہ!... نوشتہء ماریا دارو

وسعدیا مرد نیکو نام نمیرد هرگز — مرده آن که نامش به نیکویی نبر

عنوان فوق مربوط به شخص می باشد که تا پای جان در مورد مردم؛ هنرو فرهنگ وطنش قلم زد تا اینکه قلم به فریاد رسید فردا زندگی را از وی گرفت. جلال نورانی از نامش پیداست که نورافشان تاریکی های روزگار بود. تولد وی در 1327 خورشیدی برابر 22 جولای 1948 میلادی - وفات 27 حمل خورشید برابر 27 مارچ 2017م- 1396 بود.



او چندین اثر نایاب و با ارزش برای نسل آینده کشورش هدیه کرده است. ارزشمندی کارهای یک نویسنده؛ شاعر؛ نقاش و طنز پرداز بیشتر از این جهت برجسته میگردد که چقدر در خدمت مردمش بوده و کارهای

علمی و فرهنگی چه تاثیر بالایی جامعه داشته است. زیستن و زندگی کردن کار هر شخص است اما دلی را شاد ساختن کاریست بس دشواری باشد از این جهت هنر طنزنویسی هنر عالیست. نورانی کسی بود که شب ها نورچشمش را به نورافشانی قلمش یکجا با خون دل می آمیخت تا فردا که مردمش از خواب بیدار می شوند؛ با خواندن نوشته وی لبخنده بر لب شان داشته باشند. جلال نورانی نخستین کسی بود که آثار همه طنزپردازان افغانستان را در داخل و خارج جمع کرد و به استناد آن روند طنز معاصر افغانستان را رقم زد. شادروان نورانی به یقین از جمله استادان طنز در دوره معاصر بود که زندگی خود را عاشقانه وقف هنر طنز کرد. او یک ژورنالیست کار فهم؛ نویسنده عالی بود و عالی ترین طنزها و بهترین کتاب تحقیقی را در طنز افغانستان نوشت و به ترجمه طنز تخصصی و هنر طنز نویسی در افغانستان پرداخت و همچنان نمونه های طنز معاصر جهان را بیشتر و خوب تر به جامعه معرفی کرد. آثار شادروان نورانی گنجینه بس بزرگ و نوربست از نورچشم و رنگ قلم وی که با خون دل نوشته شده است؛ این گنجینه بزرگ برای نسل آینده افغانستان میباشد که باید حفظ و نگهداری شود. همانطور که در گذشته هنر تئاتر و تمثیل را مسخره گی می نامیدند ولی یک مرد هنرپیشه و نویسنده توانا که درد و رنج را دیده و با پوست و استخوانش حس کرده بود؛ بالاخره قلم بر میدارد و تمام ناآگاهی و بیرحمی را زیر عنوان « بیهودگی» با زبان طنز و با ادبیات قوی مینویسد. باید اعتراف کرد که طنز با این رشته ادبی و شیوه نگارش که نورانی مینوشت؛ قضاوت های ظالمانه که هنر را « مسخره گی» فکر میکردند؛ شلاق زد. طنزنویسی یکی از مشکل ترین رشته ادبیات است. طنزنویسی کاریست بس

مشکل اما همه طنز را دوست دارند؛ مشروط بر آنکه نیش طنز طرف خود شان نشانه گرفته نشده باشد. طنز نویس باید نکته دان و نکته سنج باشد. مفهوم عالی را ظریفانه تقدم جامعه کند تا نارسایی و خلاها را با کنایه به حریف برساند که نورانی ما در این رشته ید طولی داشت.

بنده نگارنده این مقاله؛ نورانی جنت نشین را از دیر زمانی که برای اداره هنر و ادبیات رادیو افغانستان؛ رادیو درام ها و داستانها را می نوشت؛ می شناختم. صفات نورانی تنها درباره نویسندگی و یا طنز نویسی وی نیست بلکه باید گفت شخصیت و کار او کتر ذاتی اش بسیار پاک و پاکتر از آب زلال داشت.

شخص حلیم خوش برخورد؛ که همه را در ترازوی و به عدالت بینش خود مساویانه احترام میگذاشت. او زاده ی دامان پاک مادری بود که در افغانستان خدمات زیاد انجام داد. وی اولین بار صدای رسا زن را از طریق امواج رادیو افغانستان به سمع مردم افغانستان رسانید. پدرش محمد سالم نورانی به نسبت ازدواج با یک خانم خارجی « ترکی » از ارتقای ترفیعات در رژیم شاهی بازماند. اما خانم کوثر نورانی چوکوه بزرگ و استوار در عقبش ایستاده بود و همسرش را در تمام امور زندگی تقویت مینمود.

از شاقه ترن کارها خیاطی در عمارت خانه عسکری؛ شروع کرد تا زمانی که دانشمندان برای آغاز یک صفحه نوین در نشرات رادیو به صدای زنان ضروری پیدا کردند؛ خانم کوثر نورانی « مادر » جلال نورانی را سپر تیر بلا ساختند؛ از وی تقاضا کردند تا چند روز اقلأ اعلانات تجارتي را به صدایش در رادیو بخواند؛ تا بعد از نشر صدای یک زن در رادیو افغانستان روحیه مردم و بخصوص ملاها را ارزیابی نمایند که چه عکس العمل نشان میدهند؟

خانم نورانی با وجود اینکه زبان اصلیش ترکی بود؛ اعلانات را با الفبای ترکی می نوشت با فارسی شکسته میخواند. و دلیل حکومت این بود هرگاه ملاها عکس العمل نشان بدهند؛ جواب شان خارجی بودن خانم نورانی میباشد. در حالیکه همین حکومت ارتقاع ترفیع مرحوم سالم خان نورانی که شخص تحصیل کرده ی نظامی در کشور ترکیه بود؛ وزارت دفاع افغانستان و حکومت وقت نسبت ازدواج او با خانم خارجی « ترکی » مانع می شدند. جلال نورانی یکی از فرزندان بزرگ خانواده بود؛ شلاق بی عدالتی حکومت و روزگار را بیشتر از دیگر اعضای خانواده خود؛ خورده بود. اما وی همه آن موانع سختیها را با قلم نویسی با نوشتن؛ رادیو درامها؛ برنامه های انتقادی؛ و طنز پاسخ گفت و راه انتقاد نویسی را در مطبوعات کشور باز کرد.

وی مجموعه داستان « نزدیک بود بی آب شوم » را نوشت؛ برای پژوهشگران که میخواهند سیمای سیاسی؛ اقتصادی؛ اجتماعی دهه چهل و پنجاه را ارزیابی کنند؛ محک خوبی برای پژوهش شان میباشد.

داستان دیگر نورانی با واژه « گک » که در زبان گویش مردم ما به معنی خورد و یاکوچک استفاده میشود؛ با نوشته مرحوم نورانی تحت عنوان « ای هم بیچاره گک اس » آغاز شد؛ راه در ادبیات نوشتاری پیدا کرد. این مرد فهیم با نام و نشان ادبی و فرهنگی اش مدت طولانی در کشور پیشرفته غرب « استرالیا » می زیست اما همین که زمینه برایش مساعد شد؛ دوباره

بوطن جنگ زده برگشت تا قلم بستان و فرهنگیان فراموش شده را دوباره با قلمش زنده سازد. درحالیکه عده دیگران به ثروت اندزوی و به تفنگ و مرمی فکر میکردند و از قدرت و میله تفنگ سخن میگفتند. اما او با قلمش تیر فرهنگی و ادبی را بر سینه بی فرهنگیان رها میکرد؛ قلم رسای و توانای نورانی را شمشیر دو دمه می خواندند و بنابراین دلیل زود از وظیفه دولت برکنارش کردند. اما او در گوشه یک اتاق تاریک می نشست و قلم میزد تا به لبان خشکیده و غم دیده هموطنانش گل خنده ببشگفتاند. همان طوریکه افراد عوام جامعه ما از نظر طرز تفکر و چگونگی سطح دانش و آگاهی و تحلیل شان در مورد هر شخص اظهار نظر میکنند؛ نورانی فهمیم با زبان عامیانه ادبی و طنز به فرق حکومت ارتجاعی چکش میزد. فصاحت کلام و درخشندگی که در زبان ادبیات طنزی نورانی وجود داشت و خوش آهنگ ترین ترکیبات و اصطلاحات ساده زبان دری؛ و شیرین ترین جلوه گاهی اندیشه نورانیست که نور افشانی کرده است. افرادی که از زاویه قدرت همیشه سخن میگفتند و مطبوعات را تحت کنترل و نظر داشتند؛ نوشته ی نویسندگان را زیر ساطور سانسور قلم می نمودند. پاسخی جالب از نورانی دریافت میکردند.

در سالهای ( 2010 الی 2013 ) میلادی زمانی که کتاب چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر راقم این سطور می نوشتم؛ مرحوم نورانی از کابل به عیادت خواهرانش به کانادا آمده بود و با تماسیکه همراهی خواهرش خانم لیلجان جلالی داشتم؛ از آمدن نورانی مطلع شدم و مورد زندگینامه و تجارب مطبوعات و ابخاطر کتاب های فوق الذکر که می نوشتم؛ پرسیدم. وی درباره سانسور مطبوعات در کشور برام چنین گفت: «اتفاقاً سه دهه نگارنده رسمی و غیر رسمی در کشورم بودم. در این مدت سه نوع سانسور دولتی را تجربه کرده ام؛ دوره شاهی مشروطه؛ جمهوری سردار محمد داوود خان و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق؛ تصمیم گرفتم تا در رابطه سانسور این سه دوره از برخی چشم دیده خود بنویسم. در افغانستان هر قلم زن؛ هنرمند و آفرینشگر عرصه های مختلف ادبی از نخستین همکاری خود با رسانه های گروهی و نهادهای فرهنگی سانسور را چوشمشیر»

داموکلس « بالای سرش در هتزاز دیده و به مرور زمان این شمشیر برایش یک امر عادی و حتی واجب مبدل شده و به آن خو گرفته است و تصادفی نیست که اکثریت ما نویسندگان قبل از ریختن ساخته های ذهنی خود روی کاغذ بصورت ناخودآگاه اندیشه هایش را از فیلتر تعبیه شده در ذهن خویش گذرانده ایم. من خود سانسوری آگاهانه و غیر آگاهانه را در کار خویش و سایر نویسندگان شاهد بوده ام.

شمار از نویسندگان معاصر افغانستان در عین حال کارمند رسمی دولت بودند؛ با قرار گرفتن در بسته های مدیر مسئول روزنامه ها؛ مجلات؛ جراید و بخشها رادیو و تلویزیون؛ سینما و تیاتر بنا بر حکم اجبار وظیفه؛ نوشته دیگران را با معیارها و پالیسی دولت سبک و سنگین کرده اند. در این جمله شاعران و نویسندگان چون؛ دکتور اکرم عثمان؛ رهنورد زریاب؛ مهدی دعاگوی؛ لطیف ناظمی؛ سراج و هاج؛ خانم شکریه رعد؛ شفیع رهگذر؛ سید فقر علومی؛ سرشار روشنی؛ غلام حضرت کوشان؛ بشیر هروی؛ داوود فارانی؛ عبدالرشید لطیفی؛ خودم « نورانی» و ده ها تن دیگر از همان صد و چند نفر شاعر و مطبوعاتی دوران جمهوری شادروان سردار داوود خان و رژیم حزب دموکراتیک خلق هیات سانسور فیلمها؛

نمایشنامه های تیاترونشرات چاپی برگزیده می شدند. درست است که بعضی از مطبوعاتی ها سانسور را با وسعت نظروبلند اندیشی و خیلی بجا انجام می دادند اما بعضی از محافظه کاران دوران «خدا یار جان شان» خیلی متعصب؛ خورده گیر بیجا و علاقمندی مفرط به جاه و مقام شان داشتند؛ نوع سانسورچنین افراد مضحک و سرکوبگر فرهنگ و تنگ نظرانه بود که باعث تمسخر و عصبانیت نویسندگان جوان میگردند. البته این معیارها کلی بودند دولت های افغانستان از شاه گرفته تا امارات طالبان همه هرکدام دستگاه؛ سانسورخویش را داشتند. زمانیکه در مجله ژوندون مطالب در مطبوعه دولتی به چاپ میرسید؛ مطالب از فیلتر سانسوری نویسنده و مدیرمسئول مجله گذشته؛ مدیر مسئول یک نسخه آن را به رئیس نشرات میسپرد تا جواز پخش آن داده شود.

دو روز را دربر میگرفت تا اجازه تکثیر آن صادر گردد هرگاه رئیس صاحب کدام آدم «چوکی نگهدار» میبود در خمیرموی پیدا می کرد. بجای آنکه چیزی بنویسد که یک پاراگراف و یا یک بخش از مقاله را خلاف پرنسیپ نشراتی دانسته تا مدیر مسئول آن را از متن برون بکشد. رئیس صاحب با قلم سرخ نوشته میکرد «قابل نشر نیست ضبط گردد» این حال روز نویسندگان ما در نشرات صوتی و یا چاپی و نمایشنامه های تئاتری بود بخصوص در متن باید از کلمات «نادر؛ ظاهر و غیره جدا خود داری میشد. بجای آن از کلمات هویدا؛ کمیاب و غیره استعمال می گردید... از اینجاست که خود سانسوری در خون نویسندگان جریان داشت تا مطالبی که با خون دل نوشته شده بود؛ ضبط نگردد.» {نقل این مطلب از کتاب چهره های جاودان اثر بنده از بخش زندگینامه مرحوم جلال (نورانی گرفته شده است

جلال نورانی برای روشنکری جامعه خود بسیار تلاش کرد و افغانستان را مرکز تمدن و فرهنگ رنگین و زیباترین کشور جهان میدانست. وی با لهجه های مردم شریف افغانستان آشنایی داشت و در نوشته هایش از آن کلمات لهجه یی زیبا استفاده میکرد. لبخند بر لبان هموطنانش هدیه مینمود. رادیو درام هایش شنوندگان زیاد را در خانه هایشان می خندند... متن داستان های رادیو درام نورانی برخاسته از معرفی کاراکتر و شخصیت های کشورهای خارجی که تطابق به جامعه و مردم عزیز ما میداشت؛ می نوشت. وی به زبان های دری؛ ازبکی؛ پشتو؛ انگلیسی؛ آلمانی؛ روسی؛ بلغاریایی و بعضی زبانها و لهجه های دیگر لیاقت کافی داشت و لهجه ها را کاملاً دقیق استفاده میکرد. نورانی هیچگاه چهره عبود نداشت و همیشه لبخند ملیح بر لبانش نقش بسته بود. در برخورد با همکاران از همان لهجه های شیرین استفاده میکرد... یکی از روزها از قول یک شاعر چنین گفت:

«من از یاد عزیزان اینقدر غافل نیستم - - - نمیدانم که بعد از من کسی یادم کند یا نه» واقعاً که عزیزانش او را خیلی عزی داشتند و بعد از وی همه به فریاد یاد کردند و میکنند... همین حالا «بنده» در موردش مینویسم؛ احساس میکنم که نورانی در مقابلم ایستاده است؛ پژواک صدایش را که سه ماه قبل از وفاتش تلفونی باهم صحبت کرده بودیم؛ در گوشم می رسد.

دنیا سراسر از پی آمد های غیرمترقبه است؛ زمانی که خبر دلخراش مرگ دوست بسیار  
مهربان برایم رسید؛ دیدم که در اواخر زندگی چه غریبانه زیست و چه غریبانه جان داد.  
کسی از دوستان و عزیزان در کنارش نبودند

حکومت فاسد وقت که از نام دموکراسی و آزادی بیان گلو پاره می کرد؛ از نورانی کدام  
مراقبت و غمخواری نکردند. از کاربرکنارو تنها رهایش نمودند. وی در چاپخانه میوند می  
زیست و شادروان نصیر عبدالرحمن مرد فرهنگی که با تمام معنا از شخصیت مرحوم نورانی  
شناخت داد؛ شاهد عینی مرگ مظلومانه نورانی بوده است. نورانی غریبانه و مظلومانه  
چشمش را از دنیای دون بست... این قافله عمر عجب میگذرد اگر شاه باشد یا گدا همه هم  
سفر و سر نشینان کشتی برگشت ناپذیر هستند که در امواج پرتلاطم روزگار میخوابند؛ خویش  
را به ساحل برسانند. و این ساحل در زندگی ما انسانها همان جایبست که شادروان عایشه  
درانی شاعر سینه سوخته وطن در چند بند شعرش ترسیم کرده است.  
نه تاج خسروی و نی دلق درویشی بود جاوید - بخاک تیره یکسان می شود شاه و گدا آخر  
هدر گردد بسی تصویر خوبان جهان افروز - شود ضایع صورها هم چون نقش بوریا آخر  
اگر صد سال مانی در زمانی اندرین عالم - جدایی مر ترا باید ز خویش و اقربا آخر  
بلی جلال نورانی؛ دور از دوستان و خانواده اش درس ( ۶۹ ) سالگی جاودانه شد.  
روانش شاد. جایگاهش بهشت و رحمت الهی سایه بانس باد.  
با حرمت بی پایان ماریا دارو

مارچ 2023

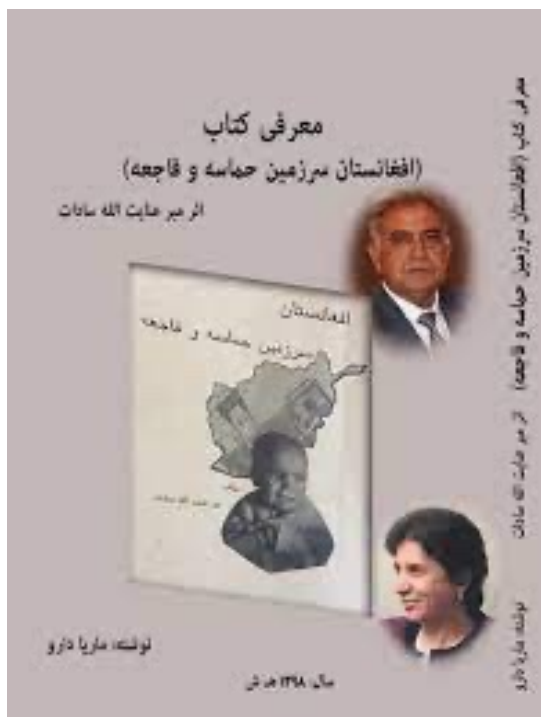




## معرفی و نقد کتاب؛ افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه : بقلم ماریا دارو

کتاب « افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه » اثر گران بهاء جناب محترم میر عنایت الله سادات واقعیتهای انکار ناپذیر از حوادث جامعه ما و عوامل تاثیر گذاری منفی کشورهای خارجی بروطن ما و پادشاهان ورهبران الی دو نیم دهه گذشته را همه جانبه مورد بررسی قرار داده است خوشبختانه جناب محترم سادات بزرگوار کتاب با ارزش خویش را برایم اهدا کردند. جا دارد که از این تحفه ذیقیمیت شان اظهار سپاس نمایم

محترم سادات با موشگافی خیلی دقیق و صادقانه حوادث وطن را از سالهای کهن یعنی آریانای باستان، خراسان دیروز و افغانستان امروز با جزئیات و اسناد موثق و معتبر داخلی و خارج با تحلیل دقیق علمی نوشته است. مطالعه این کتاب حوادث گنگ که تا هنوز ذهن عده از هموطنان ما را مشکوک نگهداشته است؛ روشن می سازد. وضع رقتبار فعلی و آینده نامشکوف و پوشش از تبلیغات از جوانب مختلف روی واقعیتهای وطن خاک پاشیده است. اما وطنداران صدیق و قلم بدستان راستکار مانند جناب محترم سادات وظیفه خویش دانسته اند؛ تا تمام حقایق را بدون نظر داشت ملحوظات سیاسی؛ قومی و زبانی برای نسل



آینده کشور بیان نمایند.

بنده کتب زیادی درباره تاریخ ملت نجیب سرزمین آریانا؛ خراسان و افغانستان را مطالعه کرده ام. اما زمانی که کتاب جناب سادات بزرگوار را خواندم؛ از جریان حوادثی که ما خود شاهد آن بودیم بوقوع پیوسته است. با آنکه آگاهی نسبی داشتم مانند آینه مقابل خویش تماشاگر بودم. از لابلای این کتاب دلچسب در یافتنم که چه باعث شد تا محترم سادات دانشمند چنین کتابی که بیان یک سلسله زنجیر مانند تاریخی می باشد؛ بنویسد. روی این دلیل خواستم این کتاب پرمحتوا را به سایت های انترنتی طی یک رساله معرفی بدارم. آشنایی دقیق و مستند با پیشینه تمدن؛ فرهنگ و تاریخ بسزای درساختار آینده وطن دارد؛ ضرورت انکار ناپذیر برای نسلهای بعدی می باشد. محققان آگاه با مطالعات و بررسی اسناد و مدارک در زمانی که ارزش فرهنگی و تاریخی در معرض خطر جدی و تهدید قرار میگیرد آثار شان را پیشکش

می نمایند که مبنی بر آن حساسیتهای فوق العاده در قلب افراد وطن دوست یک ملت برای پاسداری از این ارزشها پدید می آید. بنا بر این کوچکترین لغزش و کوتاهی در نگهداری آثار فرهنگی و بررسی حوادث تاریخی که پدران ما قبلاً برای حفظ آن مبارزه کرده اند؛ نابخشودنی میباشد چنانچه دیده میشود که برای فهمیدن بیشتر به از گذشته تاریخی حقیقت فرهنگی عرف و عادات، مذهب و عنعنات به گذشته مراجعه میکنند.

امرایست که مردم کشور در اعماق قلب خویش با این ارزشها پیوند ناگسستنی دارند.

مؤلف جناب محترم سادات واقعیتهای را با تحقیقات علمی از کتب معتبر نویسندگان داخلی و تحقیق و تتبع کتابخانه های آلمان و امریکا جمع آوری کرده است. جمع آوری از منابع مختلف و از زاویه دید محققین خارجی و داخلی نکات عمدهء زوایای تاریخ را روشن میگرداند. شناخت واقع بینانه این عوامل منفی بمنظور مقاومت و مجادله علیه آن صرفاً در پرتو اتحاد شعور نیرو های ملی و وطن دوست ممکن است که محتوای اصلی این کتاب را تشکیل میدهد. در این رستا قلم بدستان مبارز وطن قبلاً نیز گام های استور برای روشن ساختن عمال استبداد و ارتجاع برداشته اند که در خورد تمجید میباشد.

اما مبارزین و قلم بدستان امروز در شرایطی که هیولای جهان خور در بلعیدن جهان سربلند کرده است؛ خیلی مهم و قابل تقدیر بوده اثر شان برای نسل امروز و فردا خیلی خواندنی و ضروری میباشد. تا عصای وطن پرستانه را برفق استعمار؛ استبداد و ارتجاع بکوبند. محترم سادات این کتاب ذیقیمیت را به منورین ملی افغان که سر شار از حب وطن و بدون اغراض شخصی در آغاز وسط و اواخر قرن جاری گام نهاده اند؛ اما لطیف الحیل و دسائس اجنبی آنها را در سه مرحله ناکام ساخت؛ اهدا نموده است. جناب محترم سادات مرواریدهای پراکنده تاریخ را از آریانا باستان شروع و هر کدام آن مرواریدها را با تعریف، جنگها و نفا و جنگیها تاثیر عوامل خارجی و جنگهای دول خارجی و از فتوحات نظامی تاثیرات آن همه را قدم بقدم مانند امیل «هار» در نخ تاریخ بسته است هر سطر از صفحات، سیاسی و عقبنامی و پیشرفت های مهم فرهنگ، معارف و این کتاب از مسایل اجتماعی زراعت و صنعت آنزمان را بیان میکند. هر قدر کوشیدم که فشرده و مختصر بنویسم اما طرز نوشته و شیوه بیان محترم سادات آنقدر دلچست است که نمیتوانم قلم را نگهدارم چون فصل اول این کتاب تمام جوانب داخلی و خارجی را دربر میگیرد اگر اندک از تاثیرات کشورهای خارجی که چه تاثیر بالایی مسایل داخلی کشور ما داشته است، بنویسم بد نخواهد بود.

زیرا در این کره خاکی زندگی انسانها بالای هم دیگر تاثیر گذار هستند.

این کتاب دارای پانزده (۱۵) فصل و هر فصل آن دارای جزئیات و تحت عنوان مختلف از وقایع کشور تحریر شده است... بنده این رساله را در طی چندین صفحه نوشته و به سایت های نشرات مجازی فرستادم. تکرار مجدد آن در این مختصر لزوم نیست. دوستان برای مطالعه آن میتوانند این رساله تاریخی را در سایت ماریا دارو یا از طریق گوگل از سایرسایت ها مطالعه نمایند.

## یاد شوربازار کابل بخیر: بقلم ماریا دارو



این داستان به صدای خانم رجنی کمار پران به یوتوپ موجود است. زمانیکه هنوز مکتب نمیرفتم؛ تنها دورفیق داشتیم هرروز درکوچه بازی میکردیم؛ خانه های ما پهلوهم قرارداشت وازسربام هم ارتباط داشتیم. سنجو وکماردو برادر بودند؛ سنجوهم سن وسال من بود واما کماربا آنکه ازمن خورد تربود؛ اما نسبت به سنجوخیلی رفیقم بود. اوخیلی اجتماعی بود وخیلی فکاهی میگفت. هردو برادرها با من مانند دو برادر اصلی بودند. مادرش درشیرینی پختن خیلی لایق بود هر وقت بدست سنجو و کوماربرایم میتایی ولودو روان میکرد. یک روزمادرش برایم میتایی روان کرده بود یک مقدارآن را برای فردا خود درپس خانه پنهان کرده بودم. مادرم آن را پیدا کرد وقصه من به گوش پدرکلانم رسید. پدرکلانم با آن که حج رفته بود؛ وادم خیلی متدین بودهروقت که مرا درکوچه همراهی سنجو و کمارمی دید مرا محنت میکرد. بروگمشو؛ صد دفعه گفتم که درکوچه بازی نکو. هر سه ما ازکوچه به خانه میگریختیم و درسربام دورازچشم پدرکلانم تشله باز میکردیم اگرما رابی خبرگیرمیکرد؛ بانوک عصا چوبیش تشله های ما را در جوچه بد رفت می انداخت. زمانیکه مکتبی شدم دوستان زیاد پیدا کردم؛ نه تنها که سنجو وکمار را فراموش کردم بلکه مانند دیگران درپی آزارشان هم برآمدم. وقتی که همراهی هم مکتبی هایم ازمکتب بطرف خانه میرفتیم درراه آزار دادن هندوها برای ما یک ساعت تیری بود. حتی دراین مورد مسابقه هم میدادیم که کی هندو بچه را به گریان می آورد. دلیل اصلی ایجاد نفرت با آن دو رفیقم همان میتایی های مادر سنجو بود که پس خانه پنهان کرده بودم. همان شب پدرکلانم گفت نان هندو درشکم تان چهل روز ماتم میکند وهضم نمیشود دیگرنان هند

را نخور. دردم نیز متعصب تر از پدر کلانم بود و حتا یک روز مرا لت هم کرده بود. از قضا یک شب پدر کلانم مریض شد و برای خرید چهار عرق باید به دکان هندو در شور بازار میرفتم. چون پدرم با دکان داران هندو رویه خوب نداشت؛ مرا صدا کرد و گفت برو از دکان پد سنجو چهار عرق بخر؛ من دو روز پیش سنجوی بیچاره را به مرگ لت و کوب کرده بودم روابط ام خیلی خراب شده بود و سنجو نیز در دکان پدرش کار میکرد. از رفتن به دکان پدر سنجو شانه خالی کردم؛ پدر کلانم مرا دشنام داد و گفت چرا نمیروی؛ روز تا شام همراهی بچه هایش تشله بازی میکنی؛ برو که شکم از درد میترقد ... یکبار با عصبانیت گفتم حالا دیگر تشله بازی نمیکنم. دیدم که پدر کلانم نصیحت را شروع کرد؛ گفت یک همسایه از صد خویش کرده؛ پیش است بچم ... همان شب شکمش پدر کلانم از درد می ترکید مگر من به دکان پدر سنجو نه رفتم. در بستر خوابم رفتم و شب را با چرت زدن صبح کردم.

چیزهای به فکر می گشت که عظم قبول نمیکرد. صد ها خوف و ترس به دلم جای گرفت؛ از گپ هایکه پدر و پدر کلانم می گفتند که نان هندو بدلت چهل روز ذکر میکند و از طرف دیگر می گفتند که از صد خویش کرده یک همسایه پیش است. هم چنان شنیده بودم که میگفتند « طفلی اگر دیرتر سرگپ میآمد نان هندورا برایش میدادند که زودتر سر گپ بیاید». در دوراهی افکار پراکنده قرار داشتم. گاهی خود را گنهکار حس می کردم و گاهی مغرورانه میگفتم «مه خو شکر مسلمان هستم»؛ هندوها مرده «جسد» خوده در دنیا آتش میزنند. این یک غروری بود که از طرف فامیل برایم داده شده بود. برای دو هفته خوابم خراب شده بود تا اینکه یک جزر مهم زندگی اجتماعی را کشف کردم و آن جزراین بود که؛ اگر نان هندو چهل روز در شکم ذکر میکند آیا چهار عرق هندو بدل پدر کلانم کهاز پر خوری مریض شده بود؛ ذکر نمیکند؟

یک کاکا داشتم که یک دختر هندو را دوست داشت و هندوی دختر جوان مرگ با یکتن از هندوان شور بازار ازدواج کرد. و کاکایم تا اخر عمر مجرد ماند. دنیای کاکایم دنیای دیگری بود دنیای عشق دنیای موسیقی دنیای خال دختر تناز هندو وزلفان درازش؛ برای او هندو بودن مذهب بود و هندو مقدس بود و نان هندو تمام وجودش را از گناه پاک میساخت. از قضا در وطن چپه گرمک شد از صدای توپ و تانک جنگ همه هندو مسلمان بیوطن شدند و روانه دیار بیگانه گردیدند ماهم روانه غرب شدیم و تن ما را نیز آفتاب شیر گرم غرب تحت نوازش قرار داد و از تپش خونگرمی نجات پیدا کردیم.

در غرب قصه کفر و مسلمان مطرح نبود. همه مردم در یک صنف درس میخواندن در یک موسسه کار میکردند؛ در یک سالون و در کنار هم نان میخوردند. سیاه و سفید زرد همه همه در یک رایل یا بس سوار میشدند. در چوکی کنار هم می نشستند و جالب تر از همه پدرم درس پیش رفته قرار داشت و آموختن زبان فرهنگی بر اش خیلی مشکل بود. همراهی بانوان هم صنفی اش چنان گرم میگرفت و با افتخار قصه میکرد و میگفت ماهم در وطن خود نژاد هندو داریم آنها مردم خیلی خوب اند. به یادم آمد که یک شب به خاطر موی دراز هندوهاچی کفر گفته بود. آنها سنت حضرت محمد را مراعات نمی کنند موی دراز گناه دارد. کلمه گناه ثواب چند شب خوابم را خراب کرده بود. از همان روز بچه گک های

هندو وسیک را آزار میدادم. او کچالو دزد؛ کچالو را در زیر لنگیت ماندی؛ هندو کله ات درکند و همین اعمال و رفتارم سنجو را برای ابد از من آزرده ساخت تا زمانیکه از افغانستان رفتند با من گپ نمیزد. اما در غرب با توصیف پدرم از هندوان شور بازار کابل یکبار به هوش آمدم که پدرم شاهد مرض باشد اگر مرض نیست پس با آن همه نفرت و بدبینی که در کابل با هندیان شوربازار داشت چی شد یکباره به تعریف هندوان شروع کرده است. یک روز دیگر دیدم که پدرم با یک زن خارجی دیگر که هم صنفی اش بود؛ قول میداد و چنان دست زن سفید چهره و موطلایی را می فشرد که هوش از سرم رفت. کلمه گناه باهمان لحن زشتی که در مقابل هندیان استعمال کرده بود مغزم را خراب کرد خانه رفتم؛ در حضور مادرم قصه را گفتم پدرم مادری باهم جنگ کردند. پدرم اصلاً استدلال گناه و ثواب را برایم داده نتوانست کاکایم بیچاره که سینه سوخته از عشق هند دختر داشت با من هم‌نوا شد او برایم معنی گناه و ثواب را تشریح کرد و گفت تا که عاشق نباشی معنی گناه و ثواب را نمیدانی. کاکایم در سن چهل رسیده بود؛ هنوز هم خاکستر عشق چمبیلی؛ دختر راجندرا کمار در قلبش حرارت داشت گاهی گاهی از کوچه های شوربازار و عطر خوش بوی گل چمبیلی به نیکویی یاد میکرد و همیشه از عطر چمبیلی استفاده میکرد. چشمان زیبای چمبیلی را مقابل چشمان خود مجسم میساخت و بوتلعطر را بوسه باران میکرد. فصل بهار که نسیم عطر بوستان و گل چمبیلی را به هر طرف پراکنده میساخت. کاکایم کاملاً مجنون می شد. یادم آمد که در کابل هم گل چمبیلی داشتیم و کاکایم آنرا دوست داشت و تعریف میکرد. اما نمی دانستم که نام دختر راجندرا کمار نیز چمبیلی بود. همان عشق چمبیلی او را رسام و نقاش ماهر ساخته بود. از هر حرکت چمبیلی رسامی میکرد و رسم هایش را برای معلم و هم صنفانش نشان داده بود و گریه کرده بود و هر روز هم صنفی هاش او را به دوستان شان معرفی میکردند از وفاداریش تحسن میکردند و میگفتند عشق را باید راز این آدم آموخت. منکه تازه به هوش آمده بودم که باید انسان را از روی انسانیت احترام کرد بیاد سنجو و کمار با کاکایم یکجا اشک ریختم. یادم آمد که برای اولین با با سنج قهر و دشمنی کرده بودم او بیچاره برای دو هفته پشت مه گریه کرده بود یک روز مادرش را در شوربازار دیدم مرا گفت بچیم چرا با سنجو قهر کردی؛ او ترا بسیار دوست دارد و پشتت گریه میکند. من با همان غرور بی معنی که مسلمان هستم و گریه هندو چی اهمیت دارد؛ در جواب مادرش هیچ نگفتم و از سنجو دل‌داری نکردم. اگر در افغانستان قانون مدنی رعایت میشد شاهد پوف کردن هندو و مسلمان نزد تمام مردم حل می شد. وقتی که خود ما در ملک مردم مهاجر شدیم اولین سوال برایم این بود که شاید بچه ها در راه مکتب و یا در پارک مرا لت کنند اما بخلاف در صنف تنها من موی سیاه داشتم؛ همه بچه و دختر دورم حلقه میکردند و از هر حرف که به لسان شان از دهن میبرآمد خوشحالی می کردند واه واه مجید چه خوب گپ میزنی. یک روز از پدرم پرسیدم که اگر در مکتب مرا درس مذهبی بدهند؛ چکار کنم. پدرم بدون استدلال گفت چکنیم؛ بچم اگر سرکشی کنیم ما را از کشور خود اخراج می کنند. یکبار برای تمام هندوانان افغان آفرین گفتم و حوصله و مقاومت شان را در آزار و جهالت بچه های کوچه ستودم. دانستم که در کشور ماهمه در زیر ابرخشم و خشونت و تعصب بی معنی تحت تاثیر و تبلیغات مذهبی نادرست که از طرف ملا نا فهم برای مردم بی سواد و کم سواد

تبلیغ میشد قرار داشتند. حتی از فواد مذهب اسلام بسیار پدران آگاهی لازم نداشتند وگرنه در هر مذهب حقوق همشهری و همسایه داری محترم شمرده شده است. این بود نتیجه گناه و ثواب و فرق هندو و مسلمان.

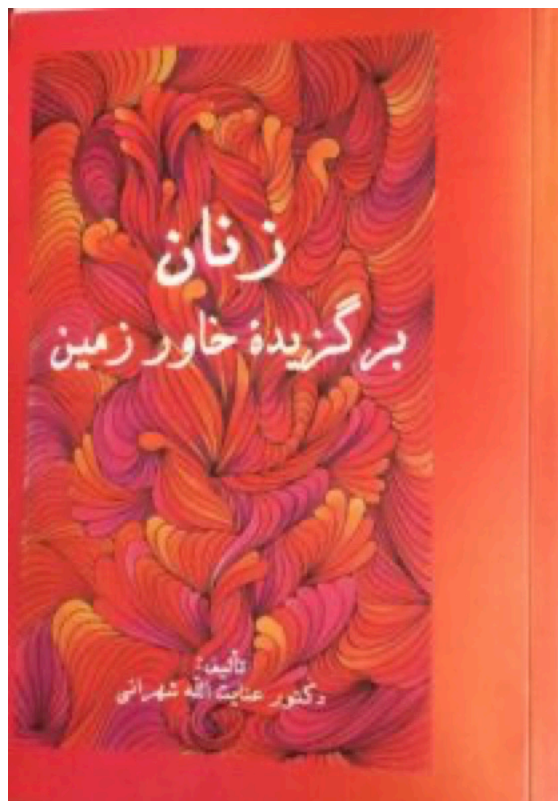
وای وای یاد کوچه شوربازار کابل بخیر؛ یاد ارغوان خواجه صفا بخیر؛ یاد عاشقان و عارفان و شیر یخ جاده میوند بخیر وای وای سنجو کمار کجایید یادتان بخیر.

باحرمت ماریا دارو



از طرف چپ نفر اول ماریا دارو؛ دوم سیما جان و سوم سپوژمی جان همکاران دفتر حاضر

## معرفی و نقد کتاب؛ زنان برگزیده خاور زمین؛ بقلم ماریا دارو



این کتاب با قطع و صحافت خیلی زیبا در چهارده فصل و دوصد و هفتاد صفحه از طرف کانون فرهنگی « قیزیل چوپان » در ولایت هرات اقبال چاپ پیدا کرده است. استاد گرانقدر پروفیسور شهبانی همیشه در باره هنرمندان؛ نقاشان، موسیقی دانان، خطاطان و سایر هنرهای زیبایی کشور قلم زده اند. هم چنان دوستداران هنر میدانند که استاد شهبانی در رابطه با تاسیس فاکولتهء هنرهای زیبا پوهنتون کابل نیز خدمات شایانی انجام داده اند و در ساحهء هنر، شاگردان فراوان تربیت کرده است. استاد شهبانی از آوان جوانی به نوشتن کتاب پرداخته است و چندین کتاب طبع کرد و اما کتاب فعلی که به شما معرفی می گردد، چیزی دیگر نیست .

بقول مولانای بزرگ بلخ که فرموده است. « زن عالی ترین مظهر جمال و لطف خداست » این کتاب نیز دربارهء زنان برگزیدهء خاور زمین تحریر شده است. اگر این کتاب را ورق بزنیم می بینیم که استاد گرانقدر شهبانی در مورد حسن و جمال زنان حرفی ندارد بلکه ، زیبایی کلام و استعداد سرشار زنان نویسا سخنان زیاد دارد و با چنان زیبایی در حسن خط و عطوفت در مورد هریک از زنان برگزیدهء خاور زمین قلم زده است. قلم استاد گرانقدر »

، نژاد و ملیت ها را کنار گذاشته شهرانی» در این کتاب مرزها را فتح کرده عقاید مذهبی است و در معرفی نخبگان زن حدود قایل نگردیده است

زیرا استاد شهرانی باخط کشی های سیاسی و جغرافیای مرزی آشتی ناپذیر است در هر برگه این گنجینه نایاب با چهره های درخشان و مشعل داران هنر و فرهنگ خاور زمین آشنا میشویم

دکتور پروفیسور عنایت الله شهرانی در باره هنر و فرهنگ و معرفی شخصیت های معروف خانم را در بردارد، بعد از تحقیقات زیاد از کتب و مآخذ فراوانی استفاده ( ۳۸ ) که حدود کرده است. نگارنده در آغاز کتاب زنان برگزیده خاور زمین چنین نوشته است: «

زمانیکه مضمونی را تحت عنوان « زیب النساء بیگم مخفی و عشق از نظراو » جهت طبع ، جناب عبدالقیوم ملکزاد بمن اظهار داشت که به نشریه وزین راه نیستان در انفره فرستادم اگر مقالات دیگر علاوه از مخفی ( رح ) در خصوص زنان سخنور و هنرمند داشته باشم همه را یکجا ساخته بشکل رساله به من بفرستید تا به عوض مجله راه نیستان بنام بانوان نامور ، تهیه و ترتیب داده بچاپ برسانیم. سپس این مجموعه را که فعلا در دسترس شما قرار دارد به خدمت تقدیم داشتم. چونکه زمان ماموریت (ملک زاده) در ترکیه خاتمه یافت بنا آن را با خود به کابل آورد. کتاب بعداً خدمت ارجمندان رفیع الله نذیر شهرانی و وحدت الله درخانی ، دیزاین و صفحه آرایی نمودند که قرار گرفت. رفع الله جان؛ وحدت الله جان کتاب را تایپ خداوند هردو را در امورات زندگی کامیاب و سرفراز داشته باشد. اینک بعد از سپری شدن مدت طولانی، این کتاب به طبع آماده گردیده است، امیدوارم خواننده عزیز بتواند استفاده خوبی از آن بنماید. در خاتمه از همکاری های بیدریغ دوست گرامی ملکزاد نیز «تشکر مینمایم

کتاب زنان برگزیده خاور زمین حاوی محتویات خیلی ارزشمند و معرفی شخصیت های هنری و فرهنگی زنان افغانستان، کشورهای آسیای میانه ( تاجیکستان، ازبکستان، پاکستان، نیم قاره هند و عراق و ترکیه میباشد. استاد شهرانی درباره ترکمنستان) ایران تعداد زیاد زنان سخنور که در این کتاب گردآوری شده است، کتب جداگانه نیز منتشر کرده ، در این مجموعه نیز در کنار چهره های درخشنده است. چه زیباست که بر علاوه آن دیگر هم جا گرفته اند. صاحب «این قلم» مقالات مختلف استاد دانشمند شهرانی را خوانده ام. استاد محترم نه تنها درباره هنر و فرهنگ مینویسد بلکه نوشته های سیاسی و اجتماعی و تاریخی بسیار پر محتوای دیگر نیز دارد. هر نوشته پر فیسور شهرانی حاوی پیام خیلی عالی ، همه واقعیت های تاریخی وحدت و همبستگی ملیت هاست. هرگاه مطالب تاریخی مینویسد را از عینک صدق و صفا نگاه میکند. با ذکر مآخذ برای نسل جدید وقایع تاریخی را با عینیت در رشته تحریر می آورد. هرگاه مطالب هنری و فرهنگی استاد را مطالعه بداریم درباره هنرمندان چنان روان و از عمق قلب می نویسد که تمام استعداد و حیات هنری ویا فرهنگی آن شخص را در پیش چشمان ما مجسم میسازد. استاد شهرانی موضوعات اجتماعی را به بررسی میگیرد همان گونه با صدق دل و بدون در نظر داشت سمت؛ زبان و قومیت و عقیده مینویسد استاد شهرانی که خود یک هنرمند چند بعدی میباشد، در طول حیات فراز و نشیب زیاد را دیده است و زجر حق تلفیها را چشیده است. اما او از آوان جوانی به استعداد خود



اتکا داشت و زمانی که بحیث استاد در دارالمعلمین عالی کابل آغاز به تدریس کرد، شاگردانش را همیشه به صداقت و اتکا به بازوی شان تشویق میکرد. او در دارالمعلمین عالی کابل و فاکولتهای هنرهای زیبا که خود در تاسیس آن خدمات بزرگ انجام داده است، شاگردان زیاد تربیه و به جامعه تقدیم کرده استاد شهرانی در کتاب زنان برگزیده خاور زمین در فصل اول تحت عنوان « سخن نخست » مینگارد: « دنیا باشگاه انسان های است که پا به عرصه این کره خاکی نهاده اند و ما همگی در آن حیات بسر میبریم. در این میهن مشترک در زمانهای سابق هراسان می توانست ، بدون داشتن گذرنامه از یک منطقه ، سیاحت و یا رفت و آمد نماید. غالباً معضله گذرنامه سازی به منطقه دیگر نقل مکان کنند بار اول توسط روسها به میان آورده شد، موانع و قیودات در رفت و آمدها، را و داد ستدها؛ ، همزیستیها، وابستگی ها وضع گردید موضوعات و مسایل فرهنگی نیز به صورت مشترک در بین انسانها وجود داشت، و در تختگاه یثرب و بطحای ثانی یا دارالاسلام بخارا از عموم ممالک اسلامی، فرهنگیان بزرگ و آموزگاران و آموزنده گان گرد هم جمع میشدند ، ریاضیات، تاریخ، شرعیات، فقه ، فلسفه، ادبیات، هنر، صرف و نحو ؛ فلکیات و دیگر مسایل علمی و هنری و فلسفی را زیر بحث قرار میدادند، چنانچه سالهای پیش این دولت نصیب بغدادیان شده بود. در مرکز رنسانس شرق یا دارالعلم والفن هرات باستان از ، ختن ، بلخ ، بدخشان، اهواز ، عراق عجم، آذربایجان ، سمرقند، هند و چین، غزنی، کندهار ، لاهور، مرو، چارجوی، یارکند، ارومچی، خوقند، خجند، بامیان، سند مشرقی؛ جنوبی تاشکند، پته کیسر (ترمذ) ، کاشغر، سف (قرشی) ، گنجه، پشاور، خوارزم و خیوه، تهران، مشهد، ابیورد، نیشابور، اصفهان، قم، شیراز، قونیه، استانبول ، انقره، سیواس، همدان و صد ها شهر، شخصیتهای عمده و جهانگردان و فرهنگیان می آمدند چیزهای با خود میآوردند و چیزهای با خود میبردند... فرهنگ مشترک کنونی ما شرقیان عبارت از محصول گذشته های مان است. فرقی نمی کرد که ما از آسیای صغیر -چاچ - نسف می باشیم و یا ایران ، ترکستان؛ افغانستان؛ اما فرهنگ همه ما با اندک تفاوت یکی میباشد و؛ و گرفت در هندوچین که در سابق داشتیم در آن سایه یی از تعصب؛ قوم پرستی ها وجود نداشت بلکه ما دور از حد ، مبری از برتری دانستن ها و بالاخره دوران تفرقه و پراگندگی به سر بلندی حیات بسر میبردیم. (ابن سینا) بلخی از بلخ به همدان رفت و یادگارهای بزرگ بشر را در آنجا به ، حضرت خداوندگار بلخ از بلخ افغانستان به قونیه خدماتش را یادگار و به ارمغان گذاشت در آنجا مثنوی و دیوان کبیر را انشأ کرد؛ شمس الدین تبریزی از تبریز به قونیه رفت و مولانا را به شور در آورد، ابوریحان البیرونی از خیوه به غزنی رفته و در آنجا کتب عالی را به یادگار گذاشت، ابونصر فارابی ( ترخان) از ترکستان به عراق رفت و موسیقی کبیر را نوشت و لقب معلم ثانی را بعد از ارسطو بدست آورد. ظهیر الدین فاریابی از میمنه به تبریز رفت و در آنجا دست به شهکارهای ادبی زد، ناصر خسرو قبادیانی از بلخ به بدخشان رفت؛ امیر خسرو بلخی دهلوی از نارین قطغن به هند ، میرزا عبدالقادر بیدل از ترکستان افغانستان به اعظم آباد پتنه هند رفت، سید جمال الدین افغان از اسد آباد « ولایت کمر افغانستان» به استانبول ، صلاح الدین سلجوقی از هرات بکابل؛ خلیل الله خلیلی از پروان بکابل؛ عبدالحی حبیبی از قندهار بکابل، بابرشاه از اندرابیجان بکابل و از

کابل به هند، پروین اعتصامی از تبریز به تهران، محجوبه هروی از خوارزم به هرات، مخفی بدخشی از سمرقند به بدخشان، نور جهان بیگم از آذربایجان به هند، زیب النسا بیگم و عایشه درانی از قندهار بکابل حضرت ابراهیم ادهم جهان و گلبدن بیگم از کابل به هند، ابوالقاسم فردوسی از طوس به غزنی، ابوالفضل بیهقی از بیهق به غزنی، از بلخ بمکه و فرخی سیستانی از سیستان به غزنی، عسجدی از تورکمنستان به غزنی، عنصری بلخی از بلخ به غزنی، مولانا خال محمد خسته از بخارا به مزار شریف و از مزار بکابل، حاجی محمد سرور دهقان کابلی از سمرقند به کابل، جلال الدین اکبر، جهانگیر و شاه جهان و اورنگ زیب عالمگیر از کابل به هند و صدهای دیگر که در آن محلات رفت و آمد داشتند نامهای شان به خط زرین ثبت تاریخ گردیده است. همینطور، امامان با مهاجرت شان در مناطق دور اولیاً الله کرام، عرفا، صوفیان، بزرگان دین انوار عرفانی و دینی را از خاستگاه های خود شان بروی شایقان و علاقمندان طریقه ها تصوف در اقصای مناطق جهان بردند. پیر پیران غوث الاعظم دستگیر عبدالقادر جیلانی، شیخ حسینی از بغداد محی الدین ابن عربی از افریقا؛ بهاوالدین بلاگردان از ترکستان، سادات غوری از غور، خواجه پارسای ولی از بلخ، خواجه عبید الله احراری از ترکستان، پیر اجمیر محی الدین چشتی از نیم قاره هند، خواجه احمد یسوی یا پیر ترکستان، از ترکستان (پسی) از ترکستان جنوبی شیخ مودود چشتی از هرات؛ شیخ خرقانی از خرقان سنایی عزنوی از غزنه؛ شیخ عطار نیشاپوری از نیشاپو؛ بایزید بسطامی از بسطام، شیخ باقی بالله از سمرقند، سلیم چشتی از چشت، مولانا حسینی هروی از هرات، جامی از هرات امام بخاری؛ امام ترمذی، شاه مشرب ولی، امام مسلم، امام ابو منصور ماتریدی، ابوليث ملاشاه بدخشی از بدخشان، مولانا سمرقندی از ماوراء النهر، فخرالدین عراقی از عراق یعقوب چرخي از چرخ لوگر، ابو جعفر هندوئی یا ابوحنیفه کوچک، شاه نعمت الله ولی، میرسعید علی هندوئی از هند، حافظ شیرازی از شیراز، مولانای بلخی از بلخ، ربانی مجدد الف ثانی از سر هند، شمس تبریزی از تبریز، و غیره عشاق را با آب کوثر شستشو داده و رسم عاشقی را به ذات اقدس بیچون (ج) رهنمائی کرده اند.

پیشروان زبان و ادبیات پارسی دری افصح المتکلمین شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی؛ ابوالقاسم فردوسی، لطفی هروی؛ امیر نظام الدین علیشیر نوایی، ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل، شیخ خمسه گویا پیر گنجه نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، قانی، هلالی جغتایی، انور ابیوردی، شیخ شبستری، امیر معزی، طالب آملی، صائب تبریزی، کلیم کاشانی، استاد حسین شهریار، میرزا اسد الله غالب، حضرت خاتم الشعرا، سراینده نامور پروین نورالدین عبدالرحمن جامی، سلطان الشعرا امیر خسرو دهلوی اعتصامی، علی اکبر دهخدا، ناصر خسرو قبادیانی، فرخی سیستانی، شهید بلخی، دقیقی بلخی، ترمذی، سخن سرای قرن پنجم رابعه بلخی، علامه محمد اقبال لاهوری، استاد ابو عبدالله روکی و غیره میباشند که جهان بشریت بنام گرامی هریک شان فخر و مباهات می، میورزند. از مورخان بزرگ اعجوبه زمان منهاج سراج جوزجانبی هقی عبدالحی گردیزی، مولف کتاب تاریخ سیستان، مولف کتاب فضایل بلخ، مولف کتاب حدود العالم، فیض محمد کاتب هزاره، عبدالحی حبیبی، میر غلام محمد غبار، استاد فکری سلجوقی، میر محمد

صدیق فرهنگ، و دیگران تاریخ جهان گذشته را بما تدریس و افکار ما را در آن باره روشن ساختند.

از هنرمندان بزرگ چون استاد کمال الدین بهزاد هروی، میرعلی هروی، بنائی هروی، میرزا بایسنقر تیموری و مشوق و رهبر همه شان امیرکبیر وزیر دانشمند امیرعلی شیرنوازی و صدهای دیگر در بنیانگذاری ثقافت و هنرهای نقاشی؛ خطاطی و بنایی کارهای را انجام دادند که نسخه های ارزشمند شان زیب موزیم های جهان میباشد. جای افسوس است که اسلاف ما با هزار خون دل خوردن ها، زحمت کشی ها و فداکاری ها بناهایی باشکوه فرهنگ و ثقافت را تعمیر کردند و آنرا به ما به میراث گذاشتند ولی برخی از نا خلفان را تمام غم شان اینست که بر سر استخوان های آن بزرگان بجنگند و اگر جهت معلومات، ملیت و مهد تولد و زبان آنان سخن بگوییم، متعصبین قیامت را درباره هریک یعنی نژاد برپا میدارند، بگونه مثال باید گفت که در یکی از محافل منعقد نیویورک یک نفر در محفلی از ادبای ایرانی و افغانستان از جای خویش بلند شد و با صدای بلند فریاد برآوردند و سعی بلیغ خود را میکرد که مولانا جلال الدین بلخی را از جای خویش ثابت بسازد. واضح ساخت ،دانش و فضیلت، کیفیت، ادبیات و دولت دانش علاقه ندارد بلکه علاقه مند که وی به علم استخوان میباشد.

این اشخاص در صدد اند تا شخصیت های بزرگ چون مولانا و امثالهم را به غلط به قوم و یا محل خاص نسبت دهند، و رنه بهتر آنست که روح آن بزرگان را شاد داشته محل تولد، قوم و زبان آنان همان گونه که به آن منسوب اند؛ بنویسند. و بیشترین تلاش شان را برای مستفید شدن از افکار ایشان متمرکز بسازند! تا مبادا به اثر اینگونه تخطی ها روح بزرگان را ناشاد سازند.

خواننده عزیز! درباره ء این موضوع مولانای خود میفرمایید  
بلخی ام من، بلخی ام من، بلخی ام - شور دارد عالمی از تلخی ام  
هر صفحه این کتاب با ارزشمند بحر از دانش و فضیلت است. چنانیکه نام این کتاب ( زنان ، جناب پرفیسور شهرانی تاجایکه به اسناد و سوابق دست یافته بر گزیده خاور زمین) است ، استعداد های زنانی را که از مقام عالی برخوردار بودند، در این مجموعه گنجانده است و زنان بلند پایه کشور خود را با زنان کشورهای خاور زمین با افق وسیعی؛ تحت مطالعه قرار داده و هریک آنها را بطور مجموعی و یا جداگانه به معرفی گرفته است. کتابهای استاد شهرانی از بهای بلند علمی برخوردار است. بخصوص کتاب حاضر که درباره بانوان خاور زمین با سعی و تلاش بلیغ استاد شهرانی آراسته گردیده است. منبع خوبی برای شناسایی فرهنگیان و تحقیقات علمی و هنری محققین و نسلهای آینده کشور میباشد. در ! صفحه هفتم این کتاب ( مقام مادران) به شیوه خیلی زیبا تشریح شده است  
هر صفحه این کتاب چشم و گوش ما را به جهان پرفروغ علم و دانش و فرهنگ با عظمت و پیشرفت های آن زمان با شعراً و نویسندگان که هر کدام ایشان دارای اوصاف خیلی ، آشنا میسازد. مثلاً ملالی افغان؛ رابعه بلخی؛ سلطان درخشنده و کمالات بالنده ای بوده اند رضیه؛ گوهر شاد بیگم، ملکه شاه هرخ میرزا؛ مستوره غوری؛ سید النسب شاه بیگم مخفی بدخشی، هنرمند جاودان خانم لتا منگیشکر ، سیمین بهبهانی « خلیلی» پروین اعتصامی ،

گوهر شاد بیگم ، شمشاد بیگم ، نورجهان بیگم ، احسان قیزی توشان « احسان اووا » ، زیب النساء رستم زاده (تیرانداز با کمان) ! (حلیمه ناصر قیزی ناصروا) حاذقه هروی ، محجوبه هروی ، زلفیه اسرائیل قیزی؛ فرزانه تاجیک، آق جمال عمر قیزی «عمر اووا» زبیده خانم هنرمند خوش خوان؛ خانم امان النسا «یارکند» ملکه ببو جان (حلیمه) مادر بزرگ استاد برشنا، نادیه «نادیا» انجمن؛ لایلا تیموری، ناجیه کریم قیومی؛ ماریا دارو و صد های دیگر، زنان که در این مجموعه در قید تحریر آمده اند. در کنار همه بالندگی ها و از رنج های ایشان رخشندگی ها زنان این مجموعه دارای رنج های فراوانی نیز بوده اند نیز یاد آوری شده است. چنانچه رابعه بلخی، گوهر شاد بیگم و سلطان راضیه بیگم ملکه بزرگ هندوستان و افغانستان شهید شدند ، پروین اعتصامی درس سی و پنج سالگی بدار بقا ، زیب النساء شتافته ، او در خانه شوهر بیش از شش ماه نتوانست زندگی کند. جهان آرا بیگم بیگم ، شاه بیگم مخفی و مستوره غوری به ازدواج تن دردادند. گلبدن بیگم و عایشه درانی بعد از طی عمر دراز با داغ شهادت پسران شان جهان را وداع گفته اند. محجوبه هروی در جوانی شوهر خود را از دست داده است و لتا منگیشکر که پا به هشتاد سالگی گذاشته از ازدواج سرباز زده است

به همین گونه زنان تاجیکستان ، ازبکستان، ترکمنستان، ایران؛ پاکستان، نیم قاره هند؛ ترکیه و سایر کشورهای خاور با زندگی علمی و فرهنگی و رنج روزگارشان را مطالعه نموده و در باره فرهنگ غنی آن روزگار معلومات مفید بدست ما میرسد. استاد شهرانی بمقام والای زن احترام زیاد دارد این کتاب ارزشمند را به روح و روان پاک مادر گرامی شان شادروان (راضیه بیگم شهرانی) اهدا کرده است

استاد شهرانی بعلاوه معرفی زنان نامور دیروز، زنان نامور امروز را نیز با نگاه ژرف نگرسته و تعدادی را بر شمرده و نگاشته است. در یکی از صفحات کتاب شعر زیبا از لیلی تیموری بنام « آیات خلقت » توجه ام را جلب کرد چند فرد آن را بخوانید

حس میکنم وجود من آیات خلقت است  
در من نوید هستی تو یک سعادت است  
موجودی در وجود من آستن است و من  
پروردگان او شده ام این چه رفعت است  
می لرزد هر نفس دلم از هر تپیدنش  
آری ! دلی که حاصل بارش امانت است  
علم خدا برای بقای بنی بشر  
زن را چو برگزید، در این کار چه حکمت است

استاد در یکی از صفحات کتابش شاعر درد آشنای معاصر دیگری را به معرفی گرفته که در جوانی توسط شوهرش بقتل رسید و یک پسر از وی بجا مانده است؛ با این از بیان این شعرش همه او را میشناسند.

چه بمیرم چه بمانم  
نیست شوقی که زبان باز کنم از چه بخوانم  
منکه منفور جهانم چه بخوانم چه نخوانم

\*\*\*\*\*



یاد آن روز گرامی که قفس را بشگافم  
سر برون آرم ازین عزلت و مستانه بخوانم  
من نه آن بید ضعیفم که زهر باد بلرزم  
دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم  
« نادیه انجمن شاعر بخاک خفته وطن ما »  
در صفحات دیگری نام آشنا بانو فاطمه جان  
ببوجان « بنظرم تجلی کرد. این بانو گران  
مایه علوم متداوله را در خانه از والدین خود می  
آموخت و بعد از کسب دانش زبان و ادبیات  
در سرودن شعر علاقمند شد. فاطمه بیگم یا  
« ببو جان » ماد کلان شادروان استاد  
عبدالغفور برشنا میباشند. او در هنر نقاشی  
نیز انگشتان هنر آفرین داشت و در حسن

خط و کتابت دارای لیاقت فوق العاده بوده است. فاطمه بیگم، شادروان استاد برشنا را  
تحت نظر خود داشت و علوم هنر و ادبیات را به او آموخت. که ما نتایج کار خارق العاده  
ایشان را در استعداد شادروان برشنا دیده ایم.

در کتاب زنان برگزیده خاور زمین استاد شهرانی با عشق و محبت در مقام عالی زنان قلم  
زده است و عشق سیاه موی و جلانی را نیز از یاد نبرده و با فوتوی از زمان کهولت سیاه مو  
، و عشق جلالی را در کتابش زنده ساخته است. هر قدر این کتاب را عمیق تر مطالعه کنیم  
، محبت، زبان و ادبیات غرق میشویم و قطره یی از این بیشتر در بحر بیکران عشق  
، محبت و فرهنگ پر بار زبان و ادبیات در ذهن ما، مشعل عشق بحر بیکران را نوش بداریم  
مشتعل تر میگردد.

در فصل چهارم کتاب بنام «مخفی ها» برخوردیم: سید النسب شاه بیگم «مخفی» ء دوم  
ملکه نور جهان بیگم ء سوم مولانا سنجارا مخفی، چهارم مخفی کوکناری، پنجم مخفی رشتی؛  
بالاخره بنام شاهدخت پرده نشین زیب النساء مخفی دختر محی الدین ابوالمظفر محمد  
اورنگزیب عالمگیر به چشم افتاد. زیب النساء مخفی در دهلی متولد و در همان جا دفن  
است.

عایشه درانی شاعر شیرین سخن دیگر ما که در حدود هفت صفحه با تمام رنج هایش  
، غزل و مخمس وی را به معرفی گرفته با از دست دادن فرزند جوان و نمونه اقسام راعی  
شده است. شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گردون  
مگر خورشید را کشتند که دارد دامن پر خون

هر قدر در بین اوراق این کتاب زیبا به جستجو بپردازیم با چهره های درخشانی از سراسر  
خاور زمین آشنا می شویم. در برگه های اخیر کتاب زنان برگزیده خاور زمین به  
نام شاعر توانای معاصر کشور بانو ناجیه کریم قیومی برخوردیم. این شاعر توانا و درد کشیده  
، شهیدان گلگون کفنش را با سوز دل و قلم بیان کرده است که روزگار امروزی افغانستان

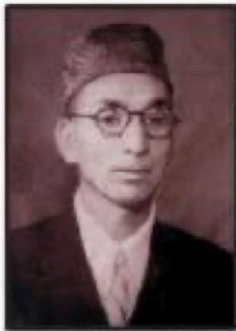
خواندن هر بیت آن شعله یست استخوان سوز که وجود انسان را میسوزاند.  
اودوری از وطن و مرگ و میر جوانان وطن را در اشعارش به تصویر کشده است  
نمونه کلام:

ای خرمن گل از چه به خاشاک شدی  
نشگفته چرا بدامن خاک شدی  
دور فلک از شاخه جدا یت بنمود  
صد داغ به لوح دل غمناک شدی  
\*\*\*\*\*

این کاخ بلند که منزل شاهان است  
در باغ و درش یورش غلامان ست  
گر نیک نظر کنی به هر خشت درش  
خاک و گل دست و پای درویشان است

، بانوناجیه کریم قیومی اشعار نغز و پر مفهوم را با صلابت روانی خاص می سراید  
بانوکریم بعلاوه شعر در نثر نیز دست توانا داشته و تالیفات زیادی دارد؛ چون « مجموعه  
بوستان خرد - مجموعه نوای بینوایان - مجموعه نوای نی - مجموعه نوای دل -  
و مجموعه باغستان » ناگفته نباید گذاشت که خانم ناجیه کریم از قروش کتابهای برای  
مکاتب دختران در مرکز و لایات کشور نموده و این کمک های بشر دوستانه در راه  
علم و آموزش او دختران وطن ادامه دارد.  
در پایان این گنجینه، استاد شهرانی فوتوهای نخبگان خاور زمین را بصورت متفرق نیز به  
نشر سپرده است و با انگلستان هنر آفرین خودش چهره دختر قندهاری و چهره دختر کابلی را با  
پنسل رسامی و زینت بخش کتابش نموده است.  
باید متذکر شد که استاد پروفیسور دکتر عنایت الله شهرانی در حدود هفتاد کتاب در بخش هنر  
و فرهنگ نوشته است و در عالم هجرت هیچگاه قلم را کنار نگذاشته است همه روزه  
مصروف نوشتن و پژوهش میباشد و هموطنان ما از کتب تحقیقی استاد استفاده مفید  
برده اند. استاد شهرانی برای نسل جوان امروز و فردا و فرداهای دیگر غنیمت بزرگ  
میباشند. از خداوند برایش طول عمر؛ صحت و سلامتی آرزو میبریم.  
خداوند رستگاری توانائی بیشتر برایش عنایت فرماید تا دوستان بتوانند برای پژوهش خویش  
از تالیفات استاد پروفیسور عنایت الله شهرانی بیشتر بهره مند شوند.  
با حرمت بی پایانم  
ماریا دارو

## استاد عبدالواحد بهره: ماریا دارو



شادروان استاد عبدالواحد بهره



بنیانگذاران اولین تیتر نوین کشور در هرات ۱۲۰۱ خورشیدی



شادروان علامه صلاح الدین سلجوقی

شادروان استاد عبدالواحد بهره فرزند مولوی رحیمداد تیموری نواده ی مولانا میرمحمد یوسف بهره ازسلسله ی دودمان تمیوریان هرات میباشد و دریک خانواده ء متدین پا به عرصه وجود گذاشت. استاد بهره علوم متداوله ی عصر را نزدعلمای مشهور زمان فرا گرفت و درمعارف کشور مصدرخدمات زیاد گردید. در سال (۱۳۰۰) هـش-در زمان شاه امان الله خان که توجه به علم ودانش یکی از اقدامات اولیه حکومت را تشکیل میداد آن ، زمان شادروان علامه استاد صلاح الدین سلجوقی مسؤل معارف ولایت هرات بود برای تطبیق لایحه وظایف وانکشاف معارف درهرات توجه خاص مبذول داشت اما مردم که از نعمت علم کمتر بهره مند بودند برای انکشاف معارف علاقه چندانی نداشتند و ازشمولیت فرزندان شان درمکتب جلوگیری مینمودند. دراین وقت شادروان عبدالواحد خان بهره با مرحوم علامه سلجوقی برای جلب و توجه مردم در فکر تیتر میشوند که تا مطالب تعلیم به زبان ساده ومردمی برای اهالی شریف افاده گردد واز انکشاف معارف جلوگیری نه نمایند.

مرحوم علامه سلجوقی نظربه لیاقت وکاردانی وظرافتهای فکری مرحوم را به جیث معاون معارف جدیدالتاسیس ولایت هرات مقرر نمود. درسال 1300 هـش -جهت توسعه معارف درسرتاسر کشوراقدام جدی ازطرف حکومت و توجه خاص شاه امان الله خان صورت گرفت اما دشمنان کشور از توسعه معارف این چراغ معرفت درهراس بودند ومیخواستند دراثر توطئه و دسایس شوم شان مشعل علم را خاموش و مردم را به تاریکی سوق بدهند.

علامه سلجوقی این مرد مبتکر و استاد بهره در فکر ایجاد تیاتر گردیدند تا از طریق تمثیل بزبان عامیانه مزایای علم را تشریح و توجه مردم را به معارف و علم و معرفت معطوف سازند. علامه سلجوقی در انزمان بحیث رئیس و استاد بهره بصفت معاون معارف ولایت هرات ایفای وظیفه مینمودند، برای اولین بار تیاتر را استاد بهره 1301 هـ ش - ولایت هرات افتتاح کردند و استاد بهره را با استفاده از ظرفیت های ولایت هرات از ظرفیت های فکریش به صفت مسئول تیاتر بنام پوهنی ننداری گماشتند. استاد بهره اولین نمایش را تحت نام تعلیم جدید و قدیم، نوشت و توسط شاگردان معارف در فضای آزاد در باغ میرزا خان باغدشتی در حضور صد ها تن از منتقدین هرات بنمایش گذاشت و مزایای تعلیم، علوم و معرفت برای مردم با نمایش تمثیلی در پوهنی ننداری آگاهی داده شد. در موقع نمایش علامه استاد سلجوقی از جور و جفای بعضی مردم تاریک نگر بکابل سفر کرده بود با شنیدن این ابتکار و شرکت مردم منحصی تماشای « لوح تقدیر و مدال معارف » کشور را که از غازی امان الله کمایی نموده بود، رسماً به استاد بهره تفویض کرد و استاد بهره را اولین آمرپوهنی ننداری و اولین نویسنده نمایش تیاتر در هرات معرفی نمود.

استاد بهره با نمایش درام تعلیم جدید و قدیم هزاران تن فرزندان متنفذین هرات را بمکتب جذب و در بقا و انکشاف معارف خدمت بزرگ انجام داد و همچنان در کنار این ابتکار در تاسیس مکتب شرافت و ایجاد مکاتب شجاعت و شهامت نیز توفیق یافت استاد بهره از جمله موسسین اولین انجمن ادبی هرات که توسط علامه صلاح الدین سلجوقی افتتاح گردید؛ نیز میباشد. استاد بهره گرامی در هرات باستان خدمات بزرگی در ادبیات فرهنگ و معارف فرهنگ و معارف انجام داد و چراغ علم را در خانه هرهراتی روشن نگهداشت و جوانان استاد بهره گرامی در هرات باستان خدمات بزرگی در ادبیات فرهنگ و معارف انجام داد و جوانان معارف را چون فرزندان در راه اندوختن علم تشویق می نمود در سال ( 2325 ) هـ ش استاد بهره در اثر همین خدمات شایسته و بخصوص بقای و انکشاف معارف در زمانیکه ( عبدالله ملکیار ) والی ولایت هرات بودند، به اخذ مدال معارف افغانستان نایل و توسط والی هرات برایش اعطا گردید.

عبدالواحد خان بهره در سال 1328 هـ ش - از طرف مردم هرات به عنوان وکیل در پارلمان افغانستان معرفی شد و از طرف پادشاه وقت « محمد ظاهر خان » به اخذ مدال صداقت نایل آمد.

استاد بهره بر علاوه خدمات فایقه در امور معارف و هنر تیاتر و فرهنگ به مشاغل دیگر نیز ، مانند رئیس مواد نفتی انحصارات نماینده مامور خارجه در تور غندی اشتغال داشته است. اولین سارنوال مدعی العموم هرات آمر کتابخانه عامه مدیر پوهنی ننداری و مدیر مرستون هرات و بر علاوه اموریت های مختلف در نویسندگی نیز قلم توانایی داشت. چهارده اثر نوشتاری شعر و نثر از این شخصیت بزرگ فرهنگ شاعر توانای کشور بجا مانده است. که « صد سلام » مذکور بعد از صد سلام مولانا و جامی در جهان شعر و ادب به عنوان دومین صد سلام زبان دری شهرت یافته است و همچنان یک نمایشنامه او بنام شاعر و ماهر از طریق رادیو افغانستان وقت نیز نشر گردیده است.



معروف ترین آن شاعر و ماهر - دختر فروش - برق ضعیف و رهنمای سعادت گذینه ؛ از چهارده اثر استاد بهره مییابد که خوشبختانه اقبال رهنمای طبع یافته است. از جمله نمایشات تیاتری که به قلم استاد بهره نگارش یافته است معروف ترین آن شاعر و ماهر - دختر فروش - برق ضعیف و رشوه خور میباشند. استاد بهره در طول چهل سال خدمت در امور معارف هرات هزاران انسان هدمند را تربیه و به جامعه تقدیم داشته است که روی همین خدمات شایسته از احترام شایان در بین مردم هرات برخوردار بوده است. وحتا استاد بهره از احترام و قدردانی در آثارش یاد آوری نموده اند.

این شخصیت علمی و فرهنگ از طرف علامه صلاح الدین سلجوقی بنام اولین مدیر مکتب و اولین آمر و دایرکتر و نویسنده تیاتر در هرات یاد آوری و معرفی شده است.

زیرا او در ایجاد و بنیاد گذاری تیاتر دوشادوش علامه سلجوقی خدمت نموده و ابتکار نوشتن نمایش «تعلیم جدید و قدیم» را که اولین نمایش درپوهنی ننداری ولایت هرات ، مییابد؛ اقدام کرده است. بعد از تمام زحمات و رنج که مردم درمورد معارف و تیاتر تیاتر را در هرات بمردم معرفی و استحکام بخشید.

بعد از استاد بهره تیاتر با نوید مثمر در هرات شناخته شد و دانشمندان و هنرمندان دیگرمانند ، درمحمد خان سایر هروی ، الفت و دیگران این هنر ولا عبدالرحیم خان سرخوش هروی را پیش بردند. باآنکه نسبت عمل تخریب کارانه دشمنان علم و پیشرف تیاتر هرات نیزمانند سایر تیاترهای افغانستان از گزند درامان نماند... اما جسته و گریخته هنر دوستان بعدی تیاتر با عنوان مختلف زنده نگهداشتند آنچه درباره استاد بهره مطالعه نمودید ارسالی پسر شان محترم شاه ولی بهره و اطلاعات شفاهی از زبان استاد الفت هروی؛ استاد سایر هروی و هنرمندان تیاتر که در قید حیات اند؛ مییابد. از همکاری شان صمیمانه اظهار شکران مینمایم .

گرفته شده از صفحه (118) کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر: اثر ماریا دارو



## تاریخچه هنرهای زیبا: نوشتهء ماریا دارو



به تاریخ هنرموسیقی، خطاطی، نقاشی مجسمه سازی و سایر هنرهای زیبا در افغانستان نظر اندازیم، تاریخ و قدامت این هنرهای شریفه بیشتر از صد سال و یا اضافه از آن میباشد. کاوشهای باستان شناسان داخلی و گروههای خارجی در طول تاریخ موفق به کشف مجسمه های حیرت آور و کشف سالنهای بزرگ و جالب در هر گوشه و کنار وطن ما بوده اند که نشان دهنده آثار باستانی آریایی ها، خراسانیها و افغانستان امروز و میراث نیاکان ما محسوب میشوند. نظر به قدامت تاریخی و حملات و لشکرکشی های خارجیها بسیار آثار زیبایی کشور منهدم و یا دستبرد زده شده و به خارج انتقال داده شده است. اما آفتاب را نمیتوان با انگشت پنهان کرد، قامت بلند مجسمه های بودا و کشفیات در آی خانم و سایر نقاط کشوریکی از نمونه ها و قدامت تاریخی هنرهای زیبا را در کشور ما بیان می کند.

آثار و خدمات هنرمندان گرامی کشور در سده های مختلف، بیان از واقعیت هاست و همچنان نام پر افتخار هنرمندان مانند استاد کمال الدین بهزاد نابغه هنر مینیاتوری؛ استاد میرعلی هروی نابغه حسن خط، استاد محمد عظیم ابکم، استاد محمد عزیز ابکم، میر نعمت الله خان؛ میرحسام الدین خان، علی احمد خان و غلام محمد میمنگی و سایر هنرمندان گمنام دیگر همه افتخارات در ساحه هنرهای زیبای افغانستان داشتند و تاریخ خدمات ایشان را فراموش نمیکند.

اگر به گذشته های خیلی نزدیک نظر اندازیم تاسیس مکتب صنایع نفیسه کابل در عصر شاه امان الله خان، که توسط استاد غلام محمد میمنگی افتتاح گردید، استاد عبدالغفور برشنا هنرمند چند بعدی مکتب صنایع نفیسه را انکشاف داد و مضامین مختلفه را نیز در آن علاوه نمود. استاد برشنا بر علاوه نقاشی در هنرموسیقی و نویسندگی در امها صاحب مهارت بود تالیفات زیاد میباشد. در سال (۱۹۶۶) دانشمندان چون پوهاند داکتر عبدالاحمد جاوید؛ پوهاند

سید بهاولدین مجروح و شادروان حبیب الرحمن هاله با تلاش فراوان توانستند که کورسهای بدون کردیت نقاشی و هیکل تراشی را در فاکولته ادبیات ایجاد نمایند و آقای امان الله حیدرزاد و امان الله پارسا بحیث استادان کورسها مذکور را تدریس می نمودند. اولین خشت هنرهای زیبا در فاکولته ادبیات توسط سه دانشمند فوق الذکر گذاشته شد. در اواخر سال ۱۳۵۴ هـ ش ۱۹۷۵ م - در زمان « ریاست جمهوری سردار محمد داوود» دانشکده تعلیم و تربیه با دانشکده ادبیات و علوم بشری یکجا شد و هر دو دانشکده تحت نام پوهنخای ادبیات و علوم بشری مسماء و پوهاند میرحسین شاه خان بحیث رئیس آن مقرر گردید.

کورسهای مجسمه سازی خارج از نصاب تعلیمی هنوز در چوکات فاکولته ادبیات قرار داشت و همین که پروفیسور میرحسین شاه خان رئیس دانشکده ادبیات و تعلیم و تربیه مقرر شد، طی یک مجلس با امرین دیپارتمنت ها خواستند که شعبات نقاشی و هیکل تراشی بدون کردیت را رسمی بسازند زیرا شاگردانی که قبلاً آن کورسها را فرا گرفته بودند بدون کردیت و غیر رسمی بود. باید هر دو شعبه در داخل چوکات رسمی فاکولته ادبیات شامل و محصلان با فراگیری چهار سال تحصیل در آن بخشها گواهینامه رسمی داشته باشند. آن مجلس بریاست پروفیسور میرحسین شاه خان و حضورداشت پروفیسور داکتر عنایت الله شهرانی و استاد امان الله حیدرزاد دایر شد و فیصله بعمل آمد تا شعبات نقاشی و هیکل تراشی بحیث یک دیپارتمنت کوچک در چوکات پوهنخای ادبیات و تاسیس و امر آن آقای امان الله حیدرزاد باشد. داکتر عنایت الله شهرانی که در عین زمان استاد دانشکده تعلیم و تربیه و در کدر علمی آن ایفای وظیفه مینمودند بحیث استاد شعبه هنرهای زیبای نو تاسیس نیز تعیین گردید.

یعنی قدم مئثر هنرهای زیبا را رسماً پروفیسور میرحسین شاه خان در فاکولته ادبیات گذاشت.

استاد عنایت الله شهرانی در سال ( ۱۹۷۶ ) میلادی در یک رقابت در جمع استادان پوهنتون کابل موفق به اخذ اسکالرشپ گردید و روانه آمریکا شد وی در سال (۱۹۷۸-م) بعد از اخذ درجه ماستری در رشته تعلیم و تربیه و هنر از امریکا دوباره به وطن برگشت. در این وقت آقای امان الله حیدرزاد مضمون هیکل تراشی و آقای همایون مضمون اعتمادی مضمون مینیاتوری؛ آقای تمیم اعتمادی مضمون نقاشی؛ آقای حامد نوید مضمون دیزاین و آقای عنایت الله شهرانی مضمون نقاشی را تدریس میکردند؛ برای جذب شاگردان با اخذ امتحان کانکور فارغان صنوف دوازدهم مکتب مسلکی صنایع نفیسه و سایر لیسه ها که در امور هنرهای ذکر شده استعداد داشتند؛ پذیرفته می شدند.

بعد از حادثه خونین هفت ثور « ۱۳۵۷ هـ ش » مرکز علمی دانشگاه کابل مشکلات سیاسی پیدا کرد یک تعداد دانشمندان و تحصیلکردگان ممالک غربی یا محبوس شدند و یا پا بفرار گذاشتند، از جمله کسانی که به خارج رفتند؛ آقای حیدرزاده، آقای نوید و آقای اعتمادی را میتوان نام برد.

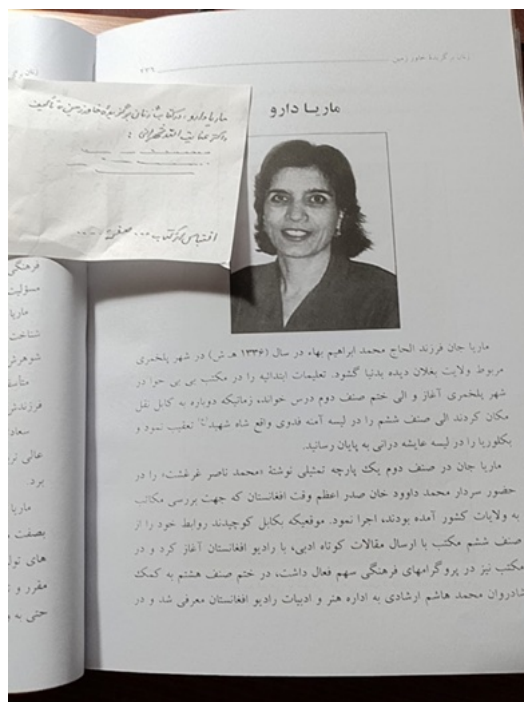
بعداً تمام مسؤلیت دیپارتمنت هنرهای زیبا بدوش استاد شهرانی افتاد پیلان ارتقا و انکشاف هنرهای زیبا به شکل فاکولته مستقل روز تا روز زمزمه عام و خاص در پوهنتون کابل

شده بود. استاد شهرانی با پیشنهادات و تلاشهای خستگی ناپذیر پلان انکشاف هنرهای زیبا را به رئیس دانشگاه کابل جناب انجنیر ( عزیزالرحمن سعیدی ) مطرح کرد؛ از آنجایکه آقای عزیزالرحمن سعیدی جمله شاگردان استاد شهرانی در دارالمعلمین کابل بودند؛ پیشنهادات استادشهرانی را پذیرفت و مبلغ چهارونیم لک افغانی بودجه مستقل برای انکشاف و استقلالیت امریت هنرهای زیبا را امر فرمودند. از همان سال ( ۱۹۷۹ ) میلادی در چوکات پوهنتون کابل هنرهای زیبا بنام امریت مستقل عرض اندام کرده است موسس شعبات تیاتر و موسیقی و ارتقا دهنده دو شعبه قبلی یعنی شعبه نقاشی ؛ هیکل تراشی شخص پروفیسور عنایت الله شهرانی می باشد.

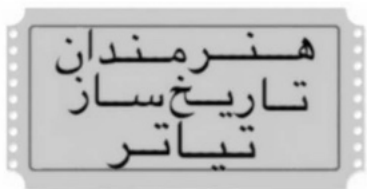
در رابطه با انکشاف هنرهای زیبا دو رئیس محترم پوهنتون کابل « داکتر عبدالاحمد جاوید و داکتر حیدر خان » علاقمندان مفرط بودند اما علاقمندی این دانشمندان مبنی بر ایجاد فاکولته هنرهای زیبا در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه و ریاست جمهوری محمد داود خان نسبت ملحوظات و عدم علاقمندی حکومات در آن دوره تحقق نپذیرفت اما در رژیم چپی ها که برای هنرهای زیبا خیلی علاقمند بودند با آنکه در احیای دانشکده مذکور مشکلات و موانع زیاد نسبت به غیر حزبی بودن و تحصیلات داکتر شهرانی در ایالات متحده امریکا وجود داشت، اما با آنهم رئیس دانشگاه کابل آقای انجنیر عزیزالرحمن سعیدی امر تشکیل فاکولته و بودجه مستقل آن را امضا کرد. زمانیکه هنرهای زیبا مستقل و از فاکولته ادبیات و علوم بشری مجزا گردید ، یکتعداد استادان که خود صاحب تالیفات نیز بودند برای آقای داکتر شهرانی گوشزد می نمودند که پروفیسور صاحب شهرانی شما چطور میتوانید شعبات «دلاکی منظور از موسیقی» و « رقصی منظور از تیاتر» را به سویه آکادمیک شامل پوهنتون سازید؟.. طبعاً در محیط عقب مانده سنتی این دو مسلک شریفه و مقدس تحقیر میگردد. هرگاه دوستان طالب معلومات بیشتر باشند میتوانید به تالیفات داکتر شهرانی که ( ۱۷ ) کتاب در باره هنر نوشته است و یا به کتابهای به نام « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر و چهره های جاودان » اثر ماریا دارو را که در آنلاین ( ۲۰۱۷ ) به آدرس ذیل گذاشته شده است ، مطالعه نمایند. با حرمت ماریا دارو میلادی تاریخ اول جنوری سال یادداشت!

دزدی وجعل کاری در همه موارد از طرف اشخاص که با کارکم امتیاز بیشتر می خواهند ؛ کارکرد های دیگران را بنام خود مینویسند. شخصی « حیدر زاده » که در فاکولته هنرهای زیبا استاد بود؛ کاراستادی وی قابل قدر است مگراو برای ریاست دانشگاه کابل خود را موسس فاکولته هنرهای زیبا معرفی کرده بود و درسایت فاکولته هنرهای زیبا بصورت رسمی در فضای مجازی منتشر شد. این نوع جعل کار های ها از چشم محققین مخفی نمی ماند و تصادفاً مقاله طویل فوق از قلم دانشمند بزرگوار ماریا جان دارو برای رد آن موضوع ؛ به شکل یک دفاعیه درسایت های اینترنتی نشرگردید. فاکولته هنرهای زیبا بعد از مطالعه آن مقاله فوراً وبسایت را تجدید وجعل کاری که صورت گرفته بود را ازبین بردند. و بعد از بررسی و تحقیق آگاه شدند که خانم ماریا داروی ارجمند درباره هنر های زیبا کتاب نوشته وبه چاپ رسانیده است. دراین اواخر در

باره ایجاد فاکولته هنرهای زیبا کتابی از طرف فاکولته مذکور به چاپ رسیده است و از خانم ماریا دارو در آن کتاب چنین سپاسگزاری شده است. ( از حضور محبت



محترمه بانوی دانشمند و نویسنده مقتدر معاصر کشورمان نسبت دفاعیه درباره تاریخچه هنرهای زیبای دانشگاه کابل ممنون و مشکور می باشیم.  
 ماریا دارو در اواخر کتابهای زیاد و مخصوصاً در مورد هنر و چهره های جاودان مردم افغانستان نوشته بطبع رسانیده اند. از آن رو اینجانب شهرانی که تاریخ زنده در قسمت موضوع متذکره می باشم و مفصل تر نوشتم تا کسانی که از تاریخ فاکولته هنرهای زیبا خبر ندارند آگاه شوند. نام بانو ماریا جان دارو در کتاب « زنان برگزیده خاور زمین » در قطار زنان نامور ثبت گردیده است. شهرانی



**مهری مظهر ماریا دارو**

ماریا جان فرزند الحاج محمد ابراهیم بهاء در سال ۱۳۴۶ هـ.ش در شهر بلخری مربوط ولایت بغلان دیده به دنیا گشود. تعلیمات ابتدایی را در مکتب بی بی خورا در شهر بلخری آغاز و الی ختم صنف دوم خواند، زمانیکه دوباره به کابل نقل مکان کردند الی صنف ششم را در لیسه آتمه قدوی واقع شاه شهباز تعلیم نمود و بکلوریا را در لیسه عایشه درانی به پایان رسانید.

ماریا جان در صنف دوم یک پارچه تمثیلی نوشته امجد ناصر فرغشت را در حضور سردار محمد داوود خان صدر اعظم وقت افغانستان که جهت بررسی مکتب به ولایت کشور آمده بودند، اجرا نمود. موفقیکه کابلی کوچیدند روابط خود را از صنف ششم مکتب با اوسال مقالات کوتاه ادبی، با رادیو افغانستان آغاز کرد و در مکتب نیز در پروگرامهای فرهنگی سهم فعال داشت، در ختم صنف هشتم به کمک شادروان محمد هاشم ارشادی به اداره هنر و ادبیات رادیو افغانستان معرفی شد و در ۱۳ صنف مکتب آرا آفندی داد.

ماریا دارو به تئوپرب های مختلف چون رادیو نوروزین هنر، کانونه های آفندی گل، مدیریت شهباز آرا، کورنیف، طلا، آرمین استخدام رادیو نوروزین هنر، افغان منطقه در وزارت اطلاعات و کنو و بعضی های اداری در ریاست جمهوری افغانستان بکلی وقتیه بوده است.

ماریا دارو خاتمه سالهای موهبتان در اثر جنگهای داخلی با فرزندانش در کابل، کتابخانه گردید. شلوغی ماریا از آغازین کار تئاتری با توفیق حالات هنری و نظریه خاتمه بوده و اثر اولی نوشت، آوای ماندگار زنان، زمان یا برمه بازگشت، زمان اقل شماره ۱۳۳، خلق یک مرز آکناسی در قندهار، جرمین و محبت تو خواهی خند و مسلمان، خلق شمس و قیس، کوهچه بخای هنر، یادها و زبان های افغانستان، رویدادها و محوالت از زمان شاه آفندی جان تا حامد گزوی، چهره های جاودان، خاندان تاریخ ساز بلخی و کتابها.

از حیوانات مکتب بلخی در ایامه با زبان جوانی و جوانان و بزرگان هنر به معرخی هنرمندان و نویسندگان در صحنه های ادبی نوشته است و در کابل تئیه که در رابطه به افغانستان در کابله در گردید است افغانان بافته را از جمله ها و خوانندگان مکتب بلخی در کابل تئیه است.

**نگاهی بر:**  
 تدوین کتاب در باره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان  
 اثر بوهاد هاشمی

**نویسنده:** ماریا دارو

سال ۱۳۸۱ هـ.ش

## میرمن قمرگل همیشه سروسبز باغستان موسیقی : نوشتهء ماریادارو



خانم قمرگل فرزند گل شیرین خان بتاریخ بیست و یکم جنوری سال 1952 در قریه شگه ولایت ننگرهار دیده بجهان گشود. او در سن هفت سالگی در محافل و خوشی های قریه اش آواز میخواند. آوازگیرا یش بدلها چنگ زد، آوازه طنین صدایش از قریه به قریه رسید، تا قریه های دور و بالاخره به ولایت ننگرهار توجه هنردوستان را جلب نمود مردم ولایت ننگرها از استعداد هنری او فیض بردند، بعد از وی در کنسرتها و خوشی های قریه جات و ولایت ننگرهار دعوت مینمودند. او بنام خواننده محلی در سرتاسر ولایت ننگرهار شهرت گرفت.

مردم ولایت ننگرها از استعداد هنری او فیض بردند، بعد از وی در کنسرتها و خوشی های قریه جات ولایت ننگرهار دعوت می نمودند. او بنام خواننده محلی در سراسر ولایت ننگرهار شهرت گرفت ؛ بعد از یک مدت کوتاه معرفت او با استاد حفیظ الله خیال حاصل گردید، استاد خیال از وی دعوت نمود، تا آهنگهایش را در رادیو افغانستان وقت ضبط کند تا مردم در سرتاسر کشور از شنیدن آوازش لذت ببرند. در آن زمان نظریه سنتی بودن جامعه، تعداد محدود از خانمها به هنر آواز خوانی رو می آوردند، خانم قمرگل نیز از همان جمله خانم های آزاده و محدود وقت بشمار میرود. وی دعوت استاد خیال را پذیرفت و اولین آهنگش را بنام (په ما مینه سترگی دی سری دی و آهنگ دیگر بنام - زه انتظار کوم دستا د سترگو را ضبط نمود که بعد از نشر آن آهنگ، نام قمرگل بسرزبانها افتاد هنگهایش

در هر برنامه از طرف پرودیوسران رادیو ملی وقت نشر میگردید. خانم قمرگل بعد از کسب آن شهرت، بوجود یک آهنگساز ضرورت پیدا نمود تا آهنگهایش را بشکل اساسی ضبط و از شیوه محلی بیرون بکشد.

مرحوم استاد زاخیل که خود شاعر و آهنگساز خوب ولایت ننگرهار بود، با خانم قمرگل معرفت حاصل کرد و استاد زاخیل اولین آهنگش را بنام (زه چه په تورو سترگو تور رنجه کومه پوری موری و آهنگ (زه به جارو کرم زیارتونه شنکی بابا) را برایش کمپوز نمود خانم قمرگل در جمع هنرمندان با شهرت و محبوب زبان پشتو اخذ مقام کرد. بعداً خانم قمرگل در سن نوزده سالگی با استاد زاخیل ازدواج نمود. این زوج هنری بعد از تشکیل خانواده باز هم با پشتکار و حوصله مندی به کارهای هنری شان از هیچ گونه تلاش دریغ نکردند. قمرگل بخاطر ادامه کار هنری با رادیو افغانستان، از ولایت ننگرهار به ولایت کابل نقل مکان نمود و درسید نورمحمد شاه مینه سکونت دائمی اختیار کرد. این هنرمند محبوب و مردمی هیچگاه نظر به تغییرات سیاسی علاقه مندان آوازش را از دست نداد، در هرگونه شرایط برای مردم خواند، بدلها نشاد آفرید و برعلاوه همکاری با رادیو افغانستان در کنسرتها و محافل خوشی مردمش اشتراک کرد قمرگل با آهنگ زیبای (ورو ورو کیژده قدمونه آشنا) سرآمد هنرمندان زبان پشتو گردید و از طرف محمد ظاهر شاه، پادشاه وقت افغانستان به اخذ مدال طلا موفق شد. آواز این هنرمند محبوب در کشور افغانستان محدود نماند بلکه از مرزها بیرون شتافت، طی کنسرتها در مسکو، کشورهای آسیا میانه مانند تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، ایران، پاکستان و کشور پهناور هند؛ دوستداران هنرش را شاد گرداند. مرحوم استاد زاخیل که خود هنرمند چند بعدی شاعر، آواز خوان و آهنگساز بود، بهترین اشعار از خودش و شاعران معروف زبان پشتو مانند رحمان بابا، امین الله ملنگ جان، محترم نصرالله حافظ، مرحوم امان الله سیلاب، محترم حمزه شینواری، محترم بابری شینواری، محترم وحدت و غیره را انتخاب و برای همسر عزیزش کمپوز مینمود هنر آواز خوانی خانم قمرگل مانند گل های زیبای نرگس و گل نارنج ولایت ننگرهار شکفتن گرفت و شهرت بین المللی پیدا کرد. وهم چنان از طرف صدراعظم وقت پاکستان مرحوم ذوالفقار علی بوتو "پدر بی نظیر بوتو" در سال 1972 میلادی به حیث هنرمند حنجره طلایی افغان شناخته شد و جوایز و تحایف زیاد نصیب گردید در سال "1983" از طرف مرحوم ببرک کارمل رئیس جمهور افغانستان نیز افتخار لقب حنجره طلایی را بدست آورد و در زمان ریاست جمهوری شهید دکتور نجیب احمدزی در سال «1988» میلادی به پاس آهنگهای میهنی؛ و رزمی در رابطه صلح و آشتی ملی مدال طلا حاصل نمود و از طرف وزیر دفاع وقت برایش داده شد. در سال در سال "1998" از طرف سازمان فرهنگی افغانهای ایالت کالیفرنیا آمریکا میرمن قمرگل خوب ترین خواننده همان سال شناخته شناخته شد همچنان خانم قمرگل در سال دوهزار و هفت «2007» م- از طرف رئیس جمهور فعلی افغانستان محترم کرزی لقب بلبل افغانستان برایش تفویض گردید. در سال «2009» م- بنابر ابتکار جناب محترم حیات الله حیاتی و نظرخواهی مردم افغانستان بهترین و عالی جایزه فوق العاده در موزیک بدست آورد

## ” Excellence in music Award”

خانم قمرگل این هنرمند خوش قلب و خوش صدا در کشور میزبان کانادا نیز از طرف تقدیر محفل باشکوه در حضور Outstanding community Award. گردیده است و در مردم افغان ساکن تورنتو، ایالت انتریو کانادا برایش اعطا گردید خانم قمرگل بدون شک یک هنرمند شناخته افغانستان، شهرت بین المللی را حاصل نمود. افتخارات این هنرمند شایسته باعث سرفرازی فامیل محترم زاخیل و مردم هنر دوست افغانستان میباشد.

خانم قمر گل بر علاوه پشتکار و حوصله مندی هنری، یک مادر مهربان و با عاطفه برای فرزندان و یک همسر نجیب و با محبت برای مرحوم استاد محمد دین زاخیل بود. و هشت فرزند بدنیا آورد و از جمله دوفرزند شان محترم اسد الله زاخیل و ایمل زاخیل قدم های پدر و مادر شان را در عرصه آواز خوانی؛ کمپوز و سردن اشعار تعقیب میدارند میرمن قمرگل در سال ” 1997 ” میلادی در اثر جنگها و ظلمت نا فرجام طالبی که صدای هنرمندان را خفه نموده بودند، ترک وطن نمود. او بکشور همسایه پاکستان اقامت گزید و در سال ” 1998 ” میلادی بکشور کانادا با دو فرزندش ” ایمل زاخیل و خیبر زاخیل ” اقامت دایمی حاصل نمود. از اثر حوادث ناگوار جنگ سه دهه افغانستان هر هموطن ما داغ برجگر داشته، خانم قمرگل این هنرمند محبوب ما نیز از حوادث در امان نبود؛ این مادر صبور پسر جوان م» در اثر جنگ- ۱۹۹۰» بنام شهید داوود زاخیل را در سن بیست و دو سالگی در سال سالگی « ۱۹ » های داخلی از دست داد و پسر جوان دیگرش بنام میرویس زاخیل در سن نژده از همان سال تا اکنون مفقود الاثر می باشد. این مادر هنرمند که به قلب های دیگران نشاد می آفریند؛ خود دندان برجگر و چشم براه فرزند عزیزش دارد. خانم قمرگل هنرمند محبوب کشور ما در حیات هنریش آهنگ های زیبا برای صلح و آشتی ملی سروده است اما دریغا شعله جنگ بدامن هنرمند عزیز نیز سرایت کرد” خانم قمرگل همسر عزیزش ” مرحوم محمد دین زاخیل” را در سال ” 1991 ” میلادی مطابق ” 1370 ” ش در اثر تکلیف قلبی از دست داد. روح مرحوم استاد زاخیل شاد باد.

با تاسف جای و مقام آن هنرمند محبوب ” استاد زاخیل” در جمع هنرمندان کشور خالیست؛ میرمن قمرگل را بعد از سالیان طولانی در شهر تورنتو کانادا پیدا و تلفونی ملاقات کردم؛ او با همان محبت و صمیمیت که در ایام کار رادیو تلویزیون با هم داشتیم؛ مطالب فوق را با من در میان گذاشت. جای دارد از جناب ایمل زاخیل که در زمان نوشتن این متن « زندگینامه مادرش» با ارسال فوتو ها بنده را یاری رسانیده است. پساس نمایم؛ ایمل جان از همکاری تان ممنونم.



**Salam Maria Jan e Gul,  
I hope you are doing well,,I found out that you need  
more pics of my mom..  
Attached are some of her new pics..  
If they are not good let me know.  
Ba Mohabat.  
Emal Z.  
— On Thu, 12/3/09, EMAL ZAKHEL  
<[emalzakhel@yahoo.ca](mailto:emalzakhel@yahoo.ca)> wrote:**

Subject: Salam< Mermen Qamargul's Bio & Pics.

To: [maria.daro@gmail.com](mailto:maria.daro@gmail.com)

Received: Thursday, December 3, 2009, 9:05 PM

Salam

Attached is the a copy of mermen Qamargul's brife bio and  
pictures.

If you have an  
y further questions you may ask me.

Thanks

Ba Mohabat.

Emal Zakhel.



## توجه بر کتاب ارزشمند «سرنوشت خانواده ها در جوامع غربی» نوشته: ماریا دارو



کتابهای بسیار درباره مسایل اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی از قلم نویسندگان بچاپ رسیده و مطالعه نموده ام بُدیهی است با مطالعه هر کتاب یک کمبود در بعضی بخشهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در ذهن خواننده خطور مینماید اما جناب محترم سادات در تحقیق این کتاب ارزشمند با نهایت تلاش تحقیق و پژوهش نموده اند که هیچگونه خلا در مسایل مربوط به خانواده تاثیرات اجتماعُ فرهنگُ اقتصاد و اقتصاد سیاسی بر خانواده در اثرشان بنظر نمی رسد. او دو قاره امریکا و اروپا را مبدای زندگی انسان در کره خاکی و از مبتدی ترین اقتصاد اولیه خانواده تا رشد اقتصاد امروز قدم بقدم با رشد ونموی فکری انسانها و انعکاس سوء آن در رشته تحریر درآورده است.

این اثر گران بها در یکصد و سی و سه صفحه و چهارده عنوان درشت و درخشنده که خواننده را به عمق مطالعه دعوت مینماید.

بگونه مثال نکات عمده این آن را خیلی فشرده بشما بازگو میدارم .

کانون خانواده یکی از استوار ترین و دیرینه ترین واحد اجتماعی می باشد که تداوم فرهنگ و اقتصاد با رشد فکری ایشان تسلسل داشته است.

به گواهی تاریخ در شرق نخستین گهواره تمدن و فرهنگ آغاز گردید و تاسیس خانواده از منزلت و ارج فراوانی برخوردار بوده است. ادیان سماوی، پیامبران ، نظریه پردازان و مصلحین اجتماعی واحد خانواده را اساس زندگانی جمعی قلمداد نمودند.

درباره انواع خانواده سخن بسیار تذکر رفته است و سیر تحول آن در پویه تاریخ یکی از مباحث دلچسپ جامعه شناسی می باشد. کانون خانواده کماکان در خاور زمین از مقام و اعتبار فراوانی برخوردار است ولی در سرزمین غرب در برخورد با مظاهر دنیای مدرن از جمله

تقسیم کار، فردگرایی و آزادی های مدنی و استقلال اقتصادی جنس زن، واحد خانواده دستخوش دگرگونی هایی شد که از دید ما شرقی ها زیان پذیرمی باشد. تحقیقات بسیار پرمایه بقلم نویسنده و پژوهشگر توانا «سادات» که تمام جوانب موضوع را به بررسی گرفته است گواهی دیگرست بر تاریخ تمدن شرق و افول تمدن غرب میباشد. در این کتاب در باره پیدایش و ساختار خانواده ها در یونان قدیم، امپراتوری روم و قبایل جرمن سخن رفته است. و همچنین مولف صاحب نظر چگونگی خانواده را در قرون وسطا که سلطه فیودالها و پایه داری آنها را به بررسی گرفته واز گذار «خانه» به فامیل و شکل گیری گزینش همسر بحث کرده است.

به دنبال آن جهش، درمورد چند و چون خانواده در دوره رنسانس و تاثیرات دوران رمانتیک و انقلاب صنعتی بر فامیل های غربی به سنجش پرداخته است. همچنان از فروپاشی دودمانهای باختری و تأثیر مسایل اقتصادی بر ثبات و بی ثباتی خانواده های اروپایی مطالبی زیاد رابا نقل و قول از نویسندگان بزرگی عنوان کرده است. متعاقباً از دستیابی زنان به حقوق مدنی و اوج گیری جنبش های فیمینیستی در زمان معاصر اضمحلال خانواده، افول تمدن غرب تأثیر انحرافی و مسایل اطلاعات جمعی، ضعف سیستم تعلیم و تربیه، مضیقه های مالی، برچیده شدن سفره غذا از داخل فامیل، ترویج زندگی تنهایی، گریز از وظایف مادری و پدری، خدشه دار شدن مفهوم بزرگ «مادر بودن» و انتقال کلان سالان از کاکون گرم خانواده به اماکن بزرگ سالان و سرانجام سرنوشت فامیل معاصر به تحلیل گرفته شده است.

نا گفته پیداست که تمام مسایل مطروحه هم قضایای زندگی ما افغانها میباشد و چه بهتر خواهد بود که خوانندگان هموطن ما این کتاب ارزشمند را مطالعه و از محتویات پربهای آن فیض برده و منحنیث یک رهنمود بزرگ برای نسل های جوان ما پیشکش بدارند. جناب محترم سادات این اثرش را برای هموطنان که بنا بر اجبارهای متنوع از سرزمین خویش دوری گزیدند اما در تار و پود وجودشان به فرهنگ بالنده ای خویش عشق می ورزند و آن هایی که حتی در دیار غربت باز هم برای خود و فرزندان شان یک محیط دلپذیر فرهنگی ایجاد کرده اند؛ بحث نموده اند.

جناب سادات رابطه انسان با اقتصاد و مسایل اجتماعی را با مطالعه و مشاهده دو قاره (امریکا - اروپا) که خود پیشرفته ترین قاره های جهانی میباشد به تحریر درآورده است. همان طوریکه بارشده و نموی ذهنی انسانها تمام مسایل مربوط به زندگی نیز ارتقا مینماید و سطح زندگی انسانها را نیز بحرکت درمیآورد. در شرایط کنونی که علم و تکنالوژی به سرعت صوت سریع شده است شیرازه خانواده ها از هم پاشیده است.

در زمانهای قدیم شرق نخستین گهواره تمدن و فرهنگ بوده و با ازدواج های مشروع و تاسیس خانواده و تولید نسل به غنای فرهنگ افزوده میگردد و خانواده از منزلت فروانی برخوردار بوده اند.

در این کانون کوچک خانوادگی که پدر ریس خانواده و مادر مرکزیت و شمع درخشان آن بوده و تمام فرزندان از روشنایی افکار مدبرانه پدر و مادر بهره میبردند. مادر در پرورش و

تربیت سالم فرزندان و پدر درتهیه و برآورده ساختن معشیت زندگی خانواده مکلف بودند. کانون کوچک خانواده نمونه از اجتماعی بزرگ محسوب میگردید. بنا یک خانواده سالم عبارت از یک زن و مرد مزدوج بود که با فرزندان شان مشترکاً و با محبت زندگی خانوادگی را سپری میکردند که در آن مناسبات جسمی؛ روانی اقتصادی و اخلاقی باهم گره میخورد. به همین ترتیب خانواده بین والدین و فرزندان و با نسل های بعدی پیوندخونی و خانوادگی برقرار میکردند و از اهمیت زیادی در اجتماع برخوردار بوده و جایگاه ویژه در جامعه داشتند.

توجیه نادرست از رشد اقتصادی جامعه «تشکیل اقتصادی فامیل» حقوق مدنی زنان جنبش زنان در کشاکش مباحثات تیوریک؛ انحرافات جنسی آزادی و یا اسارت جدید زنان؛ انحرافات وسایل اطلاعات جمعی؛ ضعف سیستم تعلیم و تربیه مضیقه های مالی؛ تجرید کلان سالان از کانون خانواده در خانه های مخصوص کلان سالان ترویج سریع زندگی تنهایی تخدیش مفهوم بزرگ «مادر بودن» همه و همه از یکطرف خانواده را در معرض خطر قرار میدهد و از طرف دیگر سرنوشت زندگی معاصر غرب را بکجا خواهد کشانید. با مطالعه هربرگه این کتاب با واقعیت های زندگی روزمره خویش؛ محیط و ما حولیکه زندگی داریم برخورد مینماییم و می بینیم در پرتو این وضع جای نظم جمعی و گروپی را یک نوع فرهنگ منفرد سازی اشغال نموده است.

مخصوصاً خانواده های زیاد از شرقی در اثر عوامل مختلف راه خویش را بسوی جوامع غربی گشوده اند و بخاطر ادامه زندگی و بنای اقتصادی از دست رفته شان مصروف وظایف شاقه طبق پروگرامهای وضع شده ممالک میزبان گردیده اند و روابط و مضوابط و ارزشهای خانوادگی شان در معرض انحطاط قرار گرفته و «فقر معنویت» آنها را تهدید مینماید.

جناب سادات مینویسد اندیشه پردازان غربی تحقیقات وسیع در زمینه و دوام مسایل فرهنگی و تمدن شرق انجام داده اند و عوامل باز دارنده ای رشد اجتماعی را برجسته نموده و به پیروی از راه و رسم زندگی غرب تشویق مینمایند بدون آنکه پرده از حقایق درد ناک زندگی اجتماعی جوامع غربی خویش بردارند.

به گواهی تاریخ باید اظهار کرد که اگر مدنیت های شرقی مورد تحاجم قرار نمیگرفت یقیناً امروز درخشش آن تمدنها جهانی میگردید و نمیگذاشت انسانها چنین کجراهه هارا طی طریق نمایند.

در چنین روند اجتماعی والدین مکلف اند که اطفال شانرا به داشته ها و مزایای فرهنگی خویش آشنا بسازند و در پرتو یک توازن فرهنگی میان هر دو فرهنگ تربیت بنمایند تا از مصایب روحی در امان بمانند.

درک واقعیت های تاریخی و خود آگاهی و شناخت دقیق از موازین و ارزشهای متفاوت شرق و غرب «خود خانواده و فرزندان» شان را از سقوط در پرتگاه انحرافات غربی نجات بخشند.

زیرا سقوط در پرتگاه انحرافات جوامع غربی موجب گسستن شیرازه خانوادگی میگردد.

از آگاهی تاریخ یک واقعیت مسلم در رابطه به رشد تمدن های مادی و معنوی جوامع بشری نتیجه بدست میآید که همه یکسان رشد نکرده و نمی نمایند اما در اثر پیشرفت و انکشاف سریع تکنالوژی مدرن امروز این کمبود رفع شد. اما رفع این کمبود یک خلای بزرگ دیگری را بوجود آورد که موجب انحطاط تمدن غرب گردیده و این انحطاط ارزش های پسندیده فرهنگی و فی المجموع بشری و باعث پاشیدن شیرازه خانواده گردیده است. چون خانواده ها جامعه را تشکیل میدهد باید از گزند انحطاط در امان بماند.

تحقیقات بزرگ در مورد فامیلهای غربی چندان قدامت تاریخی نداشته و اکثراً پس از طی سالهای اول جنگ جهانی دوم طی نشرات پراگند انتشار یافته است. بعداً تحقیقات شیوه های مشخص را تعقیب نموده و آنها را بیانگر طرز دید گروههای معین اجتماعی را در برداشت. شماری از محققان معتقد اند که انسان از آخرین وابستگی آزاد میشود. نظریه پردازان غربی هر کدام شیوه های معین را تحقیق مینمایند و در اثر آن موفق به تحلیل بخشی از واقعیتها و یا پیش بینی از پدیده های در زمینه فامیلهای گردیده اند. بگونه مثال یک دانشمند امریکایی در سال دوهزار تاثير عمده مدرنیزیشن را در میان آمدن « فامیلهای حجروی معاصر » میدانند. از این نقطه نظر فامیلهای کوچک حجروی بخاطر اجرای وظایف شان برای سیستم سرمایه داری مساعد بودند چونکه در هر کجا زمینه به جلب قوای کار شان مساعد بود و در حالیکه جوامع « عنعنوی » در وجود تعلقات قوی ترو بزرگتر خانوادگی خود بمثابة ای مانع بودند و از استقلالیت فردی جلوگیری مینمودند. این تیوری منفرد سازی و تغییر در فامیلهای و فاصله گیری از عنعنه و انتقال نفوس به مراکز صنعتی و شهر باعث انشقاق فامیلهای شده و به سرعت انفرادی سازی جامعه افزایش پیدا کرد.

تاریخ تمدن بشری که اولین گام در جهت پیدایش و تکامل جامعه را آغاز نمود مفهوم آن خانواده و تشکیل آن بود. از همین جهت خانواده اولین تشکیل اجتماعی و پایه و تهاداب همه ای تمدن ها در طول تاریخ بشر محسوب میشود. به عبارت دیگر « خانواده » یعنی به اصطلاح امروز « فامیل » حجروی اولین زیربنای جامعه میباشد.

جناب سادات تحقیقات خود را از جوامع مترقی اروپا با پیدایش تمدنها و پیشرفتهای اجتماعی اقتصادی و انقلاب صنعتی و سایر مزایا و اهمیت بشر و نواقص و اسارت های ظالمانه بشر در طول تاریخ در کشورهای فرانسه، آلمان، بریتانیا و یونان بانقل قول از محققین بزرگ و دانشمندان معروف بررسی و جمع آوری نموده و با مثال های خیلی دلچسپ تاریخی از نقطه نظر حقوقی اجتماعی اقتصادی روابط و پیوندهای اخلاقی مانند ازدواج و تشکیل خانواده رسم و رواج ها و مذاهب و تاثیر عقاید مذهبی بالای روابط انسانها وضع قوانین اجتماعی و مذهبی و اثرات انقلاب صنعتی که باعث از بین بردن زندگی در « خانه » و غیره شد تحریر کرده است.

{در صفحه (۴۶) این کتاب زیبا از قول یک دانشمند فرانسوی بنام « ایمل دورکهم » (۱۸۵۸-۱۹۱۷) انقباض خانواده بشکل فامیل های معاصر و تغییر موقف فامیلهای در جامعه

چنین آمده است که دینامیزم «تحرك» اقتصادی ناشی از انقلاب صنعتی باعث تقسیمات فامیلهای حجروی گردید.

از این رو براساس جامعه‌شناسی اصطلاحات فامیل‌های بورژوازی یا شهری فامیلهای کارگری و فامیلهای دهقانی پدید آمد.

همچنین در دو قشر بورژوازی و کارگری تغییرات غیرقابل تصور رونما گردید. زنان مربوط به فامیلهای بورژوازی در ابتدا از جریان تولید دورمانده بودند و وظایف شان پخت و پز و تربیه اطفال بود اما زنان مربوط به فامیلهای کارگری عمیقاً در جریان تولید کشانده شدند و این پروسه موجب شد تا فرصت کمتر برای زندگی شخصی و فامیلی خود داشته باشند. آنها وابسته به تولید شدند زیرا تنها معاش شوهران شان برای نیازهای زندگی مکفی نبود. به این ترتیب به شمار زنانی که در کارهای تولید سهم بودند افزایش بعمل آمد. درحالیکه تا قبل از جنگ اول جهانی یک برسه حصه زنان مربوط فامیلهای کارگر در کار و تولید برون از منزل استخدام میشدند. این معضله ناآرامی‌های اجتماعی را تشدید میکرد. فامیلهای بورژوازی که زنان صرفاً وظایف شان در داخل منزل خلاصه میشد دیر دوام نکرد. عواید مرد در این قشر هم ناکافی گردید و مدل دلخواه فامیلهای بورژوازی نیز برهم خورد و کار زنان در خارج از منزل به یک واقعیت عینی جامعه ای صنعتی مبدل گردید. اشغال زنان در کارهای برون خانه که ثمره انقلاب صنعتی بود زنان را از نظام کهنه ازاد ساخت ولی نظام بورژوازی نتوانست آنها را داخل پروسه فامیل جدید بسازد تا در پرتو آن مصالح علیای خانواده نیز بر آورده شده بتواند. در آن شرایط نوین اجتماعی و اختناق و تسلط ذهنیت پد شاهی در جامعه چندان مخالفت شدید بروز نمیکرد. در قرن هژدهم که نظام فیودالیزم افول کرد و پی آمد آن پیدایش شهرها و سلطه ای قشر شهری (بورژوازی) شد.

شهرها به محور اقتصاد و به مرکز صنعت و تجارت مبدل گشت. جای تولید خانگی به صنعت کارخانه‌یی و تجارت تبدیل شد و مردان معاش بگير نیز وابسته ای همین اجتماع گردیدند.

در اثر تغییرات فوق‌الزکر و زندگی شهری خانواده نقش خصوصی خود را از دست داد و عرصه‌های اجتماعی و خصوصی از هم جدا شدند و درحیطه ای صلاحیت‌های دولتها قرار گرفتند. مصروفیت و وظیفوی والدین در جهت تربیه لازم و مطلوب اطفال از میان رفت؛ وظایف تعلیمی که از جانب فامیل پیش برده میشد در پرتو قوانین اجباری به سیستم مکاتب محول شده و از فامیلهای منفصل گردید.

متأسفانه روی نتایج و دلایل فوق‌الذکر بخش بزرگی از جوانان امروز که علاقمند از دواج میباشند به تداوم از دواج با همسر آینده شان مطمئن نیستند. نقطه مشترک فرهنگی میان جوانان امروز و حتی در بین جوانان هم کیش نیز کمتر دیده میشود.

اما این مشکل در جوانان شرقی بخصوص آسیا میانه کمتر بوده و هنوز عنعنه در تربیت آنها موثر بوده و احترام بمقام شوهران از طرف خانمها ارج گذاری میشود.

تحقیقات دانشمندان امریکایی نشان میدهد که انگیزه اقتصادی در از دواج‌ها برای کسانی که عواید بیشتر دارند موثر و میسر بوده و در حد وسط و یا بالا قرار دارد و کسانی که عاید کمتر

دارند علاقه به ازدواج کمتر و ضعیفتر مییابد. بعضی از دانشمندان و جامعه شناسان تغییرات در موازین خانوادگی را زیر اصطلاح «تکامل تدریجی» بررسی میدارند اگر این اصطلاح تکامل بمقصد انکشاف قواعد ازدواج به سطح متعاد میان زن و شوهر در درون خانواده باشد؛ درست است. اما در حال حاضر و در شرایط موجود استعمال اصطلاح تکامل صدق نمیکند خانواده ها در حالت از هم پاشیدن است. زیرا تشکیل خانواده های عنعنوی بنابر ظهور عوامل اقتصادی و اجتماعی جدید از هم پاشیده و جای آنرا ساختار فامیل های عصری گرفت. تشکیل اقتصادی فامیلی و فردی ضعیف گردید و شمار ولادات اطفال و ازدواجها و طلاق از تعداد خانواده های امریکائی میکاهد. اکثریت طلاقها خانواده ها را تجزیه نموده و یک فامیل مکمل به دو فامیل نا مکمل تقسیم میشود.

بنابر از هم پاشیدن فامیلها وضعف اقتصادی اطفال در سن خیلی جوان و پیش از وقت در صفوف قوای کار گمارده میشوند و اکثر دختران و پسران الی سن قانونی هژده سالگی در یک ساختار غیر فامیلی در اماکن اختصاصی موسسات تربیه مجدد لیلیه ها و کالج ها و همچنان کلان سالان نیز در اماکن تحت نظارت موسسات اختصاصی زندگی مینمایند. در سال نژده شصت و شش یک نویسنده امریکایی بنام «بیتی فریدن» با سهم گیری مونث گراها یک سازمان ملی مدافع زنان را در امریکا تاسیس کرد و متعاقباً در اروپا نیز بنابر همین خواسته های مشابه تاسیس شد که هدف اصلی آنها مبارزه بخاطر حقوق مساوی زنان در داخل خانه و محل کار و الغای تبعیض در برابر زنان تثبیت سطح مزد زنان تنظیم امور عواید و بالاخره لغو قیودات بر روابط جنسی و رفع ممانعت بر سقط جنین شد. به عبارت دیگر فیمینیست ها (مونث گراها) میخواستند زن به «آزادی بزرگ» نایل آید و نقش آنها در اقتصاد و سایر عرصه ها بلند برود. جنبش زنان در نیمه دوم قرن بیست رونق تازه یافت و روحیه اعتراض جوانان اروپا و امریکا گسترش پیدا کرد و سرانجام جنبش مذکور بنام (جنبش ضد اتوریته) شهرت یافت. عمدتاً نسل جوان شامل محصلان دانشگاه ها و مکاتب بودند که در برابر موازین اجتماعی نضج یافته نیاکان شان قیام کردند. حرکت آنها از مقابله علیه جنگ امریکا در ویتنام آغاز شد و از همین جنبش جریانات ضد جنگ تقویت یافت. در نهایت جنبش صلح بعداً علیه مسابقات تسلیحاتی و سپس جنبش «سبزه ها» در برابر استفاده بی بند و بار از طبیعت بمیان آمد.

در پهلوی این دو جریان برخی میلانهای انحرافی نفع بردند که علاقمندی و آزادی بنام «هم جنس بازی» و قانونی شدن سقط جنین را میخواستند.

مقامات مسوول این دو قاره «امریکا و اروپا» نتوانستند شرایط مساعد اقتصادی و اجتماعی را بحیث متعادل ساختن موقف زن و مرد در جامعه ایجاد بدارند بلکه با اشتهاات ترغیب انسانها موجب نا ارامیها در خانواده ها گردیدند.

خانواده ها در معرض انحرافات جنسی قرار گرفتند و ذهنیت انحرافی در جوامع غربی سبب ترویج هم جنس بازی و انحراف از جاده موازین فرهنگی و اجتماعی گردید و حتا کلیساها از حضور جوانان تهی شد.

در چنین حالت با نفوذ آزاده هم جنس بازی در جامعه و آزادی عمل هم جنسبازی رسماً در

بسیار از کشورهای غربی شناخته شد. قانونی ساختن هم جنس بازی اخلاق تربیه و تولید نسل را برهم میزند و ازدواج های رسمی میان دو جنس مخالف (زن و مرد) مفهوم خود را از دست میدهد.

با قانونی ساختن این عمل به هم جنس بازان جرائت میدهد تا رسماً اطفال را به فرزندگی گرفته تربیت نمایند.

فضای سالم تربیت اطفال و محبت خانواده را برهم میزند و بقای نسل را به مخاطره میاندازد. در پرتو این قوانین انفرادی ساختن زندگی جوانان و کوچک شدن خانواده ها و سقوط اخلاق در جامعه آنقدر مسلط گردیده است که بسیاری از جوانان بدون ازدواج رسمی با هم زندگی و به تولید نسل می پردازند. این قوانین همچنین جنبشهای زنان و حرمت زنان را در جامعه پائین آورده است.

آزادی کلمه ای مبارک و مقبولی است اما بی حیایی و بی شرمی را بجای آزادی های اجتماعی و فرهنگی مطرح ساختن گناهی بزرگ و جبران ناپذیر میباشد که تمام بشریت را به خطر مواجه میسازد.

همانطوریکه شیوه پدرسالاری در جامعه تطابق نیافت این آزادی لجام گسخته آزاد منشی زنان و مردان با وقار را با قید و بندهای ناشی از سیستم موجود اقتصادی غرب در اسارت قرار میدهد.

نقش خانواده که در پیدایش تمدنهای بزرگ جهانی چشمگیر بوده است از دست میرود و تربیت ناسالم اطفال در محیط هم جنس بازان جامعه را متشنج میسازد. طفلی که در چنین محیط بزرگ میشود نیاز به فهمیدن پدر و مادر بیالوژیک خودش می باشد در حالیکه با دوفرد هم جنس عمر میگذراند درباره هویت خویش نیز تشنج روحی قرار میگیرد و در اجتماع بزرگ جای اصلی هویتی خویش را پیدا کرده نمیتواند. هکذا تبلیغات اطلاعات جمعی منحیث ماشین ذهن جوانان را برمه میکند و اندیشه های منفی ناشی از آن موجب پرابلم های مادی پرستی و فساد در زندگی روز مره ایشان میگردد.

سیستم اقتصادی غربی باعث ضیق ساختن تربیت سالم اطفال در خانواده و از بین بردن روحیه احترام و اعتماد بر اعضای خانواده شده و روی همین دلایل اکثر جوانان از وظایف پدری و مادری گریز میدارند نقش پدر کلان و مادر کلان که در تربیت فرزندان خانواده موثر بود کاملاً از بین رفته و آنها اجباراً در خانه های کهن سالان به زندگی میپردازند. اطفالیکه تحت نظر هم جنس بازان بزرگ میشوند در مقایسه با اطفالیکه تحت نظر پدر و مادر تربیت میشوند از نظر روانی؛ اخلاقی و روابط اجتماعی و فرهنگی خیلی متفاوت اند. طفلی که در خانواده مزدوج از یک پدر و مادر بد دنیا میآید و از محبت پرورش سالم والدین یگانه برخوردار میباشد از نظر اخلاق تربیت و شناخت روابط خونی فامیلی و قومی سالم تر بوده در اجتماع بزرگ جای خویش را به آسانی پیدا مینماید اما برخلاف طفل متقابل با یک ذهنیت مخشوش که روابط خونی پدر و مادر قوم و خویش را نمی شناسد در جامعه با پرابلم های روانی مبتلا گردیده اند.

در چنین حالت رسالت که پدران و مادران در برابر فرزندان شان دارند و همچنان فرزندان



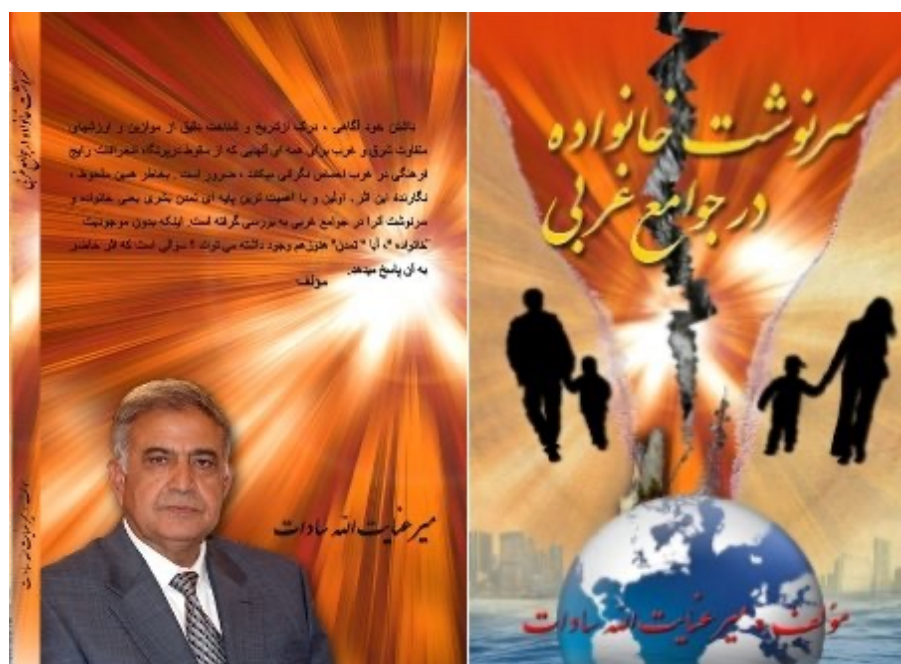
رسالتیکه در برابر والدین خویش دارند فراموش کرده و دچار سردرگمی شده و در غرقاب فساد سقوط مینمایند.

به هر اندازه که پروسه ی اضمحلال خانواده در جوامع غربی تند تر به پیش برود به همان پیمانه تمدن غرب و بلخصوص جهات معنوی آن شتابزده در پرتگاه سقوط قرار میگیرد. انحراف و سقوط در جهات معنوی تمدن استقامت های مادی و تکنالوژیک را نیز با خود به بیراهه میکشاند.

هنوز در پرتو قانون آزادی بیان که توان شنیدن انتقاد میسر است و آزادی بیان جرئت انتقاد را از مردم نگرفته است فرصت موجود میباشد تا جلو تمام انحرافات متذکره را گرفت. در اخیر باید یاد آور شد که هدف جناب محترم سادات از تهیه این اثر بزرگ و ارزشمند در قدم نخست توجه افغانان مهاجر در جوامع غربی را معطوف میدارد زیرا این انحرافات پیوسته عمیق تر شده میرود به رهنمایی نسل های خود ارزشهای معنوی و اصول فرهنگی خود را در تلفیق با دست آورد های علمی و فنی غرب مشعل راه شان قرار دهند. با سپاس فروان از جناب محترم سادات که با حوصله مندی چنین اثر بزرگ را به اختیار مطالعین محترم قرار داده اند از تمام افغانان بخصوص « والدین محترم » تقاضا میشود از مزایای آن در رهنمایی فرزندان شان کوشا گردند.

با حرمت  
ماریا دارو

نوت : این مقاله بخاطر مطالب مهم آن؛ در سه کشور مانند دنمارک؛ ناروی و کشور همسایه ما ایران در جراید شان بازتاب پیدا کرد.



# فصل هشتم میگوید

شادروان محمد یوسف دارو رئیس عمومی تخریکی رادیو تلویزیون ملی





مرحوم محمد يوسف دارو با ساير انجنييران در كوه تلويزيون

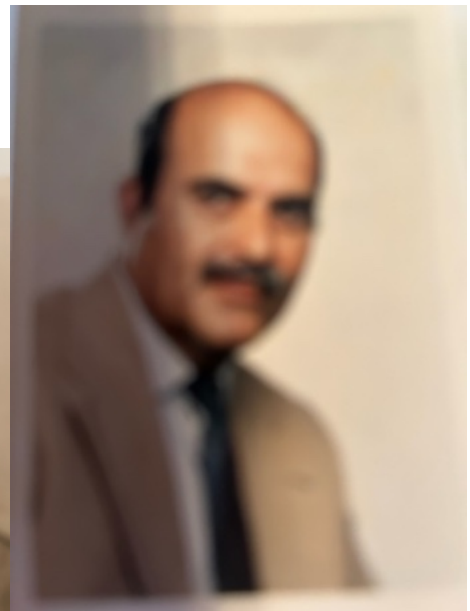




مرحوم محمد يوسف دارو در کنفرانس جرمنی



مرحوم محمد يوسف دارو در ماسکو



مرحوم محمد یوسف دارو با سه فرزندش در حویلی خیرخانه مینه



مرحوم محمد یوسف دارو دوهفته قبل از وفات؛ با خانم و فرزندانش



خانه ابدی انسان اینجاست



دو چیز میکشاند انسان را به زور-- یکی آب و دانه دیگر خاک گور

ماریا داروروزهای اول کارش در تمثیل



هنرمندان تمثیل بخش دری؛ نشسته طرف چپ: رفیق صادق-انسیه وهاب-عبدالله شادان- در قطار دوم از راست:  
غنی ظریفیاری- نجیب- عاقلشاه پیمانی واسع سریر -ماریا با قلم پنسل احد عزیزاده- لطیف و ف عبادی

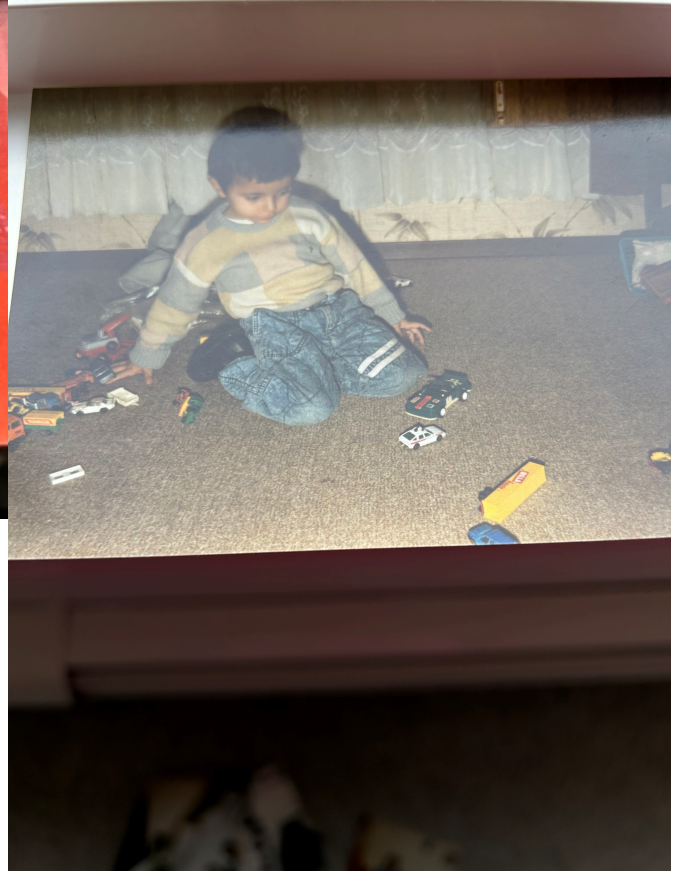




ماریا دارو با همکاران مدیریت ماموران رادیو تلویزیون ملی



طرف چپ نفرز اول ماریا دارو دوم سیما جان و نفر سوم سپوزمی کندهاری اعضای مدیریت حاضری



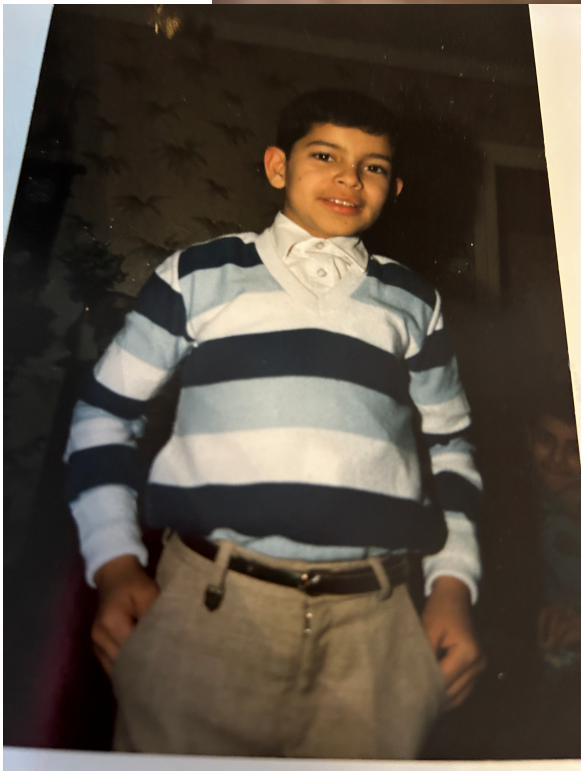






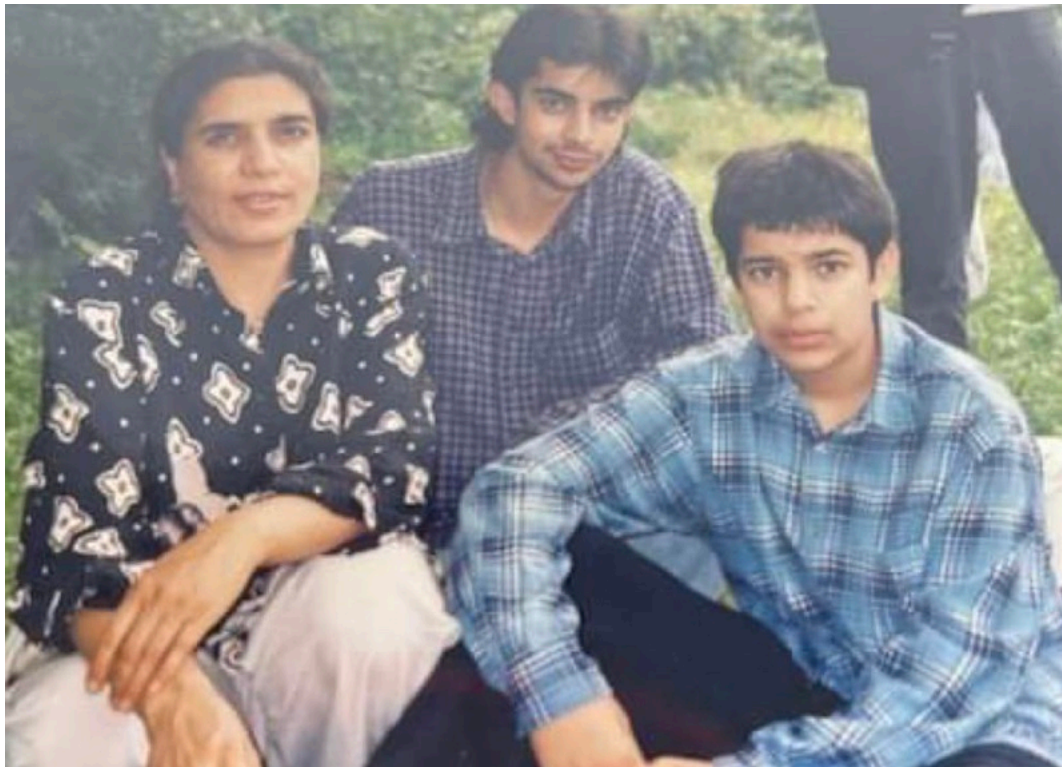


اسماعیل دارو در صنف اول مکتب



ابراهیم دارو







نواسه های مرحوم دارو



آریانا جان دارو





ليلا جان دارو





آريانا جان و ليلا جان

